

چشم‌اندازی نظری در باره‌ی خیزش‌های اجتماعی ایران

حسن محدثی کیلویی

۱۷ آذر ۱۴۰۱

متن پیش رو حاوی تحلیل و نظرگاه "جامعه‌شناسانه" دکتر حسن محدثی است و نظرگاه حلقه تجریش درباره جنبش زن، زندگی، آزادی را بازتاب نمی‌دهد. در موارد بسیاری با این تحلیل مخالفیم و خواهیم کوشید در چند جستار اختلافات خود را شرح دهیم. با این همه بازتاب دادن این نظر می‌تواند باب بحث را میان حوزه‌های مستقل و "موضع دانشگاه" باز کند. حلقه تجریش

درآمد

نوشتن این بحث بلند و طولانی را در بجه‌ی یک جنبش اجتماعی سراسری و از ۲۸ مهر ۱۴۰۱ آغاز کرده‌ام و در ۱۱ آذر به پایان رسانده‌ام. بار اولی که این نوشته را برای بازنشر کامل آن ویرایش کردم، ۱۷ آذر ۱۴۰۱ بود و جنبش هم‌چنان ادامه داشت. اکنون (یعنی ۳۰ دی ۱۴۰۱) که برای بار دوم و بعد از دریافت برخی نقدها^۱ از سوی برخی صاحب‌نظران، آن را مجدداً ویرایش کرده‌ام، چنان‌که قابل پیش‌بینی بود، جنبش اجتماعی مذکور بروزات خیابانی بسیار کمی دارد. باری،

^۱ خوش‌بختانه افراد و صاحب‌نظران متعددی، ویرایش نخست این مقاله را خوانده‌اند و به نقد آن پرداخته‌اند یا به‌طور شخصی نقد و نظرشان را برای من فرستاده‌اند. جلسه‌ی نقدی که در تاریخ ۲۳ دی‌ماه در کلاب هاوس تحت عنوان «بافتار اعتراض / حسن محدثی» با حضور صاحب‌نظران زیر صورت گرفت، از مهم‌ترین و ارزش‌مندترین بحث‌ها در باره‌ی محتوای این مقاله بوده است: **سعید طاهرزاد، آراین رسولی، عطا تبریز، مسعود رستمی، هادی فلاح، کیارش پارسا، محمدرضا کارچی**. من هم چنین بخت آن را داشته‌ام که از نقدهای صاحب‌نظران ارج‌مندی چون **دکتر مسعود پدرام** عزیز نیز بهره‌مند شوم. ایشان در نقد این مقاله، نکات ارزش‌مند زیر را نوشته‌اند و من کوشیده‌ام در ویرایش جدید به برخی از آن‌ها دست‌کم اشاره‌وار بپردازم: «بحث جامع و نسبتاً دقیقی را، به ویژه از منظر توصیفی و توضیحی مطرح کردی و همانطور که خودت اشاره کردی زبانی همه‌فهم و گویا داشت. بحث منسجمی داشتی که در عین توضیح‌دهندگی کمتر به پیچیدگی‌های فرهنگی و سیاسی اشاره داشت و جایش در فهم ماهیت جنبش‌های اجتماعی دهه‌های اخیر، از جمله جنبش کنونی خالی بود و البته آن هم مجال دیگری می‌طلبید. ضمن این‌که این بحث مزایای زیادی دارد که مهمترین آن روانی و توضیح‌دهندگی و گستردگی آن است، به چند نکته به عنوان کمبود اشاره می‌کنم: - از جایگاه نگاه به آینده به امکان فروپاشی دولت، و نه سقوط نظام، و تبعات مترتب بر آن اشاره‌ای نکردی. مگر آن‌که نظرت این باشد که همانطور که در انقلاب ۵۷ دولت فروپاشید، در این وقایع نیز دولت فرو نمی‌پاشد.

- برای بررسی و فهم واکنش‌های نظام و نحوه‌ی برخورد آن با جنبش اجتماعی در اینجا به ماهیت دولت پرداخته نشده است.
- نقش روشنفکران، جامعه‌ی سیاسی، و جامعه‌ی مدنی نیز در اینجا مغفول است، مگر آن‌که بگوییم فعلاً محلی از اعراب ندارند.
- نکته‌ی دیگر مربوط است به وضعیت فرودستان و نوع حرکتی که خواهند داشت. مردمی که در اولیه‌ترین نیازها مانده‌اند و هنوز هم به حرکت درنیامده‌اند، آیا اگر فعال شوند فقط نظام را نشانه می‌گیرند یا هم نظام و هم جامعه‌ی ما؟ به نظر تحلیل این موضوع در آینده‌نگری اهمیت دارد.»

بزرگواران دیگری هم در باره‌ی این مقاله نقدها و نکات‌شان را بیان کرده‌اند که در جای خود از آنان یاد خواهم کرد، اما این‌جا از همه‌گی‌ی این عزیزان تشکر می‌کنم!

نوشتن در بحبوحه‌ی یک جنبش، همراه با پی‌گیری‌ی اخبار هر روزه‌ی آن و نیز همراه با مطالعه‌ی دیگر خیزش‌های اجتماعی و جنبش‌های اجتماعی در دهه‌های اخیر در ایران، به من این امکان را داده است که به زمینه‌ی اجتماعی‌ی بروز آن‌ها بیش‌تر توجه کنم. کوشیدم تا جایی که ممکن است در عین مفهوم‌سازی‌ی لازم برای تبیین و توضیح این پدیده، مفاهیمی قابل فهم برای مخاطب عام را به کار بگیرم و تا جایی که ممکن است دقیق سخن بگویم و از کلی‌گویی پرهیز کنم. امیدوارم این نوشته مورد توجه مخاطبان ارج‌مند قرار گیرد! انتشار عمومی‌ی آن به من فرصت دریافت نقدهای صاحب‌نظران ارج‌مند و آموختن بیش‌تر را می‌دهد.

زمینه‌ی اجتماعی در ایران آغاز قرن چهارده خورشیدی: تحوّل نهادی‌ی چندجانبه

در نظریه‌پردازی‌ی جامعه‌شناختی، مطلوب این است که نخست از بستر یا زمینه‌ی اجتماعی‌ی سخن بگوییم که متغیرهای مورد بحث در نظریه، در آن زمینه شکل می‌گیرند و عمل می‌کنند. این می‌تواند مقدمه‌ای برای ورود به بحث از خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی‌ی در ایران معاصر باشد. بنابراین، به‌اجمال و البته هدف‌مند، در باره‌ی جهان اجتماعی‌ی که خیزش اجتماعی‌ی شهریور ۱۴۰۱ و سپس جنبش اجتماعی‌ی اخیر در آن تکوین یافته است، می‌پردازم.

از نظر بررسی‌ی دینامسیم اجتماعی یا بحث از پویایی‌ی درونی‌ی جامعه، در نگاه من دو خصوصیت جامعه‌ی کنونی‌مان، قابل توجه است:

الف) پتانسیل نارضایتی: نحوه‌ی مدیریت کلان جامعه در چهار دهه‌ی اخیر به‌نحوی بوده که بیش‌ترین نارضایتی را در داخل و خارج پدید آورده است. در داخل تقریباً هیچ قشر و جماعتی نیست که به‌نحو شدیداً دست‌کم قابل توجه از وضع کنونی نارضاضی نباشد. در دهه‌ی اخیر نیز انباشت شدید نارضایتی، مردم را آماده‌ی خیزش‌های اجتماعی مختلف ساخته است. در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی و جهانی نیز عمل‌کرد مدیریتی بسیار نامطلوب بوده و نیروهای زیادی را علیه کشور ما هم‌گرا و همراه یا متفق ساخته است؛

ب) پتانسیل تغییر: در کنار پتانسیل نارضایتی، پتانسیل تغییر در جامعه‌ی کنونی ما بسیار قابل توجه است. اما مهم‌ترین تغییر در ایران معاصر از نظر من تحوّل یا دگرشد نهادی^۱ است. نهادهای اجتماعی عمری طولانی دارند و دیر به دیر دچار تحوّل می‌شوند. از این رو، وقتی تحوّل نهادی رخ می‌دهد، به معنای این است که یک نهاد اجتماعی در حال ورود به دوره‌ی جدیدی از تاریخ خود است. از آن جایی که نهادهای اجتماعی اصلی (دین، سیاست، خانواده، اقتصاد، آموزش و پرورش، ارتباطات، بهداشت و سلامت، و نهاد قضا یا نهاد حقوقی) با یک‌دیگر پیوند دارند، تحوّل یکی از آن‌ها بر روی نهادهای دیگر نیز تأثیر می‌نهد و آن‌ها را دچار تغییر نسبی می‌کند. به‌زبان تمثیل، می‌توان این نهادها را در پیوند با هم سازنده‌ی اسکلت جامعه دانست. هر چند من با تشبیه جامعه به بدن و ارگانسیم مشکل دارم و آن را در برخی از سنت‌های نظری نظیر کارکردگرایی بسیار گمراه کننده می‌دانم، اما این تمثیل فقط از جهت بیان اهمیّت و نقش نهادها در جامعه و مفهوم ساختن آن می‌تواند مفید باشد. شاید تمثیل ستون برای نهادهای اصلی‌ی جامعه تمثیل به‌تری باشد. می‌توانیم نهادهای اصلی را به ستون‌های جامعه تشبیه کنیم که بقیه‌ی ابعاد و اجزای جامعه و به‌ویژه سازمان‌های اجتماعی بر روی آن قرار دارند. تغییر این ستون‌ها به‌تدریج سبب

¹ . institutional transformation

تغییر در ساختمان جامعه می‌شود. نکته‌ی بسیار مهم این است که به‌نظر می‌رسد در حال حاضر جامعه‌ی ما در حال یک تحوّل نهادی چندجانبه است. مطالعات تجربی‌ی ما و هم‌کاران‌مان نشان می‌دهد که دو نهاد دین و خانواده در حال تحوّل اساسی هستند. اعتبار و اقتدار اجتماعی‌ی دین و کارگزاران دینی به‌سرعت در حال زوال است و خانواده نیز در حال دگردیسی‌ی جدی است و آشکال متعارف خانواده (خانواده‌ی هسته‌ای) دچار بحران شده است. هم‌چنین نهاد سلطنت و فرهنگ سیاسی‌ی مقوم آن در جریان انقلاب ۱۳۵۷، رو به زوال نهاده و بقایای آن نیز در حال تضعیف است. بنیان‌های مشروعیت و اطاعت‌گری از حاکمان به‌نحو جدی تغییر یافته است و دیگر مفروضات مشروعیت حکمرانی و اطاعت‌گری، آن‌طور که جهان سنت عرضه می‌کرده، بی‌اعتبار شده است. در کنار تحوّل در این سه نهاد، نهاد ارتباطات نیز در ایران در اثر تحولات تکنولوژیک، دچار تحوّل مهمی شده است. رسانه‌های شخصی بسیار گسترش یافته‌اند و نظام دانایی از کنترل و انحصار حکومت و نیز کارگزاران دینی خارج شده است. هم‌چنین نهاد (غیراصلی‌ی) هنر در ایران در مسیر خودگردانی و استقلال بیش‌تر حرکت می‌کند و کارگزاران هنری در ایران در حال تبدیل شدن به یک نیروی اجتماعی مؤثر هستند. هنرپیشه‌ها، کارگردانان، موسیقی‌دان‌ها، و دیگر کارگزاران هنری (که در فرهنگ عامه دائماً به‌عنوان سلبریتی از آن‌ها یاد می‌شود و این البته مفهومی هنجارین است)، روز به روز حضور اجتماعی‌ی نیرومندتری پیدا می‌کنند و گاه در برابر کارگزاران سیاسی و کارگزاران دینی و منویات و برنامه‌شان، قد علم می‌کنند و ایستاده‌گی نشان می‌دهند. آن‌ها اکنون کنش‌های مدنی و سیاسی مؤثر انجام می‌دهند. خود این کارگزاران هنری در درون نهاد هنر هم در حال تشکّل‌یابی هستند و هم در حال واگرایی‌ی تشکّل‌یابانه حول منافع خویش هستند و این نشانه‌ی تبلور اجتماعی‌ی بیش‌تر نهاد هنر در ایران کنونی است. از این منظر، یعنی از منظر دینامسیم اجتماعی و مشخصاً تحوّل یا دگرشدن نهادی، می‌توان به‌جد گفت که جامعه‌ی ما در یک بزنگاه تاریخی‌ی بی‌نظیری به‌سر می‌برد و در حال دگردیسی‌ی مبنایی است؛ زیرا تحوّل نهادی‌ی چندجانبه در حال وقوع است. آن‌قدر این دگرشدن نهادی، بزرگ و اساسی است و دنیای جدیدی را برای ما رقم می‌زند که چه بسا می‌توان گفت که هزینه‌های بزرگی که در این دهه‌ها جامعه و مردم ما متحمل شده‌اند، در برابر دستاوردهای بزرگ و تاریخی‌ی ناشی از این دگرشدن، کوچک است. اما روند تغییرات در جهت تکثر اجتماعی‌ی روزافزون است که در مجموع و در سطح کلان، پتانسیل بیش‌تری برای دموکراتیزاسیون فراهم می‌کند. از منظر دینی، فرآیند سکولارشدن در معنای تضعیف اقتدار اجتماعی و سیاسی‌ی دین و محدود شدن قلمرو نقش‌آفرینی آن در آینده‌ی جامعه و تضعیف سازمان منتشر روحانیت^۱، در حال همه‌جانبه‌تر شدن و ژرفایابی است. تمایزیابی یا انفکاک نهادی روز به روز بیش‌تر تحقق می‌یابد و مدرنیته‌ی ایرانی هر چه بیش‌تر در حال تحقق یافتن است. هم‌اکنون نشانه‌های این روندهای کلی را می‌شود دید. در چنین بستر و زمینه‌ای است که خیزش اجتماعی‌ی شهریور ۱۴۰۱ رخ داده است.

^۱. من سازمان روحانیت در جوامع مسلمان را به دو نوع متمرکز و منتشر تقسیم می‌کنم. سازمان روحانیت در کشورهای مصر و مالزی متمرکز است و در ایران منتشر. به‌عنوان مثال، الازهر به‌منزله‌ی یک سازمان دینی، متمرکز است و دولت مصر می‌تواند اقدامات خود را در جامعه‌ی مصر، هر جا که مدخلیت دینی پیدا کنند، به مذاکره بگذارد. در ایران اما وضع این‌گونه نیست.

تعریف خیزش اجتماعی

خیزش اجتماعی چیست؟ برای پاسخ به چنین پرسشی می‌بایست مفهوم خیزش اجتماعی را تعریف کنیم و مشخصه‌های آن را بشناسیم. مراد من از خیزش اجتماعی هر نوع حرکت جمعی است که منتهی به بروز شکلی از نارضایتی در محیط اجتماعی می‌شود و در آن افراد ناراضی متعددی شرکت می‌کنند. اما نارضایتی چیست؟ نارضایتی^۱ محصول سه چیز است:

(۱) عدم پاسخ‌گویی به نیازهای فردی و فرافردی،

(۲) ایجاد آشکالی از خسارت مادی و غیرمادی،

(۳) عدم برآوردن توقعات و چشم‌داشت‌ها.

عدم پاسخ‌گویی به نیازهای فردی و ایجاد خسارت برای فرد، و عدم برآوردن چشم‌داشت‌های فردی، نارضایتی‌ی فردی پدید می‌آورد و عدم پاسخ‌گویی به نیازهای فرافردی (مثلاً نیازهای گروه و سازمان و محلّه و غیره) و ایجاد خسارت در سطح فرافردی و عدم برآوردن چشم‌داشت‌های یک جمع یا گروه اجتماعی، نارضایتی‌ی جمعی پدید می‌آورد. در این معنا، نارضایتی یعنی ناخشنودی از سه وضع پیش‌گفته.

خیزش‌های اجتماعی ممکن است شکل مسالمت‌آمیز داشته باشند یا وجهی مخرب و حتّاً غارت‌گرانه پیدا بکنند و بدل به شورش اجتماعی^۲ بشوند. یک خیزش اجتماعی ممکن است بدل به جنبش اجتماعی بشود و مدّت مدیدی حیات داشته باشد و حتّاً بدل به یک انقلاب اجتماعی بشود یا عمر بسیار کوتاهی داشته باشد. بنابراین، خیزش اجتماعی عنوان عامی است که انواعی از کنش جمعی را دربرمی‌گیرد. دامنه و برد خیزش‌های اجتماعی می‌تواند محدود یا بسیار وسیع باشد. مثلاً یک خیزش اجتماعی می‌تواند در میان کارخانه‌ای که هزار عضو دارد، علیه کارفرما رخ بدهد و از قلمروی همان کارخانه هم فراتر نرود و ممکن است کلّ کشور را درگیر سازد.

با این حال، خیزش‌های اجتماعی پدیده‌هایی خودانگیخته اند. **افراد برای خیزش برنامه‌ریزی نمی‌کنند بل که در آن درگیر می‌شوند.** بنابراین، می‌توان گفت که تظاهرات اعتراضی برنامه‌ریزی شده با خیزش اجتماعی فرق دارد. خیزش‌ها هم به صورت تظاهرات بروز می‌یابند، اما هر تظاهرات اعتراضی خیزش اجتماعی نیست. مثلاً به تحصّن برنامه‌ریزی شده یک گروه اجتماعی کوچک یا بزرگ نمی‌توان خیزش اجتماعی گفت. وقتی خیزش‌های اجتماعی تا مدتی دوام پیدا کنند، بدل به جنبش اجتماعی می‌شوند و برنامه‌ریزی و شکلی از اشکال رهبری و مدیریت حرکت نیز در آن پدید می‌آید.

1. discontent

2. social rebellion

بنابراین، می‌توان تعریف خیزش اجتماعی را چنین خلاصه کرد: **کنش‌های جمعی خودانگیخته‌ای که ناشی از نارضایتی اجتماعی اند و در آن نارضایتی گروهی از افراد به نحو جمعی امکان بروز می‌یابد.**

انواع نارضایتی

پیش از این، خیزش اجتماعی را بر حسب متغیر نارضایتی اجتماعی تعریف کردم. مفهوم متغیر حاکی از آن است که یک پدیده می‌تواند شدت و ضعف داشته باشد. نارضایتی اجتماعی می‌تواند کم یا بسیار زیاد و انفجاری باشد. اما قبل از این که از مفهوم انباشت نارضایتی سخن بگوییم، نخست لازم است از انواع نارضایتی بحث کنم. نارضایتی انواع و اقسامی دارد و برای یک نظام اجتماعی نظیر یک کارخانه یا یک حزب سیاسی یا یک باشگاه فوتبال یا یک رژیم سیاسی، همه‌ی نارضایتی‌ها به یک اندازه تهدیدکننده نیستند و به یک اندازه نیز مستعد ایجاد تغییر و تحول نیستند.

در تعریف نارضایتی گفتم که نارضایتی حاکی از ناخشنودی است. نکته‌ی مهم این است که **در ناخشنودی، خواست تغییر نهفته است.** به محض این که ما از چیزی ناخشنود می‌شویم، این معنا در ما زاده می‌شود که کاش وضع این گونه نبود و امر ناخشنود کننده تغییر می‌یافت. بنابراین، در تجربه‌ی روان‌شناختی ناخشنودی، خواست تغییر نهفته است. این نکته‌ی بسیار مهمی در تعریف نارضایتی است.

اما ما از چه چیزهایی ناخشنود می‌شویم؟ برای پاسخ‌گویی به این پرسش، لزوم بحث از انواع نارضایتی مطرح می‌شود. نارضایتی می‌تواند فردی و از نوع شخصی باشد: نارضایتی فردی/شخصی. نارضایتی فردی شخصی حاکی از ناخشنودی‌ای است که به نحو اختصاصی مربوط به خود شخص است و ربطی به جهان اجتماعی ندارد. مثلاً اگر کسی از چهره‌ی خود ناراضی باشد چون آن را زیبا نمی‌داند، این الزاماً هیچ ربط مستقیمی به جهان اجتماعی‌ای که او در آن زیست می‌کند، ندارد. به این نوع نارضایتی، نارضایتی فردی شخصی می‌گوییم. این نارضایتی به طور مستقیم ریشه در جهان اجتماعی ندارد؛ اگرچه باز هم به نحو غیرمستقیم به جهان اجتماعی مربوط است، زیرا این جهان اجتماعی است که درکی از زیبایی را در ما پدید آورده است. اما اگر همین نارضایتی‌ای از چهره‌ی خود، ناشی از نگاه ملامت‌بار یا تحقیرآمیز و توهین‌آمیز مردم محلّه باشد، آن‌گاه این یک نارضایتی فردی اجتماعی است؛ زیرا به طور مستقیم ریشه در حیات اجتماعی و جهان اجتماعی دارد.

نارضایتی اجتماعی را هم به دو نوع نارضایتی اجتماعی فردی و جمعی تقسیم می‌کنم. مثال نارضایتی اجتماعی جمعی این است: مردمان یک محلّه در شهر فلان نیاز مبرم به احداث پل بر روی رودخانه‌ی جاری در محل را احساس می‌کنند و بارها این خواست را گزارش کرده اند، اما بدان پاسخ داده نشده است. در این جا نه با یک نارضایتی اجتماعی فردی بل که با یک نارضایتی اجتماعی جمعی مواجه ایم. اگر مثلاً حادثه‌ای رخ دهد و در آن کودکان دو خانواده به رودخانه بیافتند و یکی غرق شود و دیگری مجروح گردد، این ممکن است به یک خیزش اجتماعی علیه شهردار یا فرماندار منطقه

بدل شود. فرض کنیم نفر اول بر اثر خشم زیاد اقدام به خرد کردن شیشه‌های فرمانداری بکند و غلیبان احساسات سبب شود که دیگران نیز به او بپیوندند و یک خیزش اجتماعی کوچک مقیاس و محلی پدیدار شود؛ مثل آن چه اخیراً در چابهار در اثر انتشار خبر تجاوز یک افسر نیروی انتظامی به یک دختر رخ داد.

پس درمی‌یابیم که نارضایتی اجتماعی فردی در مقایسه با نارضایتی اجتماعی جمعی کم‌تر برای نظام اجتماعی تهدید کننده است و نیز کم‌تر مستعد ایجاد تغییر است. اما نارضایتی، چه فردی باشد چه جمعی، می‌تواند جزنگر باشد یا کل‌نگر. نارضایتی اجتماعی جزنگر آن نوع نارضایتی است که کنش‌گران فردی یا جمعی، تقصیر و قصور و کاستی و نارسایی را در عنصر یا جزئی از حیات اجتماعی می‌بینند و در ذهن خود فقط همان جز را مشکل‌دار می‌بینند و متهم و مقصر می‌سازند. مثلاً کارگر کارخانه از رفتار و طرز مدیریت مدیر بخش، ناراضی است. اما گاهی هست که نارضایتی اجتماعی، کل‌نگر است. در این حالت، کنش‌گران فردی یا جمعی یک امر اجتماعی کلی و فراگیر را مقصر می‌بینند و متهم می‌سازند. مثلاً کارگر از کل سیستم و شرایط و قواعد کار در کارخانه‌اش ناراضی است. یا وقتی کسی می‌گوید: «این چه جامعه‌ای است که من در آن زنده‌گی می‌کنم» یا «این چه فرهنگی است که باید تحمل یا مراعات‌اش کنم»، نارضایتی‌اش کل‌نگر است. در این مورد کل جهان اجتماعی در ذهن او مشکل‌دار است و اسباب ناخشنودی است. روشن است که وقتی نارضایتی اجتماعی از نوع کل‌نگر باشد، بیش‌تر تهدید کننده‌ی وضع موجود است و بیش‌تر مستعد ایجاد تغییر است.

به همین ترتیب، نارضایتی اجتماعی می‌تواند معطوف به بخشی از نظام اجتماعی (مثلاً کارخانه، حزب، رژیم سیاسی یا حکومت) باشد یا معطوف به کل این نظام و اساس و سرشت آن باشد. اگر نارضایتی اجتماعی معطوف به کل نظام اجتماعی مورد نظر باشد، تهدید کننده‌تر و چنان‌چه نیروی کافی داشته باشد، مستعد ایجاد تغییرات ریشه‌ای یا رادیکال است.

انباشت نارضایتی

با بحث از انواع نارضایتی، اکنون می‌توانیم به مفهومی بپردازیم که در بحث از خیزش‌های اجتماعی دهه‌های اخیر بارها از آن سخن گفته‌ام: مفهوم انباشت نارضایتی. انباشت نارضایتی به چه معنا است؟ انباشت نارضایتی همان‌طور که از معنای این مفهوم پیدا است، یعنی مجموعه‌ای از نارضایتی‌ها که بر هم انباشته شوند. نارضایتی‌ها می‌توانند دست‌کم به دو نحو بر هم انباشته شوند:

(۱) انباشت غیرمتمرکز نارضایتی: در این نوع انباشت نارضایتی، کنش‌گران فردی و جمعی آشکال گوناگونی از نارضایتی‌ها را (فردی یا شخصی، فردی اجتماعی، اجتماعی جمعی، اجتماعی جزنگر، اجتماعی کل‌نگر، و ...) را با هم دارند. فردی را تصور کنید که عضو خانواده‌ای است که برخی از افراد آن، برایش ایجاد نارضایتی می‌کنند (نارضایتی اول). از نظر جسمانی هم مشکل دارد و ده‌سالی است که در پی درمان مشکل جسمانی خود است (نارضایتی دوم). هم‌چنین، کارمند شرکتی است که سرمایه‌ی صندوق پس‌انداز کارمندان شرکت، توسط مدیر سابق در بخش نامربوطی هزینه شده یا اصلاً اختلاس شده و او و هم‌کارانش مدتی است در نوبت وام قرار دارند، اما سرمایه‌ای موجود نیست (نارضایتی سوم). او هم‌چنین در محله‌ای ساکن است که با بوی بد ناشی از احداث کارخانه‌ای صنعتی مواجه است و صاحب آن از طریق زد و بند،

مجوز دریافت کرده است (نارضایتی‌ی چهارم). مدیر مدرسه‌ی فرزند آس نیز برای ثبت نام در پایه‌ی جدید تحصیلی، تقاضای پول هنگفتی کرده و با این حساب بخش قابل توجهی از حقوق ماهانه‌اش نیز باید صرف تحصیل فرزند بشود (مشکل پنجم).

فهرست نارضایتی در این مثال را می‌توان ادامه داد و چه بسا خود شما نیز این‌گونه موارد را با هم تجربه کرده باشید. در این جا ما با انباشت نارضایتی در زنده‌گی‌ی یکی از کنش‌گران اجتماعی مواجه هستیم که الزاماً و ابتدا به ساکن کل‌نگر نیستند، اما همیشه این امکان هست که به صورت کل‌نگرانه بر ساخت شوند و مقصر ایجاد این نارضایتی‌ها، یک سیستم اجتماعی دانسته شود.

اما فرض کنیم در تفسیری که فرد از وضعیت خود برمی‌سازد یا در تعامل اجتماعی با دیگران، تفسیر آس بر ساخته می‌شود، این نارضایتی‌ها به هم پیوند داده نشوند. هم‌چنان که منابع نارضایتی‌ها در این مثال متفاوت اند، فرد نیز می‌کوشد آن‌ها را متفاوت ببیند و برای هر یک چاره‌ای بجوید. در چنین وضعیتی، ما با انباشت نامتمرکز نارضایتی مواجه هستیم. فرد مثلاً نظام سیاسی را مقصر نمی‌داند یا دست‌کم فقط در برخی موارد نظام سیاسی مسأله‌دار دانسته می‌شود. از مجموعه‌ی این نارضایتی‌ها فشار زیادی به او وارد می‌شود، اما او می‌کوشد آن‌ها را از هم تفکیک کند و برای هر یک تدبیری بیاندیشد و برای هر یک تفسیری ارایه کند که نارضایتی‌ی مربوطه تا حدی قابل تحمل گردد. مثلاً با خود می‌گوید هزینه‌ی تحصیل را قسط‌بندی می‌کند، مشکل صندوق مالی‌ی اداره مربوط به همه است و او تنها نیست. مشکل بوی بد محله هم مربوط به همه‌ی ساکنان محله است. پس من تنها نیستم و آخ. بنابراین، در انباشت غیرمتمرکز نارضایتی، انواع نارضایتی‌ها با هم تجربه می‌شوند، اما کل یک‌پارچه‌ای از نارضایتی را شکل نمی‌دهند.

۲) انباشت متمرکز نارضایتی: در این نوع از انباشت نارضایتی، نارضایتی‌های اجتماعی در ابعاد گوناگون حیات اجتماعی با هم رخ می‌دهند. افراد از نظر وضع اقتصادی ناراضی می‌شوند و این نوع نارضایتی بسیار جدی است و بخش وسیعی از جامعه را درگیر می‌کند، زیرا با فقدان شرایط اقتصادی مناسب، حیات عادی‌ی انسانی به خطر می‌افتد و ضروریات زنده‌گی معطل می‌ماند و فرد برای پاسخ‌گویی به نیازهای اصلی‌ی خود و خانواده‌اش دچار مشکلات جدی می‌شود. علاوه بر آن، حیات مدنی‌ی فرد و زیست اجتماعی‌اش مطلوب نیست و روابط اجتماعی‌اش هم واجد شرایط نامنی است و فرد از نظر مدنی، احساس نامنی و بی‌اطمینانی پیدا می‌کند و برای پی‌گیری‌ی امور جاری‌ی زنده‌گی و فعالیت‌هایش احساس ناتوانی و بی‌قدرتی می‌کند و خود را در برابر سازمان‌ها و نیروهایی فرادست می‌یابد و احساس می‌کند نمی‌تواند از حقوق انسانی‌ی اولیه‌اش برخوردار باشد. او بی‌عدالتی و بی‌انصافی و نامنی و بی‌قدرتی را تجربه می‌کند. در بدترین حالت نیز او عدم کرامت انسانی را تجربه می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که تلاش‌ها و کوشش‌هایش پوچ و بی‌ثمر یا کم‌ثمر است. چه بسا افقی روشن برای دنبال کردن زنده‌گی هم نبیند. علاوه بر دو بعد اقتصادی و مدنی، از نظر سیاسی نیز ناراضی است. او خود را از نظر حقوق سیاسی و مشارکت در رقم‌زدن سرنوشت‌اش محروم می‌یابد و حق دخالت یا امکان تأثیرگذاری در قلمروی سیاسی را ندارد. این بُعد سیاسی‌ی نارضایتی‌ی اجتماعی است. این فهرست نارضایتی را می‌توان به همین نحو ادامه داد. فرد هم‌زمان در ابعاد گوناگون حیات اجتماعی‌اش نارضایتی را تجربه می‌کند. اکنون کنش‌گران فردی یا جمعی‌ای را تصور کنید که هم‌زمان در همه‌ی این ابعاد واجد نارضایتی باشند و در تفسیر خود از وضع‌شان همه‌ی این نارضایتی‌ها را با هم پیوند دهند. من این نوع

انباشت نارضایتی را انباشت متمرکز نارضایتی می‌نامیم. در این حالت، هیچ قلمروی وجود ندارد که فرد بتواند در آن با آرامش و بدون ناخشنودی زیست کند. کلّ حیات اجتماعی او قرین ناخشنودی است و نمی‌تواند اگر در یک قلمرو ناخشنود است، با پناه بردن به قلمروی دیگر روزگار خود را سر کند. لحظات او با تلخی و کم‌بود و درد و رنج سپری می‌شوند. بدین ترتیب، ناخشنودی وی به حدّ غیرقابل تحمل می‌رسد و در این وضعیت، نارضایتی بیش از هر زمان دیگری مستعد ابراز و بروز است؛ خواه این ابراز و بروز توسط فرد، به‌نحو کنترل شده انجام گیرد و خواه به شکل کنترل نشده.

روشن است که انباشت نارضایتی به‌ویژه از نوع متمرکز آن، برای نظامی که با آن روبه‌رو است، تهدیدی جدی است و چنین پدیده‌ای، نیازمند تدبیری عاجل است. اما وضع حتّاً می‌تواند از این نیز تهدید کننده‌تر بشود و این موضوعی است که در ادامه بدان خواهیم پرداخت.

وضعیت نارضایتی انفجاری

همان‌طور که گفتیم، تهدیدکننده‌تر از انباشت نارضایتی، آن‌هم از نوع متمرکز آن، هم وجود دارد و آن وضعیتی است که بسی پیش‌تر از آن تحت عنوان وضعیت نارضایتی انفجاری سخن گفتیم (محدثی، ۶ خرداد ۱۴۰۱) و گفتیم که ما در چنان وضعیتی به سر می‌بریم که حکومت می‌تواند در وقوع هر اتفاقی، مقصّر قلمداد شود و خیزشی راه بیافتد. وضعیت نارضایتی انفجاری برای هر نظام اجتماعی (خواه یک کارخانه باشد یا یک سازمان اداری باشد یا یک باش‌گاه فوتبال باشد یا یک رژیم سیاسی) به‌غایت خطرناک است و از قضا، خیزش اجتماعی‌ای اخیر محصول وضعیت نارضایتی انفجاری است. اما این تعبیر به چه معنا است؟

صفت «انفجاری»^۱ در این‌جا بیان‌گر وضعیتی غیرعادی و اضطراری است و وضعیتی است که مستعد آن است که هر لحظه در اثر روی‌دادی یا مجموعه‌ای از روی‌داده‌ها، نظم موجود در نظام اجتماعی (کارخانه، سازمان اداری، باش‌گاه فوتبال، یا رژیم سیاسی) به‌هم بریزد و جریانی اجتماعی علیه آن راه بیافتد و شرایط موجود را به‌کلی دچار اختلال کند. این وضعیت را با دو مفهوم زیر می‌توان به‌نحو دقیق‌تری توضیح داد:

(۱) گستره‌ی نارضایتی: گستره‌ی نارضایتی بیان‌گر شرایطی است که در آن کنش‌گران فردی و جمعی مختلف و متنوعی از آن ناراضی اند. مثلاً یک کارخانه را به‌عنوان یک نظام اجتماعی در نظر بگیرید که در آن نه فقط کارگران دون پایه، بل که سر کارگران و کارگران ماهر و تکنیسین‌ها، کارمندان، نگهبانان، و مدیران میانی نیز ناراضی اند. در چنین حالتی می‌توان گفت که نارضایتی اجتماعی، گستره‌ی وسیعی را پوشش می‌دهد و وضعیت انفجاری است. به همین ترتیب، وقتی در یک جامعه، نارضایتی در همه‌ی اقشار به‌نحو انباشتی وجود داشته باشد، می‌توان از وضعیت نارضایتی انفجاری سخن گفت. در این شرایط نه فقط کارگران و کارمندان ناراضی اند بل که زنان، جوانان، نوجوانان، بازنشسته‌گان، معلمان، کارمندان، هنرمندان، نویسندگان، کشاورزان، و خلاصه اقشار بسیار متنوعی ناراضی اند.

1. explosive

معلوم است که این وضع نمی‌تواند ادامه داشته باشد. نخستین جرّقه، حرکتی بزرگ را به‌راه می‌اندازد. هر قدر که گستره‌ی نارضایتی بیش‌تر باشد، خیزش اجتماعی از نظر مقیاس بزرگ‌تر خواهد بود. وقتی همه‌ی اقشار جامعه یا اقشار بسیار متنوع جامعه ناراضی باشند، می‌توانیم انتظار یک خیزش کشوری و سراسری را داشته باشیم. چنین خیزش اجتماعی‌ای خیلی فرق خواهد داشت با خیزش محلی یا منطقه‌ای. اگر مثلاً فقط کردها یا شمالی‌ها یا ترک‌ها ناراضی باشند، خیزش منطقه‌ای خواهیم داشت. اما اگر فقط مردم در شهرک طلب مشهد ناراضی باشند (خیزش نهم خرداد ۱۳۷۱)، یا مردم اراک (خیزش سال ۱۳۷۱)، یا مردم قزوین (خیزش قزوین در ۱۳ مرداد ۱۳۷۳)، یا مردم اسلامشهر (خیزش اسلامشهر در ۱۵ فروردین سال ۱۳۷۴)، ناراضی باشند، آن‌گاه خیزشی محلی رخ خواهد داد. پس گستره‌ی نارضایتی بسیار مهم و تعیین‌کننده است.

۲) شدت نارضایتی: تاکنون از انواع و اقسام نارضایتی بحث شده است. یک دسته‌بندی دیگر را هم اکنون اضافه می‌کنم. نارضایتی اجتماعی می‌تواند مزمّن یا غیرمزمّن باشد. مثلاً وقتی کردهای کشور یا بلوچ‌ها یا ترک‌ها سال‌ها یا دهه‌ها از انواع تبعیض رنج می‌برند و خواسته‌هایشان برآورده نشده، ما در این حالت با یک نارضایتی اجتماعی مزمّن مواجه هستیم. اما وقتی اعضای دهک‌های بالای جامعه در ماه‌های اخیر به خاطر مشکلات اقتصادی کشور و بر مبنای برخی تغییرات قانونی و مصوبه‌های جدید مجلس شورا مجبور شده باشند برای سفرهای خارج از کشور یا برای خانه‌های متعدد خود مالیات بیش‌تری بدهند، ناراضی خواهند شد، اما این نارضایتی غیرمزمّن است؛ زیرا اخیراً آن را تجربه کرده‌اند. هر قدر نارضایتی اجتماعی طولانی‌تر تجربه شده باشد، به همان نسبت بر شدت نارضایتی افزوده می‌شود؛ زیرا تجربه‌ی طولانی‌ی نارضایتی افراد را از احتمال ایجاد تغییرات توسط نیروهای نظام اجتماعی بیش‌تر مایوس می‌سازد.

اما مدّت تجربه شده‌ی نارضایتی اجتماعی تنها عامل سازنده‌ی شدت نارضایتی نیست. تعداد نارضایتی‌های تجربه شده هم مهم است. شدت نارضایتی برابر است با مدّت تجربه کردن نارضایتی **ضرب در** تعداد نارضایتی‌ی تجربه شده. کم و زیاد شدن این دو عامل، شدت نارضایتی را کم یا زیاد می‌کند و هر قدر شدت نارضایتی بالاتر باشد، می‌تواند نیروی عظیم‌تری آزاد کند و خیزش اجتماعی پر قدرت‌تر و حتّاً خشن‌تری را به‌بار بیاورد و وضعیت نارضایتی را انفجاری سازد. بنابراین، وضعیت نارضایتی انفجاری، محصول عمل‌کرد این دو متغیّر با هم است: گستره‌ی وسیع نارضایتی‌ی اجتماعی و شدت نارضایتی‌ی اجتماعی.

متأسفانه در دهه‌های اخیر، قلمروهای مختلف فعالیت اجتماعی و زنده‌گی اجتماعی در ایران، مولّد نارضایتی بوده است؛ اعم از نارضایتی‌های قلمروی قضایی و حقوقی و بی‌عدالتی‌ها و تبعیض‌های موجود در این قلمرو، نارضایتی‌های قلمروی اداری و فساد و تبعیض در آن، نارضایتی‌های قلمروی سیاسی و انبوه نارضایتی‌ی پدید آمده و افتراق و شکاف میان نیروهای سیاسی و اجتماعی در حوزه‌ی سیاسی، نارضایتی‌های ناشی از تبعیض علیه اقوام و اقلیت‌های دینی و مذهبی، نارضایتی‌های شدید و فزاینده در قلمروی اقتصادی از ره‌گذر تحریم‌های طولانی‌ی کشور و بی‌کاری‌ی بالا و تورّم افسارگسیخته و افزایش روزافزون جمعیت زیر خط فقر و گرانی‌ی توقّف‌ناپذیر و دم به دم افزایشده، و نارضایتی‌های ناشی از آسیب رسیدن به منابع آبی‌ی مورد نیاز کشاورزان و مصرف‌کننده‌گان ذی‌حق و نیازمند، و نارضایتی‌های ناشی از از بین رفتن منابع زیست محیطی، و غیره. به این موارد می‌بایست عمل‌کردهای بسیار نامطلوب زیربخش‌های حکومت و عدم مسؤلیت‌پذیری حکومت در

قبال این عمل کردها را هم افزود. مورد شلیک موشک به هواپیمای مسافربری اوکراین یک نمونه از این گونه عمل کردها بود که فاجعه‌ای ملی را رقم زد و تآلمی ملی در ایران پدید آورد. نارضایتی ناشی از سرکوب خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی قبلی را هم باید به این مجموعه‌ی نارضایتی افزود. به این‌ها بیافزاییم نارضایتی‌ی مزن زنان و دختران ایرانی را که در طول چند دهه در برابر انواع تحمیل‌های هنجارهای دینی رسمی مقاومت کرده اند و خشمی فروخورده را با خود حمل می‌کرده اند. این حجم عظیم تولید نارضایتی در قلمروهای مختلف حیات و فعالیت اجتماعی در سال‌های منتهی به ۱۴۰۰ خورشیدی به اوج خود رسیده است. حکومتی که در تولید این حجم عظیم نارضایتی به‌نحوی سهیم بوده است، انگار بر یک کوه آتش‌فشان نشسته است و می‌بایست هر لحظه منتظر فعال شدن چنین آتش‌فشانی باشد. کاملاً عادی است که انگشت اشاره‌ی ناراضیان به‌سرعت معطوف به حکومت و اداره‌کننده‌گان آن بشود.

برساخت اجتماعی مقصر

در قسمت‌های پیشین بر مفاهیم نارضایتی اجتماعی و انباشت نارضایتی اجتماعی و وضعیت نارضایتی انفجاری تمرکز کردیم. اما تمام بحث متمرکز بر نارضایتی افراد یا گروه‌ها و سازمان‌های جدای از هم بود. اما این نارضایتی‌های کنش‌گران جدا از هم، برای این‌که بدل به کنش جمعی^۱ بشود، نیاز به عوامل اتصال دهنده دارد. خیزش‌های اجتماعی و جنبش‌های اجتماعی، کنش‌هایی جمعی‌اند. کدام عوامل، این ناراضیان را در کنشی جمعی به هم پیوند می‌دهند؟

مهم‌ترین عامل اتصال دهنده‌ی ناراضیان مورد بحث، برساخت اجتماعی مقصر است. ناراضیان قبل از این‌که به هم پیوندند و با هم وارد کنش بشوند، باید به‌نحوی به اتفاق نظر برسند که مقصر ایجاد نارضایتی‌ی آزاددهنده‌شان چیست؟ برساخت اجتماعی مقصر یعنی این‌که در طی‌ی یک فرآیند زمان‌بر، مردم ناراضی عاملی و نیرویی را به‌عنوان مقصر اصلی‌ی وضع‌شان شناسایی کنند و بر آن اتفاق نظر پیدا کنند. این فرآیند در طول زمان و به‌تدریج در طی‌ی انباشت نارضایتی و انفجاری شدن آن پیش می‌رود و منبع نارضایتی در این روند طولانی برساخت می‌شود.

همان‌طور که هر جنبشی نیازمند هدف یا اهدافی است و نمی‌توان از جنبش اجتماعی بدون هدف سخن گفت، هر خیزش اجتماعی نیز نیاز به یک مقصر دارد تا انگشت اتهام را به سمت آن هدف بگیرد و شعارها و هجوم‌اش را معطوف به آن سازد. برای من تصور خیزشی اجتماعی بدون این‌که عاملی از عوامل اجتماعی توسط آن به‌عنوان مقصر شناخته نشود، غیرممکن است.

اما در برساخت اجتماعی مقصر، نقش مفسران و روشن‌فکران و رسانه‌ها و خلاصه هر صدایی که می‌تواند تفسیری از وضع ارائه کند، سهیم‌اند. گفت‌وگوهای متقابل میان افراد و شایعات و خبرها و تفسیرها و بحث‌هایی که در میان جمع‌ها در این‌جا و آن‌جا درمی‌گیرد، در شناسایی‌ی عاملان یا عوامل مقصر دخیل‌اند. در قرون گذشته که فرهنگ شفاهی یا کتبی بود، رسانه‌های شفاهی و گفتاری یا مکتوب، نقشی اساسی را ایفا می‌کردند و اکنون که در دوره‌ی فرهنگ الکترونیک به‌سر می‌بریم، علاوه بر دو دسته رسانه‌ی فوق، رسانه‌های الکترونیک سهم جدی‌تری در این برساخت اجتماعی ایفا می‌کنند.

¹ . collective action

اما آیا این برساخت اجتماعی ممکن است کاملاً رسانه‌ای باشد و آنچه به‌عنوان مقصّر نارضایتی شناخته می‌شود، هیچ نقشی در ماجرا نداشته باشد؟ پاسخ من به این پرسش منفی است. به‌ندرت ممکن است آن که به‌عنوان مقصّر شناخته و برساخته می‌شود، بی‌تقصیر باشد. دلیل اش این است که برساخت اجتماعی مقصّر بسیار متأثر است از پدیده‌ای که من آن را **حافظه‌ی اجتماعی منفی یا سلبی** می‌نامم.

هر فردی که در جهان اجتماعی زیست می‌کند، در باره‌ی امور مختلف واجد حافظه‌ی اجتماعی می‌شود. مثلاً آنچه اصول‌گرایان و اصلاح‌طلبان در طول چند دهه‌ی اخیر انجام داده‌اند، برای هر یک از ما نوعی حافظه‌ی اجتماعی سلبی ساخته است. هم‌چنین، آنچه در جمهوری اسلامی انجام گرفته است، برای ما نوعی حافظه‌ی اجتماعی ساخته است. برخی از آن روی داده‌های انجام گرفته و روی داده ممکن است در ارزیابی‌ی برخی از ما مثبت بوده باشد و برخی نیز منفی. آن‌ها که در نظر ما مثبت ارزیابی شده‌اند، حافظه‌ی اجتماعی مثبت برای ما ساخته‌اند و آن‌ها که منفی ارزیابی شده‌اند، حافظه‌ی اجتماعی منفی برای ما ساخته‌اند.^۱

بنابراین، برساخت اجتماعی مقصّر فقط محصول عمل کرد رسانه‌ها و روشن‌فکران و مفسّران و تحلیل‌گران و غیره نیست بل که پیوندی جدی با حافظه‌ی اجتماعی ما دارد. اگر ما در باره‌ی کسی یا گروهی یا سازمانی یا حکومتی، حافظه‌ی اجتماعی مثبتی داشته باشیم، عمل کرد رسانه‌ها و روشن‌فکران و مفسّران و غیره نمی‌تواند به‌ساده‌گی آن را به‌عنوان مقصّر و عامل ایجادکننده‌ی نارضایتی، برساخت نماید. حافظه‌ی اجتماعی مثبت ما سبب مقاومت ما برای پذیرش آن عامل به‌عنوان مقصّر می‌شود.

بنابراین، برساخت اجتماعی مقصّر با وجود حافظه‌ی اجتماعی منفی یا سلبی پیوندی وثیق و اساسی دارد. اگر مجموعه‌ی رفتارهای یک دولت‌مرد، یک وزارت‌خانه، یک صاحب‌کار و کارفرما در کارخانه، یک مربی‌ی باش‌گاه ورزشی، یا یک حکومت در طول زمان برای مردم درگیر، نوعی حافظه‌ی اجتماعی منفی در باره‌ی آن عامل ساخته باشد، عامل مورد نظر هر چه بیش‌تر مستعد برساخت شدن به‌عنوان مقصّر و شناخته شدن به‌عنوان عامل ایجادکننده‌ی نارضایتی است.

این‌جا باید مشخصاً اضافه کنم که آنچه حکومت‌ها با مخالفان خود می‌کنند، معمولاً از بین نمی‌رود بل که در حافظه‌ی اجتماعی ذخیره می‌شود و مورد بازخوانی قرار می‌گیرد. در بسیاری اوقات و در شرایط مساعد، اقدامات و اعمال و خاطرات پیشین فراخوان می‌شوند و مورد بازخوانی و تفسیر مجدد قرار می‌گیرند و دوباره جان می‌گیرند و حافظه‌ی اجتماعی را باردار می‌سازند. این است که می‌بینیم بعد از چندین دهه مثلاً داستان سینما رکس آبادان دوباره مطرح می‌شود. می‌بینیم که اکنون برخی آتش‌سوزی‌ی سینما رکس آبادان را در کنار آتش‌سوزی‌ی زندان اوین قرار می‌دهند. کاری به درستی یا نادرستی‌ی این احضارها و فراخوانی‌ی روی داده‌های حافظه‌ای شده، ندارم. بحث من این است که آنچه در طول دهه‌های قبل انجام گرفته،

^۱. بخشی از آنچه منتقدان مشفق بارها گفته‌اند همین بود که آنچه می‌کنید از بین نمی‌رود بل که در حافظه‌ها ثبت می‌شود.

هنوز حضور دارد و دو باره و چند باره از طریق روایت‌پردازی‌های گوناگون، زنده می‌شود و حافظه‌ی اجتماعی منفی را علیه حکومت هر چه انباشته‌تر می‌کند.

این‌گونه است که حافظه‌ی اجتماعی منفی در برساخت اجتماعی مقصّر، نقشی اساسی و تعیین‌کننده ایفا می‌کند. از این رو، رسانه‌ها و فعالان رسانه‌ای و دیگر سازمان‌ها نمی‌توانند به‌نحو کاملاً بی‌پایه برای یک خیزش اجتماعی عامل مقصّر را بسازند و جعل کنند، بل که مقصّر جای پای مهم و پر رنگ در حافظه‌ی ناراضیان دارد. در وقت مساعد، این حافظه‌ی اجتماعی سلبی به‌نحو نیرومندی فعال می‌شود و انبوه ناراضیان به ستوه آمده را معطوف به یک نقطه می‌سازد: آن عاملی که به‌نحو اجتماعی به‌عنوان مقصّر این وضع غیرقابل تحمل و نیازمند دگرگونی، شناخته شده است.

اما آیا با برساخت اجتماعی مقصّر، خیزش اجتماعی رخ می‌دهد؟ پاسخ منفی است. هنوز نیازمند وجود عامل دیگری هستیم که غلیان احساسات را پدید آورد و کنش‌گران ناراضی را به حرکت در آورد و نقش عامل ماشه را ایفا کند.

عامل ماشه و انواع و اجزای آن

برای این‌که خیزش اجتماعی رخ بدهد، علاوه بر انباشت ناراضیتی و برساخت اجتماعی مقصّر، نیاز به عامل دیگری هم هست تا خیزش اجتماعی را راه بیندازد. در جامعه‌شناسی این پدیده به‌خوبی شناخته شده است. ناراضیانی که یک مقصّر را برساخت اجتماعی کرده‌اند و با این برساخت به هم به‌نحو سوژکتیو و درونی متصل شده‌اند، هنوز از شرایط کافی برای خیزش علیه این مقصّر برساخته شده برخوردار نیستند. اتصال عینی نیز لازم است.

من در این‌جا وضع را تشبیه می‌کنم به مزرعه‌ی گندمی که خشک شده و مدت‌ها زیر نور آفتاب، مانده و آماده‌ی اشتعال است. صاحب مزرعه به هر دلیلی در برداشت گندم تعلل کرده است. او اگر قدری عاقل باشد، برای چنین مزرعه‌ای چند نگهبان می‌گذارد و تمهیداتی را لحاظ می‌کند تا از اشتعال احتمالی در گوشه‌ای از این مزرعه، پیش‌گیری کند. اما چنین مزرعه‌ی گندمی با یک مزرعه‌دار کاهل و بی‌اعتنا، با ته سیگار عابری که گمان می‌کند سیگار اش را خاموش کرده است، مشتعل می‌شود و سرتاسر می‌سوزد. آتش زبانه می‌کشد و به‌سرعت گسترش می‌یابد. اگر باد موافق هم به‌وزد، هیچ از مزرعه‌ی گندم باقی نمی‌ماند. عامل ماشه^۱ چنین چیزی است. عامل ماشه یک روی‌داد است. اما آیا هر روی‌دادی می‌تواند نقش عامل ماشه را ایفا کند؟ پاسخ منفی است. روی‌دادی می‌تواند به‌منزله‌ی عامل ماشه نقش ایفا کند که دو ویژگی‌ی زیر را داشته باشد:

(۱) روی‌داد مورد نظر باید قابل انتساب به مقصّر برساخته‌شده باشد. روی‌دادی که به‌هیچ‌نحو ردّ پای مقصّر برساخته شده در آن دیده نشود، نمی‌تواند نقش عامل ماشه را ایفا کند. مثلاً اگر حکومت مقصّر برساخته شده است، باید در آن روی‌داد، ردّ پای عوامل منتسب به حکومت دیده شود؛

(۲) روی‌داد مورد نظر می‌بایست توان ایجاد غلیان و فوران احساسات منجر به اعتراض میدانی را داشته باشد. این غلیان جمعی احساسات منجر به اعتراض میدانی، مثل شعله‌ی آغازین و مثل نیروی اولیه عمل می‌کند. حرکت از جایی آغاز

¹ . trigger factor

می‌شود. کسی یا کسانی هستند که زودتر از بقیه برانگیخته می‌شوند و به حرکت در می‌آیند و حرکت آن‌ها نیروی بیش‌تری آزاد می‌کند. اگر وضعیت نارضایتی انفجاری وجود داشته باشد، یعنی شدت و گستره‌ی نارضایتی بسیار بالا است و خیزش عظیمی پدید می‌آید و اگر انباشت نارضایتی بدین حد نرسیده باشد، خیزش ابعاد کوچک‌تری خواهد داشت و مهار یا مثلاً سرکوب آن آسان‌تر خواهد بود.

نکته‌ی مهمی که از بررسی‌ی عامل ماشه در خیزش‌های اجتماعی‌ی ایران پس از انقلاب دریافته‌ام، این است که بین زمان روی‌دادی که نقش عامل ماشه را ایفا می‌کند و زمان تحقق‌ی غلیان جمعی‌ی احساسات منجر به اعتراض میدانی، همیشه فاصله‌ای وجود دارد. این فاصله‌ی زمانی‌ی بین وقوع روی‌داد و غلیان جمعی‌ی احساسات ممکن است کم‌تر از یک‌ساعت باشد یا چند روز باشد. در خیزش اجتماعی‌ی شهریور ۱۴۰۱ روی‌دادی که نقش عامل ماشه را ایفا کرد، دستگیری زنده‌یاد مهسا امینی نبود بل که اعلام خبر به کما رفتن وی در تاریخ ۲۲ شهریور ۱۴۰۱ در درگیری و تنش با مأموران گشت ارشاد بود. اما غلیان جمعی‌ی احساسات منجر به اعتراض میدانی، وقتی پدید آمد که خبر مرگ او در عصر روز جمعه ۲۵ شهریور اعلام شد. اعلام خبر به کما رفتن او تأثیر گسترده‌ای پدید آورد و خشم و نفرت عمومی را برانگیخت. اما هنوز غلیان جمعی‌ی احساسات منجر به اعتراض میدانی، رخ نداده بود. بعد از اعلام مرگ او بود که نخستین اعتراض میدانی در جلوی بیمارستان کسری در میدان آرژانتین تهران رخ داد و سپس در مکان‌های دیگر هم دیده شد. بنابراین، سه روز بین شروع روی‌داد عامل ماشه و غلیان جمعی‌ی احساسات منجر به اعتراض میدانی، فاصله بود. در این سه روز نیروهای مسؤول فرصت داشتند وضعیت را مدیریت کنند و خشم و نفرت عمومی‌ی برانگیخته شده را در مجاری‌ی متفاوتی راه‌اندازی کنند.

از این رو، این سخن که گاهی گفته می‌شود زمان خیزش پیش‌بینی‌پذیر نیست و خیزش امری ناگهانی است، مدّعی قابل قبولی نیست. حتّاً در چنین وضعیتی نیز امکان مداخله‌ی مؤثر وجود دارد. در این مورد، می‌توانم بگویم که چه بسا اگر برخی مقامات عزل و توبیخ می‌شدند و مقامات پلیس (صرف نظر از این که چه اتفاقی افتاده و چه کسی مقصّر بوده) مسؤولیت اشتباه را می‌پذیرفتند و مقامات مسؤول کشور، رسماً از مردم بابت وقوع این واقعه عذرخواهی می‌کردند و کمال هم‌دردی را نشان می‌دادند، چه بسا می‌توانستند جلوی غلیان جمعی‌ی احساسات منجر به اعتراض میدانی را بگیرند. اما هنوز مقامات ما دنبال ثابت کردن بی‌گناهی‌ی مسؤولان مربوطه هستند! در ادامه توضیح خواهم داد که رژیم سیاسی‌ی موجود به‌عنوان یک نظام اجتماعی، از نظر توانش تدبیر در وضعیت بسیار نامطلوبی قرار دارد. خواهم گفت که هر نظام اجتماعی از یک توانش تدبیر برخوردار است و نقش آن در مواجهه با مسائل نظام اجتماعی بسیار مهم است.

اما اعتراض میدانی در خیزش اجتماعی را دست‌کم می‌توان به دو مرحله تقسیم کرد: مرحله‌ی اولیه و مرحله‌ی ثانویه. بین این دو مرحله نیز فاصله وجود دارد. نظام اجتماعی‌ی مورد نظر، مجال این را هم دارد که بعد مرحله‌ی نخست، مداخله‌ی مؤثر بکند و مانع از گسترش بیش‌تر اعتراض میدانی گردد.

عوامل ماشه را بر اساس این فاصله‌ی زمانی‌ی بین روی‌دادی که نقش عامل ماشه را ایفا می‌کند و غلیان جمعی‌ی احساسات منجر به اعتراض میدانی، می‌توان به دو نوع **بالقوه و بالفعل** تقسیم کرد. **عامل ماشه‌ی بالقوه** آنی است که

رخ داده اما ممکن است به غلیان جمعی مورد بحث بیانجامد یا نیانجامد. **عامل ماشه‌ی بالفعل** نیز آن روی‌دادی است که عملاً نقش عامل ماشه را ایفا کرده و به غلیان جمعی احساسات منجر به اعتراض میدانی انجامیده است.

بررسی‌هایم در باره‌ی خیزش‌های اجتماعی‌ی ایران پس از انقلاب نشان می‌دهد که نیروهای حکومتی، سازنده‌ی فعال عامل ماشه بوده‌اند و خودشان نیز عامل ماشه را بالفعل کرده‌اند. به‌عنوان مثال، ببینیم در خیزش اجتماعی‌ی شهرک طلاب مشهد که خیزشی در سطح محلی بوده و کلاً دو روز ادامه داشته و البته خسارت زیادی پدید آورده، عامل ماشه چه‌گونه بالفعل شده است:

«روز ۹ خرداد ۱۳۷۰ مأموران استانداری از طرف علی جنتی استاندار وقت خراسان ... برای تخریب خانه‌های مردم در کوی طلاب حرکت کردند. هنگامی که مردم در مقابل آن‌ها مقاومت کردند، آن‌ها اقدام به خراب کردن خانه‌ای بر سر اعضای خانواده نمودند که مادر و همسر مرد معترض در زیر آوار کشته شد» (<https://www.iran-pedia.org/wiki/>).

حضور و عمل‌کرد ماشین‌های تخریب شهرداری در شهرک طلاب مشهد، عامل ماشه‌ی بالقوه بود. نماینده‌گان مردم برای مذاکره به استانداری رفته بودند، اما وقتی برگشتند با ماشین‌های تخریب شهرداری مواجه شدند. بحث و گفت‌وگو و اعتراض آغاز شد. مردی، زن و بچه‌ی خود را به درون خانه‌ای فرستاد که قرار بوده اول از همه خراب شود. مأموران خانه را خراب کردند و آن دو نفر همان‌جا کشته شدند. این‌جا مأموران شهرداری عامل ماشه را بالفعل کردند و مرحله‌ی نخست اعتراض میدانی، آغاز شد. مردم برخی ماشین‌های تخریب را تخریب کردند. اگر چه این اعتراض شدید بود، اما همان‌جا و بعد از این اتفاق، باز هم این امکان وجود داشت که جلوی خیزش گرفته شود. اما ببینیم ماجرا چه‌گونه پیش رفت:

«مردم چند خودروی شهرداری را به آتش می‌کشند، نیروی انتظامی و کلانتری وارد مناقشه می‌شوند. در جریان درگیری میان مأموران امنیتی و اهالی کوی طلاب دو کودک دانش‌آموز با شلیک مأموران امنیتی کشته می‌شوند. مردم جسد آنها را بر دوش گرفته و از محله طلاب به سوی مرکز شهر مشهد حرکت می‌کنند. در مسیر حرکت به تعداد جمعیت افزوده می‌شود و تظاهرات خشونت‌آمیز می‌شود، مردم سر راه به کلانتری ۳ و ۴ مشهد حمله و مأموران را خلع سلاح می‌کنند و جمعیت مسلح می‌شوند» (<https://fa.wikipedia.org/wiki/>).

ورود و عمل‌کرد نیروی انتظامی، منجر به کشته شدن یک یا دو کودک دانش‌آموزی می‌شود که از سر کنجکاوی در صحنه حضور داشته‌اند و بعد از کشته شدن این دانش‌آموز یا دانش‌آموزان، غلیان جمعی احساسات، به‌نحو همه‌گیر منجر به اعتراض میدانی می‌شود و خیزش اجتماعی‌ی بزرگی در مشهد رخ می‌دهد. من می‌توانم مثال‌های متعدد دیگری از خیزش‌های اجتماعی‌ی ایران در سه دهه‌ی اخیر بزنم، اما از اطناب بحث پرهیز می‌کنم. در ادامه از توانش تدبیر نظام اجتماعی در مواجهه با خیزش‌های اجتماعی سخن خواهم گفت.

توانش تدبیر^۱

هر خیزش اجتماعی در پیوند با یک نظام اجتماعی رخ می‌دهد؛ خواه در کارخانه رخ بدهد یا در یک محله یا یک شهر یا یک کشور. رژیم‌های سیاسی را می‌توان یک نظام اجتماعی دانست. هر نظام اجتماعی از نظر من چند مولفه‌ی مهم دارد:

۱. ساز و کارهای تغذیه‌کننده‌ی مادی (اقتصادی و فنی) و فرامادی (دانش تخصصی و ایده‌یولوژیک و اخلاقی و ...)

۲. ساز و کارهای تنظیم‌کننده و هم‌آهنگی‌آفرین (حقوقی و مدیریتی و ...)

۳. ساز و کارهای اعمال قدرت که به‌طور بالقوه می‌توانند نوعی سیستم سرکوب را برای خود شکل دهند،

۴. توانش تدبیر یا ساز و کارهای تدبیر: هر نظام اجتماعی واجد فرآیندها و امکاناتی برای ارائه‌ی فهم و تفسیر جهان و شکلی از خردورزی و تصمیم‌گیری عقلانی است که من آن را توانش تدبیر می‌نامم.

سه نوع بقای محیطی، درونی، و مکانیکی‌ی نظام اجتماعی به نحوه و کیفیت عمل کرد این اجزا و عناصر و فرآیندها و ساز و کارهای نظام اجتماعی و منابعی که در اختیار دارد، بسته‌گی دارند.

توانش تدبیر در یک سیستم با دست‌گاه فکری یا ایده‌یولوژی‌ی مسلط در نظام و مجموعه‌ی ساز و کارهای تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری و نیز چرخش نخبه‌گان در آن پیوند وثیقی دارد. چنان‌چه سیستم دچار فقر خبره‌گانی یا خلأ خبره‌گانی شود، توانش تدبیر در سیستم به‌نحو جدی‌ی افت می‌کند. نگرش‌ها و اصول تنگ‌نظرانه‌ی ایده‌یولوژیک که در آن وفاداری به سیستم بسیار مهم‌تر از برخورداری از تخصص و شایسته‌گی‌ی حرفه‌ای است، می‌تواند سیستم را با خلأ خبره‌گانی مواجه سازد. در این وضعیت کسانی که در سیستم به‌عنوان نخبه شناخته می‌شوند (نخبه‌گان اسمی یا بگوئیم رسمی)، فاقد خبره‌گی اند. در واقع، سیستم دچار شکاف بین نخبه‌گان رسمی و خبره‌گان حرفه‌ای می‌شود. ناشایسته‌ها به‌عنوان نخبه‌گان در سیستم شناخته می‌شوند و خبره‌ها بیرون از سیستم یا بیرون از فرآیند تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری باقی می‌مانند. در این حالت، سیستم به مرحله‌ی خلأ خبره‌گانی می‌رسد و توانش تدبیر آن به حداقل تنزل می‌یابد. هم‌چنین، توانش تدبیر، اولویتهای یک نظام اجتماعی را تعیین می‌کند؛ مثلاً سرمایه‌ی اصلی را در کدام پروژه هزینه کنیم و تمرکز اصلی را بر کدام پروژه بنهیم؟ بر مسائل منطقه‌ای بیش‌تر تمرکز کنیم یا بر مسائل داخلی؟ کدام تضادها و نزاع‌ها را ادامه بدهیم و در کدام موارد سازش کنیم یا موقتاً سازش کنیم؟ بر کدام نیروهای اجتماعی سرمایه‌گذاری کنیم و کدام نیروهای اجتماعی را در حاشیه قرار دهیم؟ در کدام بزن‌گاه‌ها چه سیاستی را اتخاذ کنیم و چه تصمیمی را عملی کنیم و چه تحوّل‌ی را پدید بیاوریم؟ اصلاحات مورد نیاز برای بقای سیستم را در چه زمانی انجام دهیم؟ بدین ترتیب، توانش تدبیر نسبتی اساسی با بقا یا فنای سیستم دارد. توانش

۱. دکتر سیدجواد میری، دوست و هم‌کار عزیز ام، در جلسه‌ی نقد این مقاله که در ۱۵ دی ۱۴۰۱ در باشگاه اندیشه برگزار گردید، مفهوم «قوه‌ی تدبیر» را پیش‌نهاد کرده است که از نظر من پیش‌نهاد خوبی است و من با کاربرد این تعبیر نیز کاملاً موافق ام. در این‌جا از توجه و زحمات ایشان برای شرکت در این جلسه صمیمانه تشکر می‌کنم و زحمات دوستان باشگاه اندیشه را نیز قدر می‌دانم!

تدبیر به‌ویژه خود را در بحران‌ها نشان می‌دهد و مورد آزمون قرار می‌گیرد. توانش تدبیر بالا، خطاها و هزینه‌ها را کم می‌کند و توانش تدبیر پایین برعکس، با انبوهی از خطا سیستم را دچار هزینه‌های سنگین می‌کند.

توانش تدبیر یک نظام اجتماعی را می‌توان بر روی یک طیف ترسیم کرد که یک سر آن توانش بالا و سر دیگر آن توانش ضعیف و ناچیز است. نظام واجد توانش تدبیر بالا برای مسائل و بحران‌هایش به‌ترین و کم‌آسیب‌ترین تصمیم‌ها را می‌گیرد و خطاهای خود را به حداقل می‌رساند و شرایط و امکانات و فرصت‌ها و تهدیدهایش را به‌طور منظم پایش می‌کند. بنابراین، برای بررسی آینده‌ی یک خیزش اجتماعی یا جنبش اجتماعی نمی‌توان فقط به خود خیزش یا جنبش توجه کرد بل که توجه به طرف مقابل آن یعنی نظام اجتماعی‌ای که خیزش یا جنبش در پیوند با آن شکل گرفته هم ضروری است. فرض کنیم نظام اجتماعی در خیزش مفروض، مثل خیزش کنونی، یک رژیم سیاسی باشد. نکته‌ی آغازین در این بحث این است که **هیچ حکومتی نیست که ناراضی نیافریند، اما تفاوت حکومت‌ها در خلق و مدیریت ناراضی است که مهم است.** حکمرانی در سرشت خود ناراضی‌آفرین است. همیشه کسانی هستند که ناراضی خواهند بود، اما نظام‌های سیاسی در خلق و مدیریت ناراضی‌ی یک‌سان عمل نمی‌کنند. موضوع بسیار مهم در این‌جا، مدیریت ناراضی‌ی است. اگر رژیم سیاسی از توانش تدبیر بالایی برخوردار باشد، از ابتدا می‌کوشد بستر ناراضی‌آفرین را از بین ببرد و مانع از انباشت ناراضی‌ها بشود (کاهش حجم ناراضی‌ی). اگر ناراضی‌ی در بخشی از جامعه انباشت شده باشد، می‌کوشد این ناراضی‌ی همه‌گیر نشود و به دیگر بخش‌ها سرایت نکند (کاهش گستره‌ی ناراضی‌ی) و نیز می‌کوشد ناراضی‌ی مزمن نشود (کاهش شدت ناراضی‌ی). بدین ترتیب، می‌توانیم دسته‌بندی دیگری از انواع ناراضی‌ی به‌دست بدهیم:

الف. ناراضی‌ی مدیریت شده،

ب. ناراضی‌ی مدیریت نشده.

در جای دیگری گفته ام که "مدیریت کارآمد ناراضی‌ی، نمی‌تواند ناراضی‌ی‌ای را که در طول دهه‌ها انباشته شده به‌سرعت از بین ببرد، اما می‌تواند ناراضی‌ی مدیریت شده ایجاد کند. ناراضی‌ی مدیریت شده آن نوع ناراضی‌ی است که نخست راهی عقلانی برای ابراز آن پدید آمده است و می‌دانیم که ابراز ناراضی‌ی، می‌تواند از شدت ناراضی‌ی بکاهد. در این وضعیت، نظام یا کل اجتماعی‌ی مورد نظر همه‌ی امکانات خود را برای ابراز ناراضی‌ی و شنیدن صدای ناراضیان فراهم می‌کند و می‌کوشد صدای ناراضیان را به‌خوبی منعکس سازد. ابراز بی‌پرده‌ی ناراضی‌ی برای نظام یا کل اجتماعی و شکل دادن فرآیندی از گفت‌وگو در باره‌ی آن، کارکرد مثبت دارد. در وهله‌ی دوم، نظام یا کل اجتماعی‌ی مورد نظر، برای اقشار و گروه‌های ناراضی چشم‌اندازی عملی را برای برطرف‌سازی ناراضی‌ی نشان می‌دهد و می‌کوشد گام‌های آغازین را برای نیل بدان چشم‌انداز بردارد" (محدثی، ۶ خرداد ۱۴۰۱). اما ناراضی‌ی مدیریت نشده یا رها شده آن نوع ناراضی‌ی است که

۱. نه راهی برای بروز و ابراز اش تعبیه شده،

۲. نه ناراضی‌ی دیده و شناخته شده و اذعان می‌شود،

۳. نه ناراضیان به رسمیت شناخته می‌شوند و حق و حقوق‌شان تأیید می‌شود.

نظام اجتماعی‌ای که همه چیز را مطلوب نشان می‌دهد و ناراضیتی را پایش نمی‌کند و هیچ راهی برای ابراز و بروز ناراضیتی تعبیه نمی‌کند و ناراضیان را نیز اصلاً به رسمیت نمی‌شناسد، تهدیدی جدی برای خود تولید می‌کند. وقتی توانش تدبیر یک نظام اجتماعی پایین باشد، در مواجهه با خیزش یا جنبش نیز دچار خطاهای فاحش می‌شود و شرایط را بیش از پیش علیه خود می‌سازد. وقتی فقط بر ماشین سرکوب خود تکیه می‌کند، در حقیقت آخرین امکان و بدترین گزینه‌ی خود را در اول کار استفاده می‌کند و این خود، کیفیت توانش تدبیر آن را نشان می‌دهد.

در هر خیزشی می‌بایست میان دو دسته از ناراضیان تمایز قائل شویم: ناراضیان بالفعل و ناراضیان بالقوه. ناراضیان بالفعل این‌جا و اکنون، ناراضی‌اند اما ناراضیان بالقوه، مستعد آن‌اند که در آینده‌ی نزدیک ناراضی شوند. آن‌ها با مسائل و مشکلاتی مواجه‌اند اما در تفسیرشان و در فهمی که از وضعیت خود دارند، مشکل را معطوف به نظام اجتماعی‌ی مربوطه نمی‌سازند. ناراضیان بالفعل نیز با معترضان فرق دارند. معترضان فقط درصد کوچکی از ناراضیان هستند. بخش اعظم ناراضیان در ابتدای امر در نقش معترض وارد عمل نمی‌شوند، اما آن‌ها مترصد موقعیت‌های مطلوب‌تر می‌مانند. وقتی که ماشین سرکوب ناکارآمد می‌شود، لحظه‌ی بسیار مهمی است و اغلب ناراضیان در این لحظه در صحنه حاضر می‌شوند. **اگر رژیم سیاسی واجد توانش تدبیر بالا باشد، می‌کوشد ناراضیان بالقوه، بالفعل نشوند و ناراضیان غیرمعارض، به معترضان نپیوندند.**

اما اکنون می‌بینیم که روش معکوسی دنبال می‌شود و نیروهای وابسته به نظام سیاسی یا وفادار و طرف‌دار آن، نه تنها معترضان را به رسمیت نشناخته و با آن‌ها وارد تعامل نشده‌اند، بل که به اشکال گوناگون، نفی و تحقیرشان می‌کنند و به آن‌های مختلف آنان را ناچیز می‌شمارند که موارد زیر از جمله‌ی این شیوه‌های خوارداشت معترضان بوده است:

۱. معرفی‌ی آنان به‌عنوان عامل دشمن یا فریب‌خورده‌ی دشمن،
۲. به‌تصویر کشیدن آنان به‌عنوان واجد مشکل جنسی (سخنان کسانی چون حسن عباسی، علی‌اکبر رائفی‌پور، ابراهیم فیاض، حسین کچوئیان و برخی دیگر)،
۳. معرفی‌ی ناراضیان به‌عنوان جدایی‌طلب و خواهان تجزیه‌ی کشور از سوی رسانه‌های رسمی‌ی کشور و برخی شخصیت‌ها،
۴. معرفی‌ی آنان به‌عنوان توده‌ی فاقد تمیز و فاقد فرهیخته‌گی و فاقد فهم درست (بیژن عبدالکریمی)،
۵. سخن گفتن از کم‌شمار بودن تعداد ناراضیان،
۶. نجاسات خواندن ناراضیان (سخنان یک نماینده‌ی مجلس).

این شیوه‌های بیان و عمل نه تنها معترضان را آرام نمی‌کند، بل که شدت خشم و نفرت را در آن‌ها افزایش می‌دهد و چه بسا تلاش آن‌ها را برای دیده شدن و به رسمیت شناخته شدن افزایش می‌دهد. با بحث از توانش تدبیر، اکنون باید از دوام و بقای مؤلفه‌های خیزش‌های اجتماعی سخن بگوییم.

خیزش‌ها نمی‌میرند

پرسش اصلی در این بحث این است که بر سر خیزش‌های اجتماعی چه می‌آید؟ پاسخ کلی‌ی من این است که **خیزش‌ها نمی‌میرند بل که تبدیل می‌شوند**. خیزش‌های اجتماعی اگر ادامه پیدا کنند، به جنبش اجتماعی بدل خواهند شد. برخلاف خیزش‌ها که به نحو خودجوش شکل می‌گیرند، جنبش‌های اجتماعی از نوعی سازمان‌دهی و برنامه‌ریزی‌ی حداقلی و دست‌کم نوعی رهبری‌ی میدانی برخوردار اند. برخلاف خیزش‌های اجتماعی که واجد نشان‌گاه یا آماج‌هستند و این آماج همان چیزی است که به‌عنوان مقصد شناخته می‌شود، جنبش‌ها واجد هدف اند و بر اساس نوع اهداف از هم متمایز می‌شوند.

بنابراین، یکی از مسیرهای خیزش‌های اجتماعی، تبدیل آن به جنبش اجتماعی است و این اتفاق است که برای خیزش اجتماعی‌ی شهریور ۱۴۰۱ رخ داده است و ما اکنون با یک جنبش سراسری و بزرگ مواجه ایم. اما همیشه این اتفاق نمی‌افتد، زیرا پتانسیل نارضایتی همیشه چنان نیست که بتواند سوخت یک جنبش اجتماعی را تدارک ببیند. وانگهی، بسیاری وقت‌ها ماشین سرکوب بسیار نیرومند است و خیزش اجتماعی را در ظاهر از بین می‌برد؛ مثل خیزش مشهد در سال ۱۳۷۱.

اما در این حالت نیز خیزش‌های اجتماعی از بین نمی‌روند، زیرا آن‌ها یک بدنه یا کالبد اجتماعی دارند و یک ریخت یا شکل. خیزش‌های اجتماعی یک وجه رویین دارند که می‌توانیم آن را ریخت و شکل خیزش اجتماعی بنامیم و یک وجه زیرین دارند که می‌توانیم آن را کالبد خیزش یا بدنه‌ی خیزش اجتماعی بنامیم. مؤلفه‌ی اصلی‌ی تعیین‌کننده‌ی شکل و ریخت خیزش، همان چیزی است که جامعه‌شناسان جنبش‌های اجتماعی آن را عامل ماشه می‌نامند. عامل ماشه است که به خیزش رنگ و شکل می‌دهد و بخشی از شعارهای آن را می‌سازد و نخستین گروه‌های درگیر را به وسط معرکه‌ی اجتماعی‌ی خیزش می‌آورد. در خیزش ۱۳۸۸ عامل ماشه اعلام پیروزی‌ی احمدی‌نژاد در انتخابات بود و در ۱۳۹۶ داستان گرانی‌ها و یک حرکت ضد دولتی در مشهد توسط جریان موسوم به اصول‌گرا بود و در ۱۳۹۸ گرانی‌ی بنزین و در شهریور ۱۴۰۱ ماجرای دردناک مهسا امینی و گشت ارشاد. این‌ها همه وجه رویین یا شکل و ریخت این خیزش‌های اجتماعی را ساخته اند.

اما کالبد یا بدنه‌ی خیزش که نیروی اصلی‌ی خیزش آن‌جا است و همان نیز می‌تواند ابعاد و بُرد خیزش را محدود یا گسترده سازد، متغیرهای دیگری هستند. از نظر من در وجه زیرین خیزش اجتماعی، سه متغیر یا سه عامل بسیار مهم اند: (۱) انباشت نارضایتی و (۲) حافظه‌ی اجتماعی‌ی سلبی و (۳) برساخت اجتماعی‌ی مقصد. اما این سه متغیر در **یک شرایط ساختاری که به‌طور مداوم نارضایتی‌ی اجتماعی تولید می‌کند** (یعنی شرایطی که در آن روابط نسبتاً پای‌داری بین نیروهای اجتماعی‌ی مختلف وجود دارد)، در طول زمان پدید می‌آیند. هر قدر انباشت نارضایتی بیشتر و همه‌گیرتر باشد،

1. target

خیزش اجتماعی ابعاد و بُرد وسیع‌تری پیدا می‌کند و هر قدر حافظه‌ی اجتماعی‌ی سلبی خصمانه‌تر باشد، خیزش خشن‌تر و مخرب‌تر می‌شود. اما بر ساخت اجتماعی‌ی مقصّر به معنای آن است که بخشی از مردم باور داشته باشند که نیروی مقابل، مثلاً حکومت، مقصّر و مسأله‌دار است. این باور هم چیزی نیست که به یک‌باره پدید آید، بل که در طول زمان شکل می‌گیرد.

ممکن است در محیط اجتماعی‌ی معینی و در پیوند با یک نظام اجتماعی، خیزش‌های اجتماعی‌ی مختلفی رخ بدهد (مثلاً ایران در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ و ۹۰ و ۱۴۰۰ خورشیدی). در این صورت، هر خیزش اجتماعی از نظر ریخت با خیزش اجتماعی‌ی قبل از خود آش فرق دارد، اما از نظر کالبد بدان متصل است و از آن به‌نحو جدی تغذیه می‌کند. این است که سلسله‌ی خیزش‌های اجتماعی‌ی دهه‌های کنونی‌ی ایران، هم منفصل و هم متصل‌اند. از یک سو، این خیزش‌های اجتماعی منفصل‌اند، زیرا هر یک عامل ماشه‌ی خاصی داشته‌اند و نیز شعارها و محتواهای ویژه‌ی داشته‌اند و اقشار خاصی را به‌میدان آورده‌اند و روی دادهایی را شکل داده‌اند. از سوی دیگر، آن‌ها به هم متصل‌اند، زیرا هر یک برای خیزش یا جنبش بعدی، حافظه‌ی اجتماعی ساخته‌اند و دانش‌های مبارزه و درگیری و دانش رهبری آفریده‌اند و نیز نارضایتی‌های قبلی، بر جای مانده‌اند و هر بار با سرکوب نیز افزایش یافته‌اند و به خیزش بعدی سوخت رسانده‌اند. از این رو، سرکوب یک خیزش اجتماعی آن را از بین نمی‌برد، بل که نارضایتی‌ی مورد نظر به حیات خود ادامه می‌دهد و به صورت پدیده‌های اجتماعی‌ی مختلف نظیر وندالیسم و آشکالی از خشونت اجتماعی یا بزه‌کاری درمی‌آید و خاطرات آن نیز در تاریخ شخصی و تاریخ خانواده‌گی و تاریخ قومی و قبیله‌ای‌ی افراد معترض و نیز در حافظه‌ی اجتماعی باقی می‌ماند.

دانش فعالیت و مبارزه نیز از یک خیزش به خیزش بعدی منتقل می‌شود و چه بسا مبارزه شکل جدیدی به خود می‌گیرد. این طور نیست که فقط حکومت‌ها از مبارزه و دست و پنجه نرم کردن با خیزش‌ها و جنبش‌ها بیاموزند و در برخورد با آن‌ها توانا‌تر شوند. خیزش‌های اجتماعی نیز از این نوع دانش‌ها پدید می‌آورند و شیوه‌های فعالیت و مبارزه‌شان تغییر می‌کند. چه بسا آن‌ها نیز تغییر رویه می‌دهند و وقتی مرتب با سرکوب‌های خشن مواجه می‌شوند، شیوه‌های خشونت‌پرهیزانه (مثلاً راه‌پیمایی‌ی سکوت در سال ۱۳۸۸) را رها می‌کنند و روی به خشونت می‌آورند (پرتاب کوکتل مولوتف در سال ۱۴۰۱). در واقع، نظام سیاسی با نوع برخورد خود، نیروهای مخالف خود را به‌نحو جدیدی تعلیم می‌دهد و تربیت می‌کند. در نتیجه، مدافعان شیوه‌های کهن، عملاً به حاشیه رانده می‌شوند. بدین ترتیب، می‌توان گفت که **خیزش‌های اجتماعی تنها وقتی می‌میرند که نظام اجتماعی‌ی مرتبط با آن نیز از بین برود**؛ اگر چه باز هم خاطره‌ی آن‌ها باقی می‌ماند. اما خیزش‌ها را می‌توان از طریق مدیریت نارضایتی و برطرف کردن نسبی نارضایتی‌ها به‌تدریج تضعیف کرد و از برابر خود برداشت.

کنش‌گران درگیر در کنش جمعی

در صورت‌بندی‌ی یک چشم‌انداز نظری برای کنش جمعی‌ی اخیر، عدم بحث از کنش‌گران اصلی‌ی درگیر در آن، می‌تواند یک نقص جدی باشد.^۱ از این رو، لازم می‌دانم در این باره شرحی مختصر بدهم. از آن‌جا که نارضایتی در حال حاضر گستره‌ای

^۱ من به این نقص در ویرایش نخست مقاله قبل از این که منتقدی بدان اشاره کند، پی بردم و در صدد رفع آن بر آمدم. اما نقد جالبی از آقای **فاتح محمدی‌نیک** در همین باره دریافت کردم که جای تحسین دارد. او در نقد مقاله‌ی من به‌درستی نوشت که من به «کله‌های معترضان» و آن‌چه در آن‌ها می‌گذرد، توجه نکرده

فراگیر دارد، می‌توان گفت که این جنبش، فراطبقاتی است و فقط اعضای طبقه‌ی معینی در آن حضور ندارند. مردمانی از طبقات و بخش‌های مختلف جامعه درگیر آن هستند و بدان تعلق خاطر دارند و دل‌بسته‌اند. این امر سبب می‌شود که نگرانی از خیزش مخرب و غارت‌گرانه و نابودکننده‌ی «فرودستان» و «گرسنه‌گان» و «بی‌چیزان» (تعبیر مختلفی که در این باره از سوی برخی صاحب‌نظران به کار رفته‌اند) کم‌رنگ‌تر گردد؛ زیرا در کنش جمعی‌ی سراسر و ملی و فراطبقاتی، نیروی این بخش از جامعه نمی‌تواند خیلی تعیین‌کننده باشد و پتانسیل‌های مخرب آن تعدیل خواهد شد. اما در پیشانی‌ی این نیروها، بخشی از جوانان قرار دارند، زیرا در میان این سنخ از جمعیت جامعه، می‌توان افرادی با ویژه‌گی‌های زیر یافت:

۱. پایین‌ترین میزان امید اجتماعی: آفرینش خود، مهم‌ترین کنش انسانی است. این‌که می‌خواهیم از خویش چه‌گونه چیزی بسازیم و چه طرحی برای بودن و زیستن خویش داریم، معنابخش‌ترین و مهم‌ترین وجه زنده‌گی‌ی هر کسی است. طرح‌هایی که برای آینده‌ی خویش می‌ریزیم، متأثر است از جامعه‌پذیری‌مان و شناخت‌مان از خود و علایق و آرزوهای‌مان. این طرح‌ها می‌توانند واقع‌بینانه باشند یا آرزواندیشانه و فراتر از امکانات‌مان. بستر اجتماعی‌ی مطلوب آن است که به ما کمک کند برای آینده‌ی خویش آستن طرحی بشویم و به‌اصطلاح طرح‌مند شویم و درک درستی از خود و استعدادها و امکانات خود پیدا کنیم. هم‌چنین بستر اجتماعی‌ی مطلوب آن است که امکانات لازم برای تحقق طرح خاص ما را کم و بیش فراهم سازد. امید اجتماعی این‌جا است که شکل می‌گیرد. من امید اجتماعی را این‌طور تعریف می‌کنم: **داشتن طرحی برای آینده‌ی خویش و برآورد هر فرد از میزان تحقق آن طرح در کوتاه‌مدت، میان‌مدت، و درازمدت.** اما بر سر راه تحقق طرحی که از خویش داریم، معمولاً موانعی وجود دارد و برخی از این موانع فرافردی و ساختاری‌اند. برای این‌که بتوانیم طرح خود را محقق بکنیم، سه مؤلفه اهمیت اساسی دارند. این سه مؤلفه را می‌بایست در پیوند با هم لحاظ کرد، اما اولویت در نظر من از آن سوّمی است و من بدان وزن بیش‌تری می‌دهم:

الف. سرمایه‌ی شخصی: این مورد اشاره دارد به توانایی‌ها و مهارت‌ها و امکانات مادی و غیرمادی‌ی هر شخص (اعم از روابط و دانش و تخصص و مهارت و ویژه‌گی‌های شخصیتی و غیره)،

ام: «مقاله را یکبار دیگر خواندم. چنین صورت‌بندی خوب و قابل فهم و بدور از مغلق‌گویی قابل تحسین است. مکانیسم‌های اعتراض و سرکوب دقیق تعریف شده، نگاه تاریخی هم لحاظ شده. مهم‌ترین نقد یا اشکالی که میشه به این نوشتار گرفت، عدم تبیین اندیشه یا اندیشه‌های معترضان است که در اعتراضات مطرح شده است. پراکندگی و تکرر شعارها شاید موجب این باشد که مؤلف جناب دکتر محدثی در یک نگاه کلی ضدیت با ساختار سیاسی حاکم را مفروض گرفته‌اند و از کنار ماهیت اندیشه و خواست معترضان از لحاظ ایدئولوژی، حالا چه سلبی یا ایجابی، عبور کرده‌اند. تبیین کمی مکانیکی شده و سیالیت خیزش یا جنبش در متن نمودش کم است. یک نوع پینگ‌پنگی بین اعتراض و سرکوب تبیین شده و پیامدهای آن تا آینده را آورده‌اند. بنظرم جامعه‌شناسان فارغ از دغدغه‌های جمعی و بدنهای معترض، باید به کله‌های معترضین و زبان آن‌ها هم بیشتر توجه کنند. اینکه خیزش به‌چوجه دینی نیست را جناب محدثی آورده‌اند، اما این نمی‌تواند همه ابعاد فکری این جنبش را توضیح یا تبیین کند که می‌تواند بنحوی تقلیل‌گرایانه تفسیر شود و ماهیت اعتراضات را در عبارات کلی ناکارآمدی و نبود توانش تدبیر حواله کند؛ در حالیکه اگر عمیق‌تر به مسأله بپردازیم، در کله معترضان ایدئولوژی حاکم تمام شده و بصورت خلاصه اگر اشاره کنیم، آنچه جنبش ژینا را ممکن کرده، ضدیت با ایدئولوژی حاکم است. بقیه تحلیل‌های نسلی و زنانه را هم می‌توان در این راستا دید. اما از یک چیز نباید گذشت: مفهوم‌سازی‌های خوب و قابل تأمل جناب دکتر محدثی، صورت‌بندی شفاف و بدور از پیچیده‌گویی‌های رایج جامعه‌شناسان قاره‌ای زده در ایران، که همیشه مسائل را با ابزار مفهومی سوژه و ابژه، تاریخ زدگی و... گم می‌کنند و عملاً مخاطبان را سردرگم می‌کنند. انصافاً نوشته جناب دکتر محدثی مهم‌ترین حسنش همین ایضاح خوب وضعیت و مفاهیم است.»

ب. سرمایه‌ی خانواده‌گی: معمولاً افراد واجد خانواده هستند و در خانواده‌ای به دنیا آمده‌اند (خانواده‌ی خاست‌گاهی). سرمایه‌های خانواده‌گی هر فرد ناظر است به مجموعه‌ی امکانات مادی و غیرمادی‌ای که اعضای خانواده‌ی هر فرد در اختیار دارند و می‌توانند آن امکانات را برای حمایت از عضو خانواده به کار گیرند؛

۳. فرصت‌های اجتماعی مساعد: علاوه بر دو مولفه‌ی فوق، برای این که فرد بتواند طرح خود را محقق بکند، می‌بایست شرایط اجتماعی مساعدی وجود داشته باشد و فرصت‌های مناسبی برای وی فراهم شود.

امید اجتماعی وقتی بالا خواهد بود که فرد چشم‌اندازی برای تحقق طرح خاص خود ببیند و برآورد او از امکان تحقق طرح‌اش مثبت و بالا باشد. اما اکنون جوانان ما در چه وضعی قرار دارند: متأسفانه در حال حاضر بسیاری از جوانان ایرانی:

- فاقد سرمایه‌ی شخصی‌ی تاثیرگذار هستند،

- فاقد سرمایه‌ی خانواده‌گی‌ی تعیین‌کننده هستند،

- فاقد فرصت‌های اجتماعی اند.

بدین ترتیب، از نظر من، آن‌ها در وضعیت زوال امید اجتماعی در کشور، درگیر در این کنش جمعی‌ی بزرگ شده‌اند. در چنین شرایطی (شرایط زوال امید اجتماعی) یأس و ناامیدی و بی‌انگیزه‌گی افزایش می‌یابد و آسیب‌های روانی و اجتماعی به اوج خود می‌رسد و سرانجام اقدام به خودکشی و اندیشیدن به خودکشی در میان نوجوانان و جوانان بسیار افزایش می‌یابد. در شرایط زوال امید اجتماعی، اگر غیر از این باشد، باید تعجب کنیم. روشن است که مسؤولیت اصلی در این باره متوجه مسؤولان کشور در جای‌جای این سرزمین است.

۲. عدم درونی‌سازی‌ی فرهنگ انقیاد و تزویر: فرهنگ انقیاد و تزویر، فرهنگی است که از یک سو به تحمل قید و بندهای وارد بر زیست جهان آدمیان دعوت می‌کند و از سوی دیگر، ترغیب به فریب اجتماعی می‌کند. این فرهنگ قرن‌ها در ایران حاکم بوده است. اما به نظر می‌رسد در اعضای نسل‌های جدیدتر جامعه، شکاف بین فرهنگ آرمانی و فرهنگ واقعی^۱ بسیار کاهش یافته است و آن‌ها می‌کوشند بیش‌تر از نسل‌های قبلی، همانی که هستند را بروز دهند.

۳. واجد بیش‌ترین شکاف ارزشی و فکری از فرهنگ رسمی: نوجوانان و نوجوانان، بر اساس جامعه‌پذیری‌ی نسل جدید در فضا و فرهنگ و دنیای کاملاً متفاوت با نسل‌های قبلی، از فرهنگ رسمی‌ای که حکومت دائم در حال تبلیغ آن است (شامل ایده‌تولوژی‌ی رسمی، نماد و اسطوره‌های فرهنگ رسمی، و ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگ رسمی، و آموزه‌های فرهنگ

^۱. در باره‌ی شکاف بین فرهنگ آرمانی و فرهنگ واقعی به‌عنوان مهم‌ترین مسأله‌ی فرهنگ کشور، یک سخن‌رانی‌ی مسأله‌ساز در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی داشته‌ام که قرار بود در یک کتاب توسط همین وزارت‌خانه منتشر شود. من شخصاً این کتاب را برای وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ویرایش محتوایی کرده‌ام، اما خبری از سرنوشت آن ندارم.

رسمی، آیین‌ها و شعائر رسمی)، بیش‌ترین فاصله را دارد و این سبب واگرایی‌ی شدید آن‌ها از وضع موجود شده است و عامل مهمی نیز در نارضایتی‌ی شدیدتر آنان است.

۴. کم‌ترین تعلق به وضع موجود: نوجوانان و جوانان در مقام مقایسه با دیگر اعضای جامعه، کم‌ترین تعلق به وضع موجود و بیش‌ترین نارضایتی از آن را دارند. بسیاری از آن‌ها هنوز اندوخته‌ای اجتماعی ندارند که نگران از دست دادن آن باشند، اما بیش‌ترین بیگانگی را از وضع موجود دارند.

این چهار ویژه‌گی، نوجوانان و جوانان را از تمام نیروهای اجتماعی دیگر متمایز می‌سازند. اما در میان جوانان، اکنون زنان و دختران ایرانی بیش از مردان و پسران دیده شده‌اند و به چشم آمده‌اند. اما این به چشم آمدن بیش‌تر زنان، به معنای مشارکت بیش‌تر زنان از مردان در این جنبش نیست. دلیل این امر این است که زنان ایرانی برای نخستین بار است که از نظر اجتماعی این همه به موقعیت برابر با مردان نزدیک شده‌اند. در توضیح این شرایط جدید لازم است قدری به گذشته‌ی تاریخ معاصرمان برگردیم.

نیاکان ما قبل از مشروطه همه‌گی رعیت بوده‌اند. بنابراین، از مشروطه به قبل، ایران متشکل بود فقط از یک خدایگان و انبوهی رعیت. حتا زنان و فرزندان سلطان نیز رعیت بوده‌اند. اما البته، رعیت‌ها با هم فرق داشته‌اند و سلسله‌مراتبی بین رعیت‌های ایرانی وجود داشته است. رعیت کیست؟ آن که جان و مال و ناموس و همه‌ی هستی‌اش در اختیار و در چنگ سلطان یا خدایگان است و صاحب اختیار او، سلطان است. رعیت بی‌اذن آشکار و نهان سلطان، بر هیچ چیزی اختیار ندارد. سلطان نماینده‌ی خدا بر روی زمین و ظل‌الله است و واجد فره ایزدی است. اما از مشروطه به این سو، عصر خدایگانی روی به زوال آورده است. ایرانیان با ورود به عصر مدرن، از رعیت بدل به رعیت مدرن شده‌اند و این رعیت مدرن در تلاش است به مقام شهروندی ارتقا یابد. از این رو، نهضت مشروطه در تاریخ ایران یک نقطه‌ی عطف است. از این منظر وقتی به نهضت مشروطه نگاه می‌کنیم، نه تنها این نهضت و این انقلاب شکست نخورده است بل که به پیروزی‌های بزرگی نائل شده و بزرگ‌ترین دست‌آورد آن نیز تبدیل رعیت ایرانی به رعیت مدرن بوده است. رعیت مدرن کیست؟ رعیت مدرن کسی است که کنش‌گری موقت و محدود دارد و در طی‌ی این کنش‌گری، با شهروندی و حقوق شهروندی آشنا شده و بدان آگاهی یافته است و معطوف به تحقق شهروندی و نایل آمدن به حقوق شهروندی است؛ اما هنوز در تحقق آن ناکام مانده است. از این منظر، هم اکنون ما ایرانیان همه‌گی رعیت مدرن هستیم و خواهی‌نخواهی در تلاش برای نایل به حقوق شهروندی هستیم. اما کنش‌گری رعیت مدرن، موقت و محدود است. او در کنش‌گری و تشکیل تشکل مدنی، پای‌دار نیست و استمرار ندارد. کسروی می‌نویسد: «در تهران مردم نیز پیروی از نمایندگان کرده یگانه کوششی که پیش گرفته بودند انجمن ساختن، و در پیش آمد به هاپهوی و شور و خروش و برخاستن بود. چنان که خواهیم دید در روزهای آخر شماره انجمن‌های تهران به یکصد و هشتاد رسیده بود» (کسروی، ۱۳۸۸: ۵۹۰). این کنش‌گری البته تداوم نیافت. اما شهروند کیست؟ شهروند موجودی انسانی است که در همه جای دنیا از مجرای آشکالی از کنش‌گری در مقابل حکومت‌ها، زاده و پرورده شده است و به کنش‌گری خویش در قالب تشکل‌های مدنی کم و بیش ادامه می‌دهد: «دولت دارای حاکمیت در آغاز، دولتی نبود که شهروند آن از حقوق مشارکت سیاسی برخوردار باشد. این حقوق تا اندازه زیادی از طریق مبارزاتی که قدرت شاهان را محدود کرده، یا عملاً

آنان را برانداختند - گاهی از راه انقلاب، مانند موارد فرانسه یا ایالات متحده - کسب گردیدند» (گیدنز، ۱۳۷۳: ۳۲۷). چنین انسانی از مجرای کنش‌گری مداوم به سه نوع حقوق نایل می‌گردد: مدنی، سیاسی، اجتماعی:

«حقوق مدنی به حقوق فرد در قانون اطلاق می‌شوند. این حقوق شامل امتیازاتی است که بسیاری از ما آنها را امروز بدیهی می‌دانیم، اما به دست آوردن آنها زمانی دراز طول کشید (و به هیچ‌وجه در همه کشورهای شناخته نشده اند). حقوق مدنی شامل آزادی افراد برای زندگی در هر جایی که انتخاب می‌کنند، آزادی بیان و مذهب، حق مالکیت، و حق دادرسی یکسان در برابر قانون است. ... دومین نوع حقوق شهروندی حقوق سیاسی است، به‌ویژه حق شرکت در انتخابات و انتخاب شدن. این حقوق نیز به آسانی و به سرعت به دست نیامد. ... سومین نوع حقوق شهروندی ... حقوق اجتماعی است. این حقوق به حق طبیعی هر فرد برای بهره‌مند شدن از یک حداقل استاندارد رفاه اقتصادی و امنیت مربوط می‌شود. این حقوق شامل حقوقی مانند مزایای بهداشتی و درمانی، تأمین اجتماعی در صورت بیکاری، و تعیین حداقل سطح دستمزد است. به سخن دیگر، حقوق اجتماعی به خدمات رفاهی مربوط می‌شود. ... در بیشتر جوامع حقوق اجتماعی آخرین حقوقی بوده است که پدید آمد. علت این امر آن است که دستیابی به حقوق مدنی، و به‌ویژه حقوق سیاسی معمولاً اساس مبارزه برای کسب حقوق اجتماعی بوده است» (همان: ۳۲۸-۳۲۷).

پس نهضت مشروطه هم‌چنان این‌جا و اکنون ادامه دارد. کارگزاران دو نهاد سلطنت و نهاد دین جز به ندرت، این نیروی تحوّل‌خواهی موجود در رعیت مدرن را درک نکردند و در برابر آن ایستادند (برای مثال بنگرید به: کسروی، ۱۳۸۸: ۵۸۹). این نیروی تحوّل‌خواه، هم‌چون بهمنی عظیم در حال شکل‌گیری و قوی‌تر شدن است. این ادعای بزرگی است، اما شواهد این ادعای بزرگ چیست؟ زنان که قرن‌ها توسط دو نیروی اجتماعی سنت و دین فاقد حقوق اولیه‌ی انسانی بوده‌اند، از مشروطه به این سو به میدان آمده‌اند و اکنون بیش‌ترین و فعالانه‌ترین و بی‌باکانه‌ترین نوع کنش‌گری را در کل تاریخ ایران به نمایش گذاشته‌اند؛ به‌گونه‌ای که حسّ تحسین بسیاری از جهانیان را برانگیخته‌اند. اما این مشروطه بود که سدّ کنش‌گری عمومی زنان ایرانی را شکست. حضور اجتماعی و کنش‌گری زنان از عصر مشروطه چشم‌گیر شد و آنان از آن زمان با نیروهای سرکوب‌گر وارد کشاکش و کش‌مکش شدند: «امروز از بیرون آمدن زنان جلو گرفتند و هر که را از ایشان می‌دیدند می‌گرفتند و در قراولخانه نگه می‌داشتند، زیرا دیروز میانه یک دسته از آنان، با سربازان و قزاقان کشاکش رو داده بوده» (کسروی، ۱۳۸۸: ۱۰۹). اکنون نیروی تحوّل‌خواهی جامعه‌ی ایران با به میدان آمدن همه‌جانبه‌ی زنان بسیار نیرومندتر شده است. ایران جدید، ایرانی تحوّل‌خواه است. هر مورّخ و نظریه‌پرداز اجتماعی و جامعه‌شناس و صاحب‌نظری که در باره‌ی ایران اندیشه می‌کند، اگر درکی درست از این نیروی تحوّل‌خواه نیابد، دچار نارسایی و نقص در شناخت تحولات ایران معاصر می‌شود. این نیروی تحوّل‌خواه در ایران جدید، هر بار به‌گونه‌ای و به بهانه‌ای ظهور می‌کند. لاجرم، حکمرانی در ایران معاصر به‌هیچ‌وجه تضمین شده نیست. اگر فعالان سیاسی و دولت‌مردان و مردان سیاسی ایرانی این نیروی تحوّل‌خواهی ایرانی را درک نکنند و آن را به رسمیت نشناسند، دیر یا زود باید عرصه‌ی سیاست را در ایران ترک کنند. در دهه‌های گذشته و به‌طور مشخص، در طی بیست و چهار سال (از خرداد ۱۳۷۶ تا خرداد ۱۴۰۰) این نیروی تحوّل‌خواهی کوشید از طریق مسالمت‌آمیز و با روش‌های دموکراتیک تحوّل ایجاد کند، اما با سدّ ستبری مواجه شد. لاجرم اینک ایران وارد تحوّل‌خواهی خونین شده است و این نیرو دیر یا زود راه خود را می‌گشاید؛ چه ما زنده باشیم و چه نباشیم. روشن است که حکمرانی بر مردمان عصر کنش‌گری با شیوه‌های حکمرانی بر مردمانی که رعیت‌اند، فرقی فاحش دارد. دیگر نمی‌شود بر مردمی که از بنده‌گی به‌در آمده‌اند و کنش‌گرانه در تمّای شهروند شدن‌اند، به شیوه‌های کهن و بر مبنای آموزه‌های کهن حکومت کرد. اصول و شیوه‌های

حکمرانی و حکمروایی را می‌بایست دگرگون کرد. شهروندان خادم می‌خواهند نه حاکم. این تغییری بس بنیادین و ریشه‌ای است. باری، ایرانیان در تاریخ کنش‌گری خود کم و بیش به‌نحو فردی به سوژه‌ی تحوّل‌خواه بدل شده‌اند و وقتی که نیروهای سیاسی و اجتماعی در برابر این سوژه ایستاده‌گی می‌کنند و مانع تحوّل اجتماعی و سیاسی می‌شوند، سوژه‌ی تحوّل جمعی آفریده می‌شود. بدین ترتیب، زنان ایرانی در این بزنگاه تاریخی، به یکی از سوژه‌های تحوّل‌خواه تعیین‌کننده بدل شده‌اند. ریشه‌ی این تحوّل را باید در نهضت مشروطه جست و مقاومت آنان در برابر تحمیل حجاب نیز امر جدیدی نیست بل که از زمستان ۱۳۵۷ و بل که بسی پیش‌تر یعنی از زیست خانواده‌گی‌شان در عصر پهلوی آغاز شده و در تمام این مدّت ادامه داشته و اینک به عصیان عمومی بدل شده است. در حقیقت، آنان در برابر تحمیل بی‌حجابی در عصر پهلوی و نیز تحمیل حجاب در عصر پس از انقلاب ۵۷، در یک فرآیند سوژه‌گی قرار داشته‌اند.

نوع مواجهه با جنبش اجتماعی

یک بحث بسیار مهم در باره‌ی خیزش‌ها و جنبش‌ها، نوع مواجهه با خیزش یا جنبش اجتماعی است. پیش از این گفتیم که هر نظام اجتماعی نوعی ساز و کارهایی برای اعمال قدرت دارد که به‌طور بالقوه می‌توانند نوعی سیستم سرکوب را برای نظام شکل دهند. هم‌چنین گفتیم که گزینه‌ی سرکوب در سیستمی که توانش تدبیر بالا دارد، آخرین گزینه و بدترین گزینه است. اما برخی نظام‌ها تنها همین بدترین گزینه را می‌شناسند و جز با زبان زور با مخالفان معترض‌شان سخن نمی‌گویند. در این جا باید اضافه کنم که نظام‌هایی که می‌کوشند در دوران مدرن، طرح قدسی از جامعه را محقق کنند و جامعه‌ی قدسی و واکنشی می‌سازد، بیش‌تر مستعد بهره‌گیری از سرکوب هستند (محدثی، ۱۳۹۸). تلاش آن‌ها برای دست‌کاری همه‌جانبه‌ی جامعه آن‌ها را بسیار آسیب‌پذیر می‌سازد. بخش مهمی از نیروی آن‌ها صرف این کار می‌شود. آن‌ها بدین ترتیب، نارضایتی زیادی می‌آفرینند. دولت در این نوع حکومت‌ها به تدریج تمرکزگرایانه می‌شود و تمام نگاه‌ها معطوف به یک نقطه می‌گردد و تمام تصمیم‌گیری‌ها از یک نقطه‌ی معین صادر می‌شود و این می‌تواند چنین دولتی را بسیار آسیب‌پذیر سازد و تحرک در تصمیم‌گیری و عمل را از آن سلب کند؛ به‌ویژه در شرایط بحرانی. در این شرایط، تا زمانی که ساز و کار فرمان‌دهی و فرمان‌پذیری از پتانسیل مقتدرانه‌ای برخوردار است، ساز و کار اعمال قدرت به‌نحو کارآمدی عمل می‌کند و به‌محض از بین رفتن این پتانسیل، خطر اضمحلال درونی‌ی آن زیاد می‌شود.

اما نظام‌های اجتماعی نظیر رژیم‌های سیاسی، دست‌کم سه گزینه‌ی مواجهه با خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی دارند:

(۱) گزینه‌ی عدم مداخله و پایش و مراقبت،

(۲) گزینه‌ی مداخله‌ی محدود و از بین بردن برخی فرصت‌ها برای جنبش اجتماعی،

(۳) گزینه‌ی مداخله‌ی مستقیم و سرکوب.

گزینه‌های عدم مداخله و پایش و مراقبت و گزینه‌ی مداخله‌ی محدود راه‌بردهایی هستند که برخی رژیم‌های سیاسی در جوامع به‌لحاظ سیاسی توسعه‌یافته به‌کار می‌گیرند. در این نوع جوامع، مجاری‌ی نهادینه برای اعتراض و ابراز مخالفت وجود دارد و

مردم ناراضی می‌توانند در این مجاری نهادینه شده، اعتراض خود را بروز دهند. احزاب و سندیکاها و اتحادیه‌ها و سازمان‌های سیاسی مختلف فعال اند و بستری نهادینه برای ابراز نارضایتی وجود دارد و قوه قضائیه مستقلی وجود دارد که می‌تواند از تحقق سرکوب تقنینی-قضایی جلوگیری کند. پلیس و نیروی نظامی در این گونه جوامع در مرحله آغازین، به پایش جنبش و مراقبت از حد و حدود اعتراضات می‌پردازند و بیش تر رفتاری مهارکننده بروز می‌دهند یا گاهی برای محدودسازی دامنه فعالیت‌ها، مداخله محدود می‌کنند. **اما مواجهه‌ی سرکوب‌گرانه، بیش تر در جوامعی دیده می‌شود که به لحاظ سیاسی توسعه نیافته اند.** مفهوم سرکوب در ادبیات روان‌شناسی با مفهوم سرکوب در ادبیات علوم سیاسی و جامعه‌شناسی با هم فرق فاحشی دارند و در این جا بحث ما ناظر به دومی، یعنی سرکوب یک خیزش اجتماعی یا جنبش اجتماعی است نه سرکوب روانی. مراد من از سرکوب در این جا عبارت است از: هر شکلی از کنترل کردن، محدود کردن، دستگیر کردن، و مجازات کردن و اعمال خشونت فیزیکی و کلامی علیه افراد و گروه‌ها و جمع‌ها و جماعت‌ها و تجمعات توسط یک نظام اجتماعی که جلوی آن‌ها را برای ابراز و بروز نارضایتی و اعتراض‌شان علیه رویه‌ها و شیوه‌ها و عمل کردها و قوانین موجود در سیستم اجتماعی بگیرد و مانع از بیان و پی‌گیری خواسته‌ها و مطالبات‌شان شود.

پیش از این گفتم که هر سیستم اجتماعی به‌ناگزیر و در سرشت خود تولید نارضایتی می‌کند. وقتی چنین است، نمی‌توان انتظار داشت که نارضایتی بروز و ظهور نکند. اگر یک سیستم اجتماعی راهی برای بروز و ظهور نارضایتی تعبیه نکرده باشد، دچار نقصی اساسی است. در هر نظام اجتماعی (خواه کارخانه یا باش‌گاه فوتبال یا یک رژیم سیاسی) افرادی ناراضی وجود دارند و این نارضایتی ممکن است در قالب اعتراض بروز یابد و ابراز شود. پس نخست، مدیران و حاکمان می‌بایست همان‌طور که برای خویش حق مدیریت و حکم‌فرمایی قائل هستند، برای دیگران نیز حق نقد و نیز حق اعتراض قائل شوند و حقوق معترضان را به رسمیت بشناسند. پس نخست باید حقوق معترضان -نه در روی کاغذ بل که در عمل- به رسمیت شناخته شود. این که به محض اعتراض، نیروی سرکوب را به میان بیاوریم و اقدام به پرونده‌سازی و تهدید و سرکوب کنیم، در حقیقت به معنای عدم به رسمیت شناختن حقوق معترضان است. وقتی حقوق معترضان را به رسمیت نشناسیم و هیچ قانونی در حمایت از معترضان وجود نداشته باشد و حق و حقوق آنان را پاس‌داری نکنند، دیگر نمی‌توان انتظار داشت معترضان هم قانون را به رسمیت بشناسند؛ به این دلیل ساده که چنین قانونی فاقد شمول کافی است. قانونی که حقوق همه‌ی افراد را پوشش ندهد، در سرشت خود بی‌اعتبار می‌شود؛ ولو این که قدرتی از آن حمایت کند.

بدین ترتیب، **انتخاب گزینه‌ی سرکوب در برابر خیزش یا جنبشی که مسالمت‌آمیز و فاقد خشونت تهاجمی و فعال است، برای رژیم سیاسی سقوط اخلاقی را به ارمغان می‌آورد.** در این جا می‌بایست نخست از تمایز بین «خشونت فعال» به تعبیر کاستلر (کاستلر، ۱۳۹۶: ۱۲۵) یا تهاجمی (به تعبیر خود ام) و خشونت منفعل یا تدافعی سخن بگوییم و سپس به بحث از سقوط اخلاقی پردازیم.

سرکوب و اشکال خشونت‌ورزی

وقتی از سرکوب خیزش و جنبش سخن می‌گوییم، به‌ناگزیر بحث از خشونت نیز به‌میان می‌آید. لاجرم، می‌بایست در باره‌ی تعریف خشونت و انواع آن نیز سخن بگوییم تا سرشت مواجهه‌ی سرکوب‌گرانه با خیزش‌های اجتماعی و جنبش‌های اجتماعی و نیز دیگر کنش‌های جمعی بیش‌تر روشن شود.

الف) تعریف خشونت

خشونت از جمله مفاهیمی است که شاید به خاطر بار ظاهراً منفی‌اش چندان که باید، مورد واکاوی قرار نگرفته باشد. من خشونت را چنین تعریف می‌کنم: فعل یا ترک فعلی که در وضعیت اجتماعی و در شرایط هوشیاری و سلامت به قصد آسیب زدن به دیگری یا در اثر بیرون‌ریزی‌ی خشمی معطوف به دیگری تحقق می‌یابد. بنابراین، خشونت چند ویژه‌گی دارد:

۱) با حدّی از هوشیاری همراه است (اگر کسی در وضعیتی ناهوشیار یا مثلاً در خواب به دیگری آسیب بزند، مرتکب خشونت نشده است)،

۲) خشونت معطوف به یک دیگری اجتماعی است و این دیگری می‌تواند عاملی فردی یا فراقردی باشد (بنابراین، خشونت نسبت به خود تعبیر نادرستی است یا مسامحه‌آمیز یا عامیانه است)،

۳) در آن قصد آسیب زدن مستقیم یا غیرمستقیم به فردی معین یا نیرویی فراقردی وجود دارد یا دست‌کم خشونت ناشی از بیرون‌ریزی‌ی خشم و نفرت در شرایط هوشیاری بر سر یک دیگری اجتماعی است. پس خشونت الزاماً ریشه در خشم و نفرت ندارد و می‌تواند بدون هر گونه درون‌مایه‌ی عاطفی صورت گیرد،

۴) خشونت الزاماً فعل نیست بل که می‌تواند ترک فعل هم باشد؛ مثلاً بی‌اعتنایی یا سکوتی که به قصد آسیب زدن صورت می‌گیرد، می‌تواند یک خشونت جدی باشد. نمونه‌ی آن ترک تعمدی سخن گفتن با یک سرباز در جبهه‌ی جنگ توسط اعضای یک دسته در گردان است، وقتی که آن‌ها به دستور فرماندهی دسته، سخن گفتن با وی را تحریم کرده اند. این چنین ترک فعلی می‌تواند آسیبی جدی به فرد در درون یک وضعیت خاص وارد کند،

۵) خشونت در درون یک وضعیّت رخ می‌دهد و بدون فهم آن وضعیّت، فهم خشونت‌گری ممکن نیست. در توضیح این معنا باید بگوییم که خشونت‌گری (یا خشونت‌ورزی) و خشونت‌دیده‌گی مقابل هم اند. خشونت‌گری ارتکاب خشونت در معنای توضیح داده شده است و خشونت‌دیده‌گی در معرض خشونت قرار گرفتن در درون یک وضعیّت است. خشونت‌گر و خشونت‌دیده همیشه منفصل از هم نیستند و گاهی پیوندی اجتماعی با هم دارند. گاه این خشونت‌دیده است که خشونت‌گر را به خشونت‌گری فرا می‌خواند. برخلاف ظاهر، همیشه این خشونت‌دیده نیست که قربانی است بل که آن عاملی که به خشونت‌گری فراخوانده شده نیز می‌تواند قربانی باشد. تصور کنید فردی می‌خواهد دشمن خود را روانه‌ی زندان کند. از روی عمد، جلوی اعضای خانواده‌ی او به وی فحاشی‌ی رکیک می‌کند تا او را به کتک زدن خود برانگیزد و سرانجام از دست او کتک می‌خورد و به پزشکی قانونی می‌رود و مدارک محکمه‌پسندی را برای به زندان انداختن طرف مقابل فراهم می‌کند. به نظر شما در این مورد چه کسی قربانی است؟ از این رو، می‌بایست بین خشونت رؤیت‌پذیر و خشونت غیررؤیت‌پذیر تمایز قائل شد. گاهی

خشونت رؤیت‌پذیر محصول خشونت غیررؤیت‌پذیر است. قانون مطلوب قانونی است که در مقابل خشونت غیررؤیت‌پذیر نیز حساس باشد.

ب) انواع خشونت

خشونت را بر حسب معیارهای مختلف می‌توان به انواعی تقسیم کرد. انواع خشونت را از منظر پذیرش یا عدم پذیرش و مقبولیت یا عدم مقبولیت و در واقع از نظر موضع‌گیری در باره‌ی کاربرد خشونت، می‌توان به سه نوع خشونت فعال یا تهاجمی، خشونت منفعل یا تدافعی، و نفی خشونت تقسیم کرد. موضع خشونت فعال یا تهاجمی، تأیید به‌کارگیری پیش‌دستانه‌ی خشونت است. موضع خشونت منفعل یا تدافعی، نفی به‌کارگیری پیش‌دستانه‌ی خشونت است و تنها وقتی به‌کارگیری خشونت را تأیید می‌کند که خشونت‌دیده‌گی وجود باشد. موضع نفی خشونت نیز هر گونه به‌کارگیری خشونت را در همه‌ی شرایط ممکن نفی می‌کند.

اما با توجه به معیار سازمان‌یافته‌گی، خشونت می‌تواند فردی یا سازمان‌یافته باشد. خشونت سازمان‌یافته با برنامه‌ریزی سازمانی انجام می‌گیرد و خشونت فردی به‌نحو فردی صورت می‌گیرد و ممکن است برنامه‌مند یا بی‌برنامه باشد. همچنین، خشونت از نظر معیار اندازه می‌تواند خردمقیاس، میان‌مقیاس، یا کلان‌مقیاس باشد. در این مورد هم میزان عملیاتی که باید انجام گیرد و نیروهایی که صرف شود، مهم است و هم میزان آسیبی که پدید می‌آید، تعیین‌کننده است.

ج) خشونت هدف‌مند و خشونت غیرهدف‌مند: وضعیت رادیکالیستی

اما در این بحث می‌خواهم به انواع خشونت در وضعیت رادیکالیستی تمرکز کنم؛ یعنی وضعیتی که اکنون در آن به‌سر می‌بریم و یک طرف آن نیروهای یک جنبش اجتماعی قرار دارند و طرف دیگر آن نیز حکومت است. وقتی حکومت در برابر یک خیزش اجتماعی یا جنبش اجتماعی گزینه‌ی سرکوب را برمی‌گزیند، به‌نحو هدف‌مند دنبال از بین بردن بروزات عینی و میدانی جنبش و تضعیف هر چه بیش‌تر نیروی میدانی آن است. در سرکوب هدف‌مند خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی، این‌که خشونت دیده چه کسی است، چندان اهمیتی ندارد. این است که گاهی فرزندان یکی از مقامات یا یکی از نیروهای خودی هم ممکن است در میان خشونت‌دیده‌گان احتمالی قرار بگیرند. خشونت هدف‌مند^۱ می‌تواند کاملاً فاقد بار عاطفی و احساسی باشد یا واجد بار عاطفی باشد. در خشونت هدف‌مند، خشونت‌گر الزاماً کاری ندارد که چه کسی قرار است خشونت‌دیده باشد. خشونت هدف‌مند می‌خواهد طرف مقابل را از سر راه بردارد یا آن را ناتوان سازد. الزاماً درگیر جزئیات نیست. اعدام

^۱ من در دوران ابتدایی، خشونت هدف‌مند را یک‌بار تجربه کردم. وقتی از مدرسه بیرون می‌آمدیم در مسیر بازگشت به خانه در روستا، دانش‌آموزی که یک سال از من بزرگ‌تر بود، هر روز در طول مسیر تا نزدیک خانه‌ی خود با من و دیگر دانش‌آموزان تحقیرآمیز برخورد می‌کرد و آشکالی از خشونت را بر ما اعمال می‌کرد. به‌لحاظ جثه از من قوی‌تر بود. اما یک روز تصمیم گرفتم در برابر او بایستم. می‌دانستم که از او کتک خواهم خورد و خیر به خانواده می‌رسد و در خانه هم کتک خواهم خورد. قانون خانه‌ی ما این‌گونه بود که اگر بیرون کتک‌کاری یا فحاشی می‌کردیم، در خانه تنبیه می‌شدیم. ولی بالاخره در برابر او ایستادم. آن روز بارها مرا بر زمین زد و من برخاستم و دوباره با او گلاویز شدم. سرانجام ما را جدا کردند. وقتی به خانه رسیدم لباس‌ام گلی و سر و گوش‌ام خونین بود. کتک دیگری را هم در خانه نوش جان کردم. اما از فردا دیگر او از من فاصله گرفت و دیگر هرگز مرا آزار نداد.

معترضان نیز در تداوم چنین خشونتی صورت می‌گیرد تا کارکرد بازدارنده‌گی و تضعیف نیروهای جنبش اجتماعی را به انجام برساند و این به‌هیچ وجه امر جدیدی نیست. اما خشونت هدفمند قاعداً برنامه‌ریزی شده است.

در مقابل حکومت که برنامه‌ریزی شده عمل می‌کند و این از مزیت‌های آن است (در این جا کاری به‌درستی و نادرستی برنامه‌ها ندارم)، برنامه‌ریزی و سازمان‌دهی در خیزش‌های اجتماعی وجود ندارد و در جنبش‌های اجتماعی نیز حداقلی است. از این رو، خشونت در خیزش‌های اجتماعی غیرهدفمند است و در جنبش‌های اجتماعی‌ای که فاقد رهبری مرکزی هستند نیز در اغلب موارد غیرهدفمند است. دقیق‌تر بگوییم: نیروهای جنبش‌های اجتماعی بسیار مستعد این هستند که به خشونت غیرهدفمند روی بیاورند. خشونت غیرهدفمند، عاطفی است و از روی خشم و نفرت انجام می‌گیرد. از این رو، می‌تواند به نتایجی ضد خود جنبش اجتماعی و اهدافش بیانجامد. این است که در همه جای دنیا نیروهای رهبری کننده‌ی جنبش‌های اجتماعی از خشونت‌های غیرهدفمند بر حذر می‌دارند.

اما خشونت هدفمند و غیرهدفمند را نیز می‌بایست به دو نوع خشونت مؤثر و غیرمؤثر تقسیم کرد. لزوماً همه‌ی خشونت‌های هدفمند در همه‌ی شرایط، مؤثر نیستند و به نتایج مورد نظر نمی‌انجامند. اگر این اتفاق بیافتد و خشونت هدفمند به نتایج مورد نظر بیانجامد، ممکن است ابعاد و اندازه‌ی خشونت مورد تجدید نظر قرار گیرد. خشونت‌های غیرهدفمند نیز در اغلب موارد مؤثر نیستند و به نتایجی مطلوب نمی‌انجامند بل که در اغلب موارد آثاری منفی دارند. اما گاهی نیز ممکن است مؤثر افتند.

برای وضوح بیشتر لازم است اشاره کنم که خشونت هدفمند ممکن است قانونی، شبه‌قانونی، ناقانونی، یا غیرقانونی باشد. خشونت هدفمند قانونی محصول قوه‌ی قضائیه‌ی مستقل و مبتنی بر ساز و کارهای دقیق عادلانه و ثمره‌ی سخت‌گیری بر موازین قانونی است. خشونت هدفمند وقتی شبه‌قانونی است که تحت لوای قانون انجام می‌گیرد ولی به اجرای دقیق قانون وفادار و حساس نیست. خشونت هدفمند ناقانونی هیچ ربط ایجابی یا سلبی با قوانین کشور ندارد و خشونت هدفمند غیرقانونی نوعی تخطی از قانون است.

اکنون باید صبر کنیم و منتظر بمانیم و نتایج خشونت هدفمند اعدام برخی از معترضان میدانی را ببینیم. پیش از این گفته ام که اعدام در این وضعیت رادیکالیستی بر چرخه‌ی خشونت می‌افزاید و خشم و نفرت و خشونت بیش‌تری بازتولید می‌کند [۱]. بدین ترتیب، ابعاد فاجعه وسیع‌تر می‌شود و یک جهان اجتماعی قویاً عاطفی شده متشکل از افرادی که به‌لحاظ عاطفی بسیار برانگیخته اند، می‌آفریند. روشن است که حکومت کردن بر مردمی با این ابعاد از برانگیخته‌گی و خشم و نفرت روز به‌روز دشوارتر می‌شود. چنین مردمی بیش از هر زمانی مستعد عصیان خواهند بود و این برای یک نظام سیاسی به‌هیچ وضع مطلوبی نیست.

د) تمایز خشونت تهاجمی و اعتراض غیرمدنی از خشونت تدافعی و اعتراض مدنی

همان‌طور که گفته شد، خشونت تهاجمی یا «فعال» بهره‌گیری از ابزارهای خشونت فیزیکی (خواه سلاح سرد یا سلاح گرم) در برابر عوامل یا نیروهایی است که هنوز دست به خشونت فیزیکی نبرده اند. خشونت، وقتی تدافعی است که افراد و نیروها در

برابر طرفی که به نحو تهاجمی از ابزارهای خشونت استفاده می‌کند، برای حفاظت از خویش اقدام به بهره‌گیری از ابزارهای خشونت می‌کنند. سقوط اخلاقی در مواجهه‌ی با مردم معترض وقتی رخ می‌دهد که رژیم سیاسی در برابر خیزش یا جنبش مسالمت‌آمیزی که فضاهای عمومی را اشغال کرده، دست به خشونت تهاجمی بزند. به لحاظ پدیدارشناختی طرفی که در برابر یک اعتراض مسالمت‌آمیز اسلحه (اعم از سرد و گرم) می‌کشد، دچار سقوط اخلاقی و فاقد شرافت اخلاقی شناخته می‌شود. در تمامی جنبش‌های اجتماعی دنیا امروزه این معنا شناخته شده است.

پس عدم به رسمیت شناختن حقوق معترضان سبب غیرمشروع ساختن کل قانون در چشم آن‌ها می‌شود و اعتراضات را به سمت غیرمدنی شدن و جنایی شدن سوق می‌دهد. استفاده از روش‌های سرکوب بدون به رسمیت شناختن حقوق معترضان نیز اعتراض غیرمدنی پدید می‌آورد. اعتراض غیرمدنی را من در مقابل اعتراض مدنی قرار می‌دهم. اعتراض مدنی اعتراضی است که با نفی حقوق دیگران همراه نیست. با به میان آمدن نیروی سرکوب، اعتراض نیز نه تنها غیرمدنی می‌شود بل که چه بسا جنایی می‌گردد. پس نسبتی بین به کارگیری سرکوب و غیرمدنی شدن و حتاً جنایی شدن اعتراضات وجود دارد و این مختص به ایران نیست، بل که در همه جای دنیا دیده شده است. امروزه در جنبش‌های اجتماعی این بحث، مکرراً بین معترضان وجود دارد که به سمت "خشونت فعال" نروند و "شرافت اخلاقی را به نفع ابراز خشم کنار" نگذارند (همان: ۱۲۵).

بر همین اساس، سرکوب اعتراضات مدنی هم در نزد مردم معترض و هم در نزد نیروهای سرکوب‌گر می‌تواند به منزله‌ی سقوط اخلاقی تجربه و معنا شود. به همین دلیل هم هست که رژیم‌های سیاسی اگر که به طور مداوم از روش‌های خشونت‌بار سرکوب بهره ببرند، در معرض ریزش نیروهای خود قرار می‌گیرند. مصداق جالب تجربه‌ی سقوط اخلاقی را می‌توانیم در خیزش آب خوزستان و در فریادهای زن عرب ایرانی در سوسنگرد خطاب به مأمور نیروی انتظامی بشنویم که می‌گفت: «آقا مظاهرات سلمیه. چرا آتش می‌زنی؟! کاملاً سلمیه. چرا تیر می‌اندازی؟! خاک تو را که نبردند، آب تو را که نبردند. ما مظاهرات سلمی می‌خواهیم. زمین، آب، ناموس ... آقا این جا وطن ماست، خاک ما.»

اما از سوی دیگر، بهره‌گیری از خشونت تهاجمی توسط معترضان در یک جنبش، جنبش را به سمت اعتراض غیرمدنی پیش می‌برد. اعتراض غیرمدنی می‌تواند در درون جنبش شکاف ایجاد کند و مانع از پیوستن دیگر ناراضیان به معترضان درون میدان کش مکش شود. به همین دلیل هم هست که امروزه نیروهای فعال در درون جنبش‌های اجتماعی، می‌کوشند نیروهای خود را از به کارگیری خشونت تهاجمی باز دارند و برعکس، خشونت نیروهای سرکوب‌گر رژیم سیاسی را رسانه‌ای کنند و هم‌دلی‌ی بیش‌تری برانگیزند. اما قبل از این که به پی‌آمدهای بهره‌گیری رژیم سیاسی از سرکوب بپردازم و بحث مستوفایی در باره‌ی سرکوب بکنم، نخست لازم می‌دانم که در باره‌ی نسبت جنبش‌های اجتماعی و خشونت بنویسم. برای این بحث ناگزیر ام مقوله‌ی ادبیات مبارزه را مطرح کنم.

۵) انواع سرکوب بر حسب نوع خشونت به کار گرفته شده

اکنون یک بار دیگر می‌توانیم به بحث از سنخ‌شناسی‌ی سرکوب برگردیم و با توجه به انواع خشونت، از انواع سرکوب سخن بگوییم: سرکوب هدف‌مند، سرکوب غیرهدف‌مند، سرکوب خردمقیاس، سرکوب میان‌مقیاس، و سرکوب کلان‌مقیاس.

حکومت‌هایی که در سرکوب برنامه‌مند عمل می‌کنند، معمولاً از سرکوب هدف‌مند بهره می‌برند و می‌کوشند به‌نحو حساب‌شده‌تر خشونت را اعمال کنند و کنش جمعی (مثل خیزش اجتماعی و جنبش اجتماعی) را از بین ببرند. اما گاهی حکومت‌ها از این نظر دچار از هم‌گسیخته‌گی و بی‌نظمی در تصمیم‌گیری هستند و در باره‌ی نحوه‌ی اعمال خشونت برنامه‌ی سنجیده‌ای ندارند. بنابراین، اقدامات سرکوب‌گرانه‌شان روال و نظم دقیقی ندارد و عملاً سرکوب‌های غیرهدف‌مند می‌آفرینند. سرکوب خردمقیاس نوعی از سرکوب است که صدمات و لطامات و ابعاد اعمال خشونت در آن‌ها محدود است. در سرکوب میان‌مقیاس ابعاد سرکوب به‌نحو قابل توجهی بزرگ‌تر می‌شود و در سرکوب کلان‌مقیاس، ابعاد سرکوب عظیم است. ما با سرکوب خردمقیاس و میان‌مقیاس آشنایی داریم، اما من از نظر اخلاقی خود را مجاز به بحث تفصیلی در باره‌ی سرکوب کلان‌مقیاس و ابعاد و مصادیق آن نمی‌دانم و از تفصیل بحث در می‌گذرم.

ادبیات مبارزه و نقش آن در جنبش

پیش از این اشاره کردم که در خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی، نوعی دانش مبارزه تولید می‌شود. می‌دانیم که این دانش مبارزه می‌تواند از یک کشور به کشور دیگر سفر بکند. معترضان دنیا در جهان رسانه‌ای شده و شبکه‌ای شده، از هم الهام می‌گیرند. اما در هر کشوری، نوعی ادبیات مبارزه شکل می‌گیرد. ادبیات مبارزه در هر کشور می‌تواند حاوی گفتمان‌های مختلف باشد. ادبیات مبارزه (یا شاید به‌تر باشد بگوییم گفتمان مبارزه) شامل دانش مبارزه و متون و محصولات هنری و نمادها و نشانه‌ها و شیوه‌های مبارزه و گفتمان‌های مبارزه است.

نمونه‌هایی از توزیع دانش مبارزه در جنبش ۱۴۰۱

«□! مزایای تظاهرات و مبارزه در روزهای برفی

در روزهای برفی نباید از مبارزه غافل شد، چون به دلایل زیر، یکی از بهترین موقعیت‌ها برای مبارزه و ضربه زدن به جاعش هستن:

- ۱- مزدورای موتورسوار زمین‌گیر می‌شن.
- ۲- اشک‌آورا رو با چند مشت برف می‌شه خنثی کرد.
- ۳- ترافیک بیشتر می‌شه و راحت‌تر می‌شه راهبندان ایجاد کرد.
- ۴- چون به‌خاطر برف و سرما، لباسای بیشتر و ضخیم‌تر می‌پوشیم، ساچمه‌ها سخت‌تر از لباسمون رد می‌شن.
- ۵- لباسای مزدورا خیس می‌شه و به‌خاطر سنگین شدن بیشتر، دویدن رو برایشون غیرممکن می‌کنه.

□! همچنین در صورت بارش برف در شهرهای کوچک و جاده‌های منتهی به آن‌ها، امکان تسخیر اماکن نظامی بسیار راحت‌تر است زیرا دسترسی نیروهای کمکی از شهرهای اطراف سخت‌تر و کندتر خواهد بود.»

منبع: کانال تلگرامی صما نیوز، <https://t.me/smaNews/30355>

«از اونجایی که من کوهنورد هستم، دو توصیه دارم برای جوانان دلاور داخل ایران، که در این زمستان سرد، میخوان هر روز حضور دائمی در خیابان را حفظ کنند. بدون شک جلوگیری از سرد شدن انگشتان دست و پا، میتونه کمک قابل توجهی به ایستادگی در مقابل سرما بکند. برای پاها، و جلوگیری از ورود سرما به پاها، نباید بزاریم هوای سرد وارد کفش بشه و همچنین نباید اجازه بدیم جورابهامون خیس بشن (اگر کفش مناسب نداریم)؛ بهترین روش استفاده از وازلین؛ کل رویه‌ی کفش را به وازلین آغشته بکنید. برای دست‌ها، بدون شک استفاده از دستکش کمک میکنه ولی اگه هوا خیلی سرد باشه، کافی نیست؛ بهترین کار اینه که انگشت شصت را بین چهار انگشت قرار دهیم؛ بعد از ۱۰ دقیقه اثر معجزه‌آسایش را خواهید دید.»

منبع: کانال تلگرامی محمد مهدوی فر، <https://t.me/mahdavifar2021/53351>

در یک دسته‌بندی کلی، می‌توان از سه نوع **گفتمان خشونت** در ادبیات مبارزه‌ی کشورها سخن گفت:

(۱) **گفتمان خشونت فعال و تهاجمی** که به‌کارگیری همه‌ی اشکال خشونت را در جنبش‌های اجتماعی به‌شکل پیش‌دستانه مجاز اعلام می‌کند،

(۲) **گفتمان خشونت پرهیزی** که بر مسالمت‌آمیز بودن و غیرخشونت‌بار بودن اعتراضات تأکید و تمرکز دارد و در این گفتمان، استفاده از خشونت به‌طور کامل نفی می‌شود،

(۳) **گفتمان خشونت تدافعی یا منفعل** که در مقایسه با دو مورد فوق، حالتی بینابین دارد و خشونت را فقط برای حفاظت از نیروهای جنبش و نیز خنثا کردن خشونت تهاجمی طرف مقابل مجاز می‌داند و آن را به‌کلی نفی نمی‌کند.

مثلاً در جنبش سبز، گفتمان خشونت‌پرهیزی توسط رهبران آن به‌ویژه در بیانیه‌های مهندس موسوی پرورده و مسلط شد و در راه‌پیمایی‌های سکوت نمایان و متبلور گشت. اما در جنبش کنونی ما با گفتمان خشونت تدافعی بیش‌تر مواجه هستیم؛ اگرچه در برخی گفتارهای فعالان مجازی این جنبش، مظاهری از خشونت تهاجمی هم دیده می‌شود که بسیار نگران‌کننده است.

مصادیقی از دعوت به خشونت تهاجمی از سوی یکی از فعالان جنبش ۱۴۰۱ در شبکه‌های مجازی

«سلام آقای ... بنظرتون زدن آوندهای معمولی در سطح خیابون‌ها کار درستی؟ چون اینا گناهی ندارن. پاسخ ... لباس آخوندی نماد یک حاکم ظالم است. آن‌ها با پوشیدن لباس ظلم، ظالم را موجه می‌کنند. آخوندکشی امری حتمی و اجتناب‌ناپذیر است. آخوندکشی هنوز در ابعاد گسترده شروع نشده. ولی امروز ... با تهدید معترضین، آخوندکشی در ایران را کلید زد. تجربه به ما می‌گوید اکنون که آخوندکشی به دست غلامحسین اژه‌ای کلید خورده این ماجرا تا پایان آخرین آخوند، دیگر هرگز پایان نخواهد یافت. ممکن است بعضی از آوندها با تغییر لباس و تغییر قیافه و تغییر محل سکونت نجات پیدا کنند ولی اکثراً به دست مردم عصبانی گرفتار خواهند شد و هیچ امکان نجاتی برای آنان متصور نیست.»

البته نحوه‌ی عمل در خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی هم به زمینه و شرایط اجتماعی داخلی و جهانی و هم به فرهنگ موجود در جامعه بسته‌گی دارد و هم به عمل‌کرد و انتخاب‌های نیروهای دو طرف منازعه. این بحث را با موضوع گزینه‌ی سرکوب جنبش ادامه خواهیم داد.

گزینه‌ی مداخله‌ی مستقیم و سرکوب

گفتم که در کشورهایی که فاقد توسعه‌ی سیاسی هستند، متأسفانه مداخله‌ی مستقیم و سرکوب خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی بیش‌ترین کاربرد را دارد و این بیش‌ترین لطمه را هم به مردم معترض و هم به نظام سیاسی می‌زند. البته، نظام‌های سیاسی چنان‌چه بتوانند سریع خیزش‌ها و جنبش‌ها را سرکوب کنند، چه بسا احساس قدرت‌مندی می‌کنند. اما این شیوه‌ی مواجهه و نمایش قدرتی رعب‌آور، به تعبیر کاستلز «تکبر قدرت» پدید می‌آورد (کاستلز، ۱۳۹۶: ۱۲۲) و سبب می‌شود که نظام سیاسی به تدریج هم بر ناراضیان خود بیافزاید و هم با سقوط اخلاقی در چشم مردم و حتّاً در چشم نیروهای خودی، از مشروعیت‌اش کاسته شود. بنابراین، آن‌چه در ظاهر مطلوب می‌نماید، عملاً نامطلوب است. بهره‌گیری سریع از سرکوب برعکس ظاهر آتش، نشان‌دهنده‌ی فقدان توانش تدبیر در سیستم است، زیرا خردورزی در افزایش تعداد ناراضیان نیست، بل که در به‌دست آوردن دل آن‌ها است. ما این سقوط اخلاقی را هر بار در سرکوب خیزش‌های اجتماعی می‌بینیم. به‌عنوان مثال، علی‌جنتی استاندار وقت خراسان در زمان سرکوب خیزش مشهد در نهم خرداد ۱۳۷۱، مدّت‌ها بعد در باره‌ی آن خیزش که از «یک محله‌ی فقیرنشین» موسوم به کوی طلاب آغاز شده بود، می‌گوید:

«در مشهد حالتی در حاشیه شهر وجود داشت که مردم ساخت و سازهایی انجام می‌دادند و شهرداری تخریب می‌کرد اما در یک روز که شهرداری برای تخریب رفته بود، تصمیم گرفته بودند که ماشین شهرداری را آتش بزنند، لذا همه دسته‌جمعی وانتی را که به آنجا رفته بود برگردانده، بنزین ریخته و آتش زده بودند. پس از آن یک مرتبه جمعیتی در آنجا جمع می‌شود، ساعت ۵ بعدازظهر هم وقتی مدارس تعطیل می‌شود بچه‌ها دور این ماشین جمع می‌شوند، به نیروی انتظامی اطلاع می‌دهند و اتوبوسی برای متفرق کردن به آنجا می‌فرستند. هر چه با بلندگو می‌خواهند متفرق کنند موفق نمی‌شوند و گاز اشک‌آور پخش می‌کنند. اتفاقاً باد می‌آمده و این گاز هم به سمت مامورین برمی‌گردد و این‌ها به اتوبوس می‌روند که دچار گازگرفتگی نشوند و دانش‌آموزان نیروی انتظامی را هم می‌کنند، ماموران ابتدا تیراندازی هوایی می‌کنند و ظاهراً یکی از آنها تیراندازی زمینی کرده و دو نفر دانش‌آموز در این میان کشته می‌شوند. من تا این ساعت هیچ خبری از این موضوع نداشتم. حتی در استانداری هم معاونین هم هیچ اطلاعی نداشتند. پس از آن به ما اطلاع دادند که چنین حادثه‌ای اتفاق افتاده و عده‌ای این دو دانش‌آموز را سر دست گرفته‌اند و به سمت شهر راه افتاده‌اند، ما خواستیم شورای تامین تشکیل بدهیم هر جا زنگ زدیم پاسخی نگرفتیم، مدیر کل اطلاعات استان به مکه رفته بود و فرمانده ارتش را گفتند که به دندانپزشکی رفته و دندانش را درست کند. دنبال فرمانده سپاه بودیم جای دیگری بود، اصلاً نمی‌شد جلسه تشکیل داد. این شد که همه راه افتاده و شروع به اعتراض کرده بودند، نیروی انتظامی هم روحیه خودش را باخته بود، حتی این افراد یک کلاتری را سر راه خلع سلاح کرده بودند. یک سری ارادل و اوباش هم به این‌ها پیوستند، دقیقاً مانند جریاناتی که سال ۹۸ رخ داد که کیسه‌های برنج، روغن و... را غارت کردند. ما دیدیم که نیروی انتظامی خود را باخته است، سپاه هم که در جریان نیست و در آخر من خودم در تلویزیون اعلام کردم که یک سری افراد در حال به آشوب کشیدن شهر هستند، امت حزب‌الله بیایند، کمک کنند و جلوی این‌ها را بگیرند که مردم ریختند و تا آخر شب ۸۰۰ نفر از آشوبگران را به استانداری آوردند. چشم آن‌ها را بستند و به زندان بردند، دو روز بعد هم آقای روحانی با آقای امیر سهرابی، فرمانده نیروی انتظامی به مشهد آمدند و به زندان رفتیم. در هر حال این داستان بسیار مفصل بود. آن قضیه هم بسیار غافلگیرانه بود و ربطی به تفکرات لیبرالیستی و امثال آن نداشت. شهرداری‌ها وظیفه قانونی‌شان را انجام می‌دادند. بعد هم خیلی تلاش شد که بگویند این‌ها عناصر گروهکی و وابسته به گروهک‌ها هستند. بعد از همه بررسی‌هایی که ظرف ۵، ۶ ماه روی تمام افرادی که بازداشت بودند انجام شد، نهایتاً آقای فلاحیان وزیر وقت اطلاعات رسماً به رهبری گزارش داد که ما هیچ علامتی از اینکه این‌ها وابستگی گروهی داشته باشند نداریم، حتی در بین این افراد خانواده‌های شهدا و جانبازان بودند. من خودم همه مسئولیت را پذیرفتم و گفتم چون رئیس شورای تامین هستم و موفق به برگزاری جلسه نشدم استعفا دادم. در عین حال پس از آن نامه‌ای خدمت مقام معظم رهبری

نوشتم و در آن نامه توضیح دادم که مشکلات استان خراسان چه چیزهایی است» (جنتی، <https://akharinkhabar.ir/analysis/8454308>).

فرمان تخریب خانه‌های مردم فقیرنشین کوی طلاب مشهد و سپس سرکوب خیزش اجتماعی آن‌ها برای حکومتی که به اسم مستضعفان تشکیل شده است، چه‌گونه می‌تواند اعتبار آفرین و مایه‌ی سربلندی باشد؟! استان دار وقت مشهد، خراب کردن خانه‌های مردم فقیرنشین را وظیفه‌ی شهرداری خوانده و البته خود دستور آن را داده است و برای این شیوه‌ی مواجهه‌ی خود، با افتخار سخن گفته است. اما سخن خود او از قول وزیر اطلاعات وقت، به‌خوبی پرده از حقیقت ماجرا برمی‌دارد: «وزیر وقت اطلاعات رسماً به رهبری گزارش داد که ما هیچ علامتی از اینکه این‌ها وابستگی گروهی داشته باشند نداریم، حتی در بین این افراد خانواده‌های شهدا و جانبازان بودند.»

اما علاوه بر این، گزارش آقای استان‌دار حکایت از بی‌اطلاعی محض مقامات استان از میزان نارضایتی در جایی است که فرمان تخریب خانه‌هایش داده شده است. به‌عبارت دیگر، مدیران اجتماع محلی (استان خراسان) کم‌ترین اطلاع را از جهان اجتماعی تحت مدیریت خود داشته‌اند. مصطفی ایزدی معاون سیاسی-امنیتی استانداری خراسان در زمان این خیزش، بعدها نوع مواجهه‌ی با این خیزش‌ها را «داروی مسکن مقطعی» خواند:

«اشکال این است که با چنین رفتارهایی اجتماعی یا کنش‌های مردم فرودست، سرسری برخورد می‌کنند و به آینده و تبعات آن نمی‌اندیشند. در دو، سه دهه گذشته، به دفعات، به‌ویژه در شهرستان‌های درجه دو و سه و کوچک‌تر از آنها، به بهانه‌های گوناگون، این پیشامدها دیده شد، اما فریادها را با داروی مسکن برخورد مقطعی، خاموش کرده‌اند، حتی یک بار هم نشده که برای آینده این رویدادها چاره‌اندیشی کنند و اگر هم چاره‌اندیشی شده، به جامعه عرضه نشده است. رخداد خرداد ۷۱ شهر مشهد، هشدار مهمی بود که به آن بی‌توجهی شد، سپس چنین حادثه‌ای در شیراز رخ داد. بعد از آن قزوین به آشوب کشیده شد و... تا رسید به ۷۸ شهر کوچک و بزرگ در دی‌ماه ۹۶ و تعدادی شهر در تیرماه ۹۷» (ایزدی، <https://www.sharghdaily.com/fa/tiny/news-768047>).

نمونه‌ای از روش برخورد با خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی‌ی اخیر ایران را آن‌هم تعمداً از زبان مقامات وقت که مستقیم با موضوع درگیر بوده‌اند، ذکر کردم تا هم بحث‌ام مستند و متکی بر شواهد باشد و هم برچسب جانب‌داری بدان زده نشود.

مراحل سرکوب خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی

سرکوب هر خیزش یا جنبش اجتماعی در مراحل مختلفی می‌تواند انجام بگیرد که عبارت‌اند از:

(۱) سرکوب پیش از وقوع،

(۲) سرکوب حین وقوع،

(۳) سرکوب پس از وقوع.

از آن‌جایی که خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی پدیده‌ای فرآیندی هستند و نه ناگهانی، می‌توان از سرکوب در مراحل مختلف این فرآیند سخن گفت. هر خیزش یا جنبشی پیش از این‌که به‌عنوان خیزش یا جنبش **رؤیت‌پذیر** گردد، آغاز شده است.

نگرش سیاستمداران و مقامات سیاسی به خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی اغلب نگرشی عامیانه است، زیرا آن‌ها لحظه‌ی رؤیت‌پذیری خیزش یا جنبش را لحظه‌ی آغاز آن می‌دانند؛ نگرشی که در سخنان علی‌جنتی استان‌دار حوزوی خوانده‌ی وقت خراسان به‌وضوح آن را دیدیم، زیرا او از یک حادثه سخن گفت و بی‌اطلاع از هرگونه سوابقی بود. خیزش یا جنبش اجتماعی در مرحله‌ی پیش از وقوع چه‌گونه وجود یافته است؟ همیشه نوعی نیروی تحوّل‌خواهی در جامعه وجود دارد که معمولاً نادیده گرفته می‌شود. محققان علوم اجتماعی و سیاسی به‌خوبی می‌توانند روند شکل‌گیری این نیروی تحوّل‌خواهی را که خیزش‌ها و جنبش‌ها همواره از آن تغذیه می‌کنند، کشف و ردیابی کنند. سرکوب پیش از وقوع ناظر به نادیده گرفتن خواست‌های تغییر و تحوّل در جامعه و سرکوب آن است که نمونه‌های آن عبارت‌اند از: سرکوب احزاب سیاسی، سرکوب فعالان سیاسی، سرکوب سازمان‌های مطبوعاتی و روزنامه‌نگاران، سرکوب نویسندگان، سرکوب نیروهای تحوّل‌طلب جامعه‌ی مدنی نظیر زنان و جوانان و معلمان و کشاورزان و بازنشسته‌گان و دیگر ناراضیانی که خواهان آشکالی از تغییر و تحوّل‌اند.

سرکوب حین وقوع بعد از وقوع خیزش یا جنبش اجتماعی آغاز می‌شود و می‌تواند به دو شکل محدود یا همه‌جانبه انجام گیرد. این آشکال سرکوب جنبش را در حین وقوع در ادامه به‌نحو مبسوطی شرح خواهیم داد. سرکوب پس از وقوع نیز اشاره به سرکوب افراد و سازمان‌ها و تمامی‌ی عاملانی دارد که تصوّر می‌شود به نحوی در فرآیند خیزش یا جنبش اجتماعی درگیر و دخیل بوده‌اند و اکنون امکان دسترسی‌ی بدان‌ها بعد از خاموش شدن میدانی‌ی خیزش یا جنبش اجتماعی وجود دارد.

اما موضوع مهمی که اکنون باید بدان پردازیم، انواع سرکوب خیزش یا جنبش اجتماعی در حین وقوع آن است. در میان صاحب‌نظران ایرانی **رحیم محمدی** از سرکوب جنبش اجتماعی سخن گفته است و صرفاً سرکوب حین وقوع جنبش را به‌نحو زیر مورد بحث قرار داده است:

«سرکوب دست‌کم سه وضعیّت یا سه حالت کلی دارد: نخست سرکوب ملایم که با مقداری نرمش همراه است، دوم سرکوب عادی یا غیرتام، سوم سرکوب تام. در واقع سرکوب تام، چهار ساحت اصلی زندگی سیاسی را فرا می‌گیرد؛ یکم، جنبه پلیسی و نظامی که خشونت شدید و ضرب و شتم تا حد کشتار گروهی و جمعی در خیابان و مکان‌های عمومی و خصوصی توسط پلیس و نیروهای نظامی مجاز و رایج است. دوم، سرکوب قضایی که دستگیری و محکومیت و زندان و انواع مجازات کنشگران و جنبشگران را شامل می‌شود و به طور کلی قُضات و دادگاه و زندان عامل و مجری این جنبه هستند. سوم سرکوب و انکار گفتمانی و رسانه‌ای است که اصل وجود جنبش به مثابه یک واقعیت و امر جمعی و عمومی و مردمی نفی و انکار می‌شود. چهارم سرکوب تقنینی است که به مراتب پیچیده‌تر از سه نوع اول است، زیرا در قوانین کشور و در ساختار بورکراسی و در فرآیند تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری خُرد و کلان، نقد و مخالفت و اعتراض شهروندان به شکلی که اثر و نفوذ سیاسی و ملی داشته باشد، نادیده گرفته می‌شود و به کلی نفی می‌گردد، و در واقع سرکوب تقنینی منشاء سرکوب‌های دیگر می‌شود» (محمدی، ۱۴۰۱، <https://t.me/RahimMohamadi/1518>).

بحث محمدی در باره‌ی دسته‌بندی‌ی وجوه چهارگانه‌ی پلیسی، قضایی، گفتمانی-رسانه‌ای، و تقنینی‌ی سرکوب ارزش‌مند است. در حقیقت، می‌توان این موارد چهارگانه را وجوه یا ابعاد سرکوب دانست. پس می‌توانیم با الهام از بحث محمدی وجوه یا ابعاد سرکوب را از انواع آن جدا سازیم. وجه یا بُعد سرکوب ناظر به آن قلمرویی از زنده‌گی و فعالیت است که سرکوب در آن اعمال می‌شود و نوع سرکوب نیز ناظر به شکل و شیوه‌ی انتخاب شده برای سرکوب است.

اما بحث وی دو اصلاح نیاز دارد: یکی آن که «تقنینی» جدای از «قضایی» نیست و به‌تر است تعبیر تقنینی-قضایی را به‌کار ببریم. دیگر آن که می‌بایست بدان‌ها سه وجه سرکوب معیشتی و منزلتی-موقعیتی و سرکوب امکاناتی-تجهیزاتی را هم افزود. سرکوب معیشتی ناظر است به این که عوامل تحت نظر، دچار تنگ‌نای معیشتی می‌شوند و موقعیت‌های شغلی و حرفه‌ای خود را کم و بیش از دست می‌دهند. سرکوب منزلتی-موقعیتی نیز ناظر به از دست دادن موقعیت اجتماعی و منزلت اجتماعی است و جدای از وجه معیشتی است و خود امری مستقل است و به هویت اجتماعی فرد لطمه می‌زند و انگیزه‌های زیست اجتماعی‌اش را تضعیف می‌کند. سرکوب امکاناتی-تجهیزاتی نیز به معنای آسیب زدن به اموال و امکانات و تجهیزات افراد و گروه‌ها و سازمان‌ها یا مصادره‌ی آن‌ها است. بدین ترتیب، **سرکوب می‌تواند در شش وجه یا بُعد رخ دهد: تقنینی-قضایی، پلیسی، گفتمانی-رسانه‌ای، معیشتی، و منزلتی-موقعیتی، امکاناتی-تجهیزاتی.**

اما تفکیک سه نوع سرکوب (نرم، عادی یا غیرتام، و تام) نیز تفکیک مفیدی است؛ اگرچه وجه تمایز سرکوب ملایم یا نرم با سرکوب غیرتام چندان روشن نیست. در حقیقت، این فقرات به‌لحاظ تمایزگذاری دقیق نیستند و مرز مشخص به‌نحو دقیق جداکننده‌ای ندارند. اما می‌توان این موارد را دقیق‌تر توضیح داد و تعریف کرد.

پس هر نوع سرکوب می‌تواند وجوه یا ابعاد مختلفی داشته باشد. بر این اساس، به‌نظر می‌رسد تقسیم سرکوب حین وقوع خیزش یا جنبش اجتماعی به سه نوع نرم، محدود یا غیرتام، و همه‌جانبه یا تام با تعاریف زیر، تفکیکی موجه و قابل دفاع است:

- ۱) سرکوب نرم آن نوع سرکوبی است که هدف‌اش ممانعت از یک نوع فعالیت خاص در درون موقعیت معینی در میدان و فضا یا در یک شرایط معین است، اما با لطمه‌زدن و آسیب زدن به افراد و سازمان‌ها و امکانات‌شان همراه نیست،
- ۲) سرکوب محدود یا غیرتام نوعی از سرکوب است که نه در همه‌ی وجوه شش‌گانه (تقنینی-قضایی، پلیسی، گفتمانی-رسانه‌ای، معیشتی، منزلتی-موقعیتی، و امکاناتی-تجهیزاتی) رخ می‌دهد و نه از نظر شدت (میزان آسیب‌ها و لطمات وارد شده) خیلی شدید است و نه از نظر زمانی طولانی است بل که محدود به دوره‌ی زمانی مشخصی است،
- ۳) اما سرکوب همه‌جانبه یا تام خیزش یا جنبش اجتماعی، هم در وجوه متعدد رخ می‌دهد و هم از نظر شدت بسیار بالا است و هم در طی‌ی زمان نسبتاً طولانی ادامه می‌یابد و نه فقط «زندگی سیاسی» افراد سرکوب شده را بل که گاه کل زندگی آنان را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. در ادامه‌ی این بحث، از پی‌آمدهای سرکوب جنبش اجتماعی سخن خواهیم گفت.

انواع تقابل‌های خیزش و جنبش و نظام اجتماعی (تقابل‌های نسبتاً ناهم‌سطح، بسیار ناهم‌سطح، شدیداً ناهم‌سطح)

اکنون که از مراحل و انواع سرکوب خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی سخن گفتیم، جای آن دارد که از مهم‌ترین پی‌آمدهای سرکوب خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی سخن بگوییم و به شرح انواع پی‌آمدهای آن بپردازیم. اما این بحثی بس دشوار است و یک پیش‌نیاز مهم دارد و آن بحث از وضعیت تقابلی بین خیزش و جنبش اجتماعی از یک سو و نظام اجتماعی‌ی درگیر

از سوی دیگر است. تا این جا من دو بحث را به نحو موازی دنبال کرده ام: بحث از خیزش و جنبش اجتماعی از یک سو و بحث از نظام اجتماعی درگیر خیزش و جنبش اجتماعی. گفتم که نمی توان از خیزش و جنبش اجتماعی بدون بحث از نظام درگیر با آن سخن گفت. هر خیزش و جنبش اجتماعی در پیوند و تقابل با یک نظام اجتماعی، تکوین و تحقق می یابد و رؤیت پذیر می شود و سرانجام به طریقی به خفا می رود. **پرویز پیران** جامعه شناس شناخته شده ایرانی به درستی می نویسد:

«جنبش اجتماعی بر پایه تضاد و تخصص شکل می گیرد. حال این تضاد و تخصص می تواند بس غلیظ و شدید و یا خفیف و علنی یا ضمنی باشد. علاوه بر آن، تضاد مورد بحث می تواند کلیت یک نظام را در برگیرد و دگرگونی ای بنیادین را تعقیب نماید و یا کلیت نظام را پذیرفته، تغییری محدود در بخشی از جامعه را طلب کند» (پیران، ۱۳۸۴: ۳۹).

بحث از سرکوب خیزش یا جنبش، بحث از تقابل خصمانه ی شدید و حاد نظام اجتماعی با آن است؛ آن هم وقتی که سرکوب تام به کار گرفته می شود. **رحیم محمدی** نیز در این باره ارزیابی ی نسبتاً قابل قبولی ارائه می کند:

«امروزه دریافت و دست کم احساس کنشگران و جنبشگران و به طور کلی بخش قابل توجه مردم ایران، این است که جمهوری اسلامی روز به روز به سمت «سرکوب تام» کشیده می شود» (محمدی، ۱۴۰۱، <https://t.me/RahimMohamadi/1518>).

در واقع، باید بگوییم در اغلب خیزش ها و جنبش های اجتماعی در ایران دهه های اخیر، وضع همین گونه بوده است و این پدیده ی جدیدی نیست. البته، این امر حکایت از مشکلی جدی در توانش تدبیر دارد. اما نخستین نکته در فراهم ساختن مقدمات بحث از پی آمدهای سرکوب خیزش ها و جنبش های اجتماعی، بررسی ی اندازه ی این دو است: کدام خیزش و جنبش اجتماعی در برابر کدام نظام اجتماعی قد علم کرده است؟ برای پاسخ به این پرسش لازم است انواع خیزش و جنبش اجتماعی را در پیوند با انواع نظام های اجتماعی مورد بحث قرار دهیم، زیرا نتایج تقابل خصمانه با خیزش و جنبش آن هم از نوع سرکوب، بدون توجه به این که دو طرف این تقابل چه وضعیتی دارند، قابل توضیح نخواهند بود. خیزش ها یا جنبش های اجتماعی از نظر دامنه ی فراگیری ی جهان اجتماعی متفاوت اند. پیران در این باره می نویسد:

«جنبش های اجتماعی گاه فراگیرند، آن چنان فراگیر که از محدوده ی جامعه ای معین و یا تعدادی از جوامع، فراتر رفته، مسئله ای جهانی می شوند و گاه در محدوده ای بس کوچک تر به راه می افتند و چه بسا خواسته های گروهی کوچک تر را در برمی گیرند. بدین دلیل، جنبش های اجتماعی از نظر وسعت، فراگیری و عمق، نوع خواسته ها و نارضایتی ها، سلسله مراتبی را پدید می آورند» (پیران، ۱۳۸۴: ۴۱).

بر مبنای معیار فراگیری ی اجتماعی، من خیزش ها و جنبش های اجتماعی را هم بر حسب مصادیق رخ داده و هم بر حسب امکان نظری، به پنج نوع سطح سازمانی (نظیر جنبش های اعتصاب گرانه در کارخانه ی ایران خودرو در سال ۱۳۶۵ و کارخانه ی کفش ملی در خرداد ۱۳۶۶)، سطح اجتماع محلی (مثل خیزش مشهد در سال ۱۳۷۱ و خیزش قزوین در سال ۱۳۷۳، و خیزش اسلامشهر در سال ۱۳۷۴)، سطح منطقه ای، سطح سراسری (مثل جنبش خرداد ۱۳۸۸ و خیزش دی ۱۳۹۶، خیزش آبان ۱۳۹۸، و خیزش شهریور ۱۴۰۱)، و سطح فراملی تقسیم می کنم.

اما نظام‌های اجتماعی را در معنای خاصی که من به کار می‌برم (و آن را از گروه‌ها، جماعت‌ها، مردم‌آمیخته‌گی‌ها، دسته‌های اجتماعی، تجمعات، شبکه‌ها، جمع‌های فامیلی و خویشاوندی، و امثالهم جدا می‌کنم)، با وام‌گیری از مقاله‌ی «دلالت‌های ساختاری ی اندازه‌ی نظام اجتماعی: یک تحلیل سه سطحی» جان دی. کاساردا (Kasarda, 1974) و تکمیل بحث او بر مبنای اندازه‌ی نظام، به ترتیب به چهار نوع نظام سازمانی، نظام اجتماع محلی و بومی، نظام جامعه‌ای، و نظام فراجمعه‌ای تقسیم می‌کنم. البته نظام‌های اجتماعی را می‌توان به اشکال مختلف تقسیم کرد، اما چون بحث من ناظر به تقابل نظام اجتماعی با خیزش یا جنبش اجتماعی است، تعمداً معیار اندازه‌ی نظام اجتماعی را برای دسته‌بندی‌ی نظام‌های اجتماعی مینا قرار داده‌ام.

خیزش یا جنبش سازمانی در درون محیطی رخ می‌دهد که یک سازمان در آن محیط نقش اساسی را ایفا می‌کند. خیزش یا جنبش محلی از نظر نشان‌گاه و آماج یا از نظر هدف (در مورد جنبش‌ها)، نشان‌گاه یا اهداف محلی دارد و نمی‌تواند کل جامعه یا حتاً یک منطقه را با خود همراه کند. در نتیجه، نیروی اجتماعی‌اش و بُرد‌اش کم و بیش محلی می‌ماند. خیزش منطقه‌ای بسیار نیرومندتر است و گاه حتاً بُرد ملی پیدا می‌کند و هم‌دلی‌های بسیار وسیع‌تری را برمی‌انگیزد. با این حال، از ایجاد تحولات سراسری و برانگیخته‌گی‌ی سراسری و پدید آوردن اعتراضی سراسری ناتوان است. خیزش‌ها و جنبش‌های سراسری و ملی اما بسیار نیرومند اند و به سرعت هم‌دلی‌ی جهانی پیدا می‌کنند و در سطح جهان، الهام‌بخش می‌شوند و به میراث جنبش‌ها و خیزش‌های بشری می‌افزایند و نیروی بسیار عظیمی را آزاد می‌کنند و به لحاظ فرهنگی و اجتماعی و سیاسی تأثیرگذار می‌شوند. این نوع جنبش‌ها انرژی‌ی فوق‌العاده‌ای را در سطح جهانی برمی‌انگیزند و منشا خلاقیت‌های متنوع و فراوان می‌شوند. جنبش کنونی یکی از همین‌گونه جنبش‌های اجتماعی است. جنبش‌های فراملی نیز ناظر به مسائل بین‌المللی و جهانی هستند و مردم کشورهای مختلف در آن درگیر می‌شوند؛ نظیر جنبش‌های ضد جهانی شدن و جنبش محیط زیست.

در مؤسسات و سازمان‌ها، خواه کوچک و خواه بزرگ، ما با نوعی نظام اجتماعی مواجه هستیم. اجتماعات بومی و محلی نیز به همین ترتیب، نوعی نظام اجتماعی در اندازه‌ای بزرگ‌تر هستند. نظام‌های جامعه‌ای مثل حکومت‌ها نظام اجتماعی در سطح یک جامعه هستند. آن‌ها بسیار بزرگ‌تر از مؤسسات و سازمان‌ها و اجتماعات محلی و بومی هستند و نیروی انسانی و منابع مادی‌ی بس بیش‌تری دارند و قدرت بسیج منابع بسیار بالایی دارند و در جهان جدید، انحصار به کارگیری‌ی ابزار خشونت را نیز در اختیار دارند. در دوران مدرن با نظام‌های فراجمعه‌ای و بین‌المللی نیز مواجه هستیم که ویژه‌گی‌ها و ساز و کارهای خاص خود را دارند و اکنون موضوع بحث‌ام نیستند.

این بحث البته، استعداد تفصیل و تکمیل بس بیش‌تری دارد، اما به نحو هدف‌مند از تفصیل اجتناب می‌کنم. اکنون می‌توانیم جدولی از تقابل‌ها ترسیم کنیم که در ردیف‌های پنج‌گانه‌ی آن، به ترتیب پنج نوع خیزش یا جنبش سازمانی، محلی، منطقه‌ای، ملی و سراسری، و فراملی و بین‌المللی درج شده‌اند و در ستون‌های آن نیز چهار نوع نظام اجتماعی به ترتیب سازمانی، اجتماع محلی، جامعه‌ای، و فراجمعه‌ای ذکر شده‌اند. از تقاطع انواع خیزش‌ها با انواع نظام‌های اجتماعی، به سه نوع تقابل کلی بین خیزش‌ها یا جنبش‌های اجتماعی با نظام‌های اجتماعی می‌رسیم: **تقابل نسبتاً ناهم سطح** که در آن خیزش

1. socialities

یا جنبش، به نحو حداقلی ناهم سطح با نظام اجتماعی مربوطه است، **تقابل بسیار ناهم سطح** که می‌تواند به نفع خیزش یا جنبش باشد یا به نفع نظام اجتماعی و در آن منابع مادی و انسانی یک طرف بسیار قوی‌تر از طرف دیگر است، و **تقابل شدیداً ناهم سطح** که در اغلب موارد به ضرر خیزش یا جنبش اجتماعی است و در آن، طرف مقابل به نحو بسیار قابل توجهی از نظر بسیج نیروهای مادی و انسانی نیرومندتر است. با توجه به مقاصد بحث کنونی‌ام، من فقط بر نظام اجتماعی جامعه‌ای یعنی بر حکومت تمرکز می‌کنم و از تقابل آن با انواع خیزش‌های محلی و سراسری که در این چند دهه در ایران رخ داده سخن می‌گویم.

در تقابل حکومت با خیزش‌ها یا جنبش‌های سطح سازمانی، تقابل شدیداً ناهم سطح و نابرابر است و به سرعت مهار می‌شود. در تقابل حکومت با خیزش‌های محلی در ایران (نظیر خیزش‌های مشهد و قزوین و شیراز و اراک و جنبش دانش‌جویی ۱۳۷۸) با یک تقابل باز هم شدیداً ناهم سطح و نابرابر از نظر اندازه مواجه هستیم. خیزش یا جنبش اجتماعی، کوچک‌مقیاس است اما نظام اجتماعی بزرگ‌مقیاس است. در این‌گونه موارد، سرکوب خیزش یا جنبش اجتماعی معمولاً در طی چند روز به انجام می‌رسد. در تقابل حکومت با خیزش یا جنبش منطقه‌ای در ایران ما با یک تقابل بسیار ناهم سطح مواجه هستیم، زیرا منابع حکومت از نظر مادی و انسانی بسی بزرگ‌تر از نیروی اجتماعی خیزش یا جنبش اجتماعی محلی است. اما در تقابل حکومت با یک جنبش ملی و سراسری، ما با یک تقابل نسبتاً ناهم سطح مواجه هستیم. **در هیچ‌یک از موارد، حتا زمانی که خیزش یا جنبش اجتماعی، ملی و سراسری است، دست کم در ابتدای کار بین نیروهای دو طرف، هم سطحی وجود ندارد. دلیل این امر این است که این حکومت است که انحصار ابزار خشونت را در اختیار دارد و مجموعه‌ای از نهادها و مؤسسات را برای شکل دادن یک دست‌گاہ سرکوب عظیم در اختیار دارد.** این در حالی است که خیزش‌ها کاملاً خودجوش و سازمان نیافته اند و جنبش‌های اجتماعی نیز تا حد بسیار کمی سازمان یافته اند و هیچ‌یک از قبل، منابعی را برای تداوم حیات خود پیش‌بینی و ذخیره نکرده اند. اما حکومت‌ها در همه‌ی جای جهان می‌توانند انبوهی از امکانات و تجهیزات و منابع را فراهم و ذخیره و سازمان‌دهی کنند و نیروهای آموزش دیده را برای خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی احتمالی فراهم کنند و دیگر امکانات و فرصت‌ها را نیز برای شکل دادن یک دست‌گاہ سرکوب توانا و مجهز فراهم سازند.

جدول تقابل‌های ممکن بین خیزش‌ها یا جنبش‌های اجتماعی با نظام اجتماعی درگیر خیزش یا جنبش

نظام اجتماعی از نظر اندازه	سازمانی	اجتماع محلی	نظام جامعه‌ای	نظام فراجامعه‌ای
خیزش یا جنبش اجتماعی از نظر فراگیری جهان اجتماعی	تقابل نسبتاً ناهم سطح	تقابل بسیار ناهم سطح	تقابل شدیداً ناهم سطح (تقابل جنبش سازمانی با حکومت)	-----

خیزش یا جنبش در سطح اجتماع محلی	تقابل بسیار ناهم سطح و به نفع خیزش یا جنبش	تقابل نسبتاً ناهم سطح	تقابل بسیار ناهم سطح (تقابل جنبش محلی با حکومت)	-----
خیزش یا جنبش در سطح منطقه‌ای (مثلاً چند استان، مثل خیزش‌های قومی)	تقابل شدیداً ناهم سطح به نفع خیزش یا جنبش (این مورد نادر است)	تقابل نسبتاً ناهم سطح به نفع خیزش یا جنبش	تقابل بسیار ناهم سطح (تقابل جنبش منطقه‌ای با حکومت)	-----
خیزش یا جنبش در سطح سراسری یا ملی (مثل خیزش شهریور ۱۴۰۱)	این مورد نمی‌تواند تحقق پیدا کند، مگر در برابر سازمان‌های جهانی	این مورد کم‌تر تحقق می‌یابد.	تقابل نسبتاً ناهم سطح (تقابل جنبش ملی با حکومت)	بسیار ناهم سطح (مثل تقابل جنبش طالبان در افغانستان با ائتلاف غرب)
خیزش یا جنبش در سطح فراملی (مثل جنبش پروتستان‌تیسیم در اروپای قرن ۱۶، جنبش ضد جهانی شدن)	-----	-----	تقابل جنبش فراملی با حکومت	تقابل بسیار ناهم سطح (مثل تقابل جنبش داعش با ائتلاف غرب)

تا این‌جا کوشیدیم بحثی را برای مواجهه‌ی شدیداً خصمانه‌ی نظام اجتماعی با خیزش یا جنبش اجتماعی شرح دهیم و قالبی نظری برای آن فراهم سازیم. البته، این بحث را می‌توان به‌نحو کمی نیز دنبال کرد. مثلاً می‌توان ارزیابی‌ای آماری و کمی از توان نیروهای انتظامی و نظامی کشورها در مواجهه با خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی نیز ارائه کرد. اکنون می‌توانیم به آخرین موضوعات این بحث یعنی پی‌آمدهای سرکوب خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی بپردازیم و این بحث را به پایان آن نزدیک سازیم.

پی‌آمدهای گزینه‌ی سرکوب

نخستین نکته‌ای که می‌بایست بر آن تأکید شود، این است که اتخاذ گزینه‌ی سرکوب بدین معنا است که نظام اجتماعی مربوطه (در هر سطحی که باشد فرقی نمی‌کند)، بنای مذاکره با ناراضیان و کاستن از نارضایتی آنان را ندارد. به عبارت دیگر، سرکوب‌گری آن‌هم از نوع تام، به معنای وانهادن مدیریت نارضایتی است. پس **نخستین پی‌آمد سرکوب، تداوم نارضایتی ناراضیان و افزایش آن در ابعاد گوناگون است.** چنان‌که پیش از این نیز گفتیم، **پی‌آمد دوم به‌کارگیری گزینه‌ی سرکوب در برابر جنبش‌های مسالمت‌آمیز و با خواست‌های دموکراتیک، به‌بار آوردن سقوط اخلاقی برای نظام سیاسی است.** هرگز نباید اندیشید که این هزینه‌ی کوچکی برای نظام سیاسی است. هر نظام سیاسی، نیازمند حفظ وجهت خویش است؛ خصوصاً در نزد طرف‌داران‌اش. این است که گاه نظام‌های سیاسی می‌کوشند عمداً خیزش یا جنبش را خشن و غیرمسالمت‌آمیز نشان دهند تا سرکوب‌گری‌ی خود را موجه سازند و از بار سقوط اخلاقی‌ی خود در نزد مردم مخالف و نیز مردم طرف‌دار خود بکاهند.

اما سرکوب علاوه بر این که بر تعداد ناراضیان می‌افزاید، گاه ممکن است بر تعداد معترضان نیز بیافزاید. ممکن است نظام اجتماعی چنان سرکوب نیرومندی اعمال کند که معترضان صحنه‌ی اعتراض را ترک کنند و بخشی از آن‌ها نیز از بین بروند یا به‌انحای مختلف آسیب ببینند. ولی این یک پیروزی‌ی ظاهری و موقت است، زیرا چنین سرکوب شدیدی فقط ریخت یا شکل خیزش یا جنبش را از بین برده است و بسیج نیروهای معترض را در صحنه‌ی اعتراض حذف کرده است، اما بدنه‌ی آن را الزاماً حذف نمی‌کند و از بین نمی‌برد یا الزاماً تضعیف نمی‌کند. اگر موقعیت و شرایط ساختاری‌ی ناراضیاتی‌آفرین باقی بماند، بدنه یا کالبد جنبش قبلی، مُمد و کمک‌رسان شکل‌گیری‌ی خیزش یا جنبش بعدی می‌شود. بدین ترتیب، می‌توانیم از سلسله‌ای از خیزش‌ها و جنبش‌ها سخن بگوییم که به هم متصل‌اند و در تداوم هم، یکی پس از دیگری شکل می‌گیرند. به‌عنوان مثال، پیوند واضحی بین جنبش‌های سال‌های ۱۳۸۸، ۱۳۹۶، ۱۳۹۸، و ۱۴۰۱ در ایران وجود دارد، زیرا نه تنها تلاشی برای کاهش ناراضیاتی‌ی اجتماعی‌ی انباشته شده از سوی حکومت صورت نگرفته است، بل که عمل کرد آن، چنان ناکارآمد بوده که بر ابعاد ناراضیاتی‌ی اجتماعی بسیار افزوده است.

بر این اساس است که می‌توانیم از **سومین پی‌آمد** گزینه‌ی سرکوب سخن بگوییم: **در وضعیت ساختاری‌ی ناراضیاتی‌آفرین، اتخاذ گزینه‌ی سرکوب می‌تواند به تعبیر کاستلز «جنبش‌سازش‌ناپذیر» با اهداف رادیکال پدید بیاورد و ما اکنون در ایران با یک جنبش‌سازش‌ناپذیر مواجه هستیم.** بدین ترتیب، اعتراض از خیزش‌ها و جنبش‌های مسالمت‌آمیز در درون نظام اجتماعی به مرحله‌ی جدیدی منتقل می‌شود: جنبش انقلابی‌ای که دیگر نمی‌خواهد بخشی از نظام اجتماعی و مؤلفه‌هایی از آن تغییر یابد، بل که کل نظام را هدف می‌گیرد و خواهان دگرگونی‌ی آن می‌شود. در سال ۱۳۸۸ ایران یک جنبش اجتماعی‌ی سراسری‌ی مسالمت‌آمیز را تجربه کرد که راه‌پیمایی‌ی سکوت انجام می‌داد. اما اکنون بعد از گذشت سیزده سال و تحقق سلسله‌ای از خیزش‌های اجتماعی به‌طور متوالی، ما با یک جنبش اجتماعی‌ی سراسری‌ی انقلابی و رادیکال مواجه هستیم و مردم و کشور ما وضعیت‌ی رادیکالیستی را تجربه می‌کنند. جنبش‌های انقلابی ممکن است به انقلاب منتهی بشوند و ممکن است اهداف‌شان محقق نشود و انقلابی صورت نگیرد، اما تأثیرات بسیار بزرگی بر جای می‌گذارند و بخش قابل توجهی از منابع انسانی و مادی و سرمایه‌های اجتماعی و سیاسی‌ی نظام اجتماعی را به خطر می‌اندازند.

در وضعیت رادیکالیستی که انفجاری از خشم و نفرت پدیدار می‌شود و افقی از امید برای معترضان شکل می‌گیرد، انتخاب گزینه‌ی سرکوب تام و به‌کارگیری‌ی هر چه بیش‌تر خشونت توسط نظام سیاسی، معترضان را هر چه بیش‌تر به به‌کارگیری‌ی شیوه‌ها و روش‌های خشونت‌آمیز تشویق و ترغیب می‌کند. این‌جا است که می‌توانیم بگوییم که از این طریق خشونت‌گری تعلیم داده می‌شود. این اتفاق است که در سیزده سال اخیر به‌وضوح رخ داده است. از راه‌پیمایی‌ی سکوت رسیده‌ایم به پرتاب کوکتل مولوتف و انواع خشونت‌گری‌های دیگر در درون جنبش اجتماعی. بنابراین، می‌توانیم از **پی‌آمد چهارم** گزینه‌ی سرکوب سخن بگوییم: **شکل‌گیری‌ی چرخه‌ی خشونت.** وقتی تراکم خشم و نفرت شکل می‌گیرد، آدمیان به‌شدت مستعد تلقین‌پذیری می‌شوند و شعله‌ی خشم و نفرت به‌سرعت درمی‌گیرد و بی‌مه‌ار می‌شود. بارکن به‌درستی می‌گوید:

1. suggestibility

«تحت فشار بالا، پردازش اطلاعات آدمی کندتر و وابسته‌تر می‌شود. ترس، خشم، برانگیخته‌گی، وقتی که به‌نحو کافی تداوم می‌یابد، مآلاً موجب فروپاشی عمل کرد فکری به‌هنگار می‌گردد» (Barkun, 1974 : 106). در چنین شرایطی، توانایی سنجش انتقادی آدمی کاهش می‌یابد و برعکس، میزان تلقین‌پذیری وی افزایش می‌یابد. خردمندی مدیریت سیاسی کشور در وهله‌ی نخست آن است که نگذارد چنین پدیده‌ای شکل بگیرد. همین انباشت خشم و نفرت و همین شرایط غیرقابل اصلاح است که افراد را به سمت انقلاب سوق می‌دهد. **انقلاب یک انتخاب نیست. انقلاب محصول گیر کردن در شرایط بن بست و یک گزینه در شرایط بن بست است.** هیچ آدمی اگر کلید داشته باشد بالا رفتن از روی دیوار را در پیش نمی‌گیرد. وقتی هیچ کلیدی وجود ندارد، بالا رفتن از دیوار ناگزیر یک گزینه می‌شود. وقتی وضع به همین شکل ادامه می‌یابد، نظام سیاسی، ناگزیر نیروهای باز هم بیش‌تری به میدان می‌آورد و معترضان هم به سمت گزینه‌ی خشونت‌گری بیش‌تر سوق می‌یابند. این اوج یک وضع رادیکالیستی است. ما در این وضعیت با درد و رنج فراوان و خشم و نفرت و خشونت بی‌حد مواجه هستیم. در این وضعیت تمام بازی‌گران و کنش‌گرانی که می‌خواهند میان‌داری کنند و دو طرف را به پرهیز از خشونت و مذاکره دعوت کنند، ناکارآمد می‌شوند و حتماً مورد هجوم طرفین قرار می‌گیرند (بنگرید به نوع مواجهه با دکتر احمد زیدآبادی). اتخاذ موضع اصلاح‌گرانه در وضعیت رادیکالیستی برای بازی‌گران تعیین‌کننده‌ی صحنه، مضحک به‌نظر می‌رسد؛ مگر این که چنین بازی‌گری، نیرومند باشد و بتواند به‌منزله‌ی یک عامل تأثیرگذار خود را به صحنه تحمیل کند.

باری، خشونت‌گری از دو سو ادامه می‌یابد تا عمل کرد نیروهای یکی از طرفین ضعیف شود. اگر نیروی جنبش اجتماعی ضعیف شود، از بروزات میدانی آن کاسته می‌شود، اما جنبش تمام نمی‌شود زیرا از وضعیت نارضایتی انفجاری نیرو می‌گیرد و ادامه‌ی حیات می‌دهد و در سطحی دیگر تداوم می‌یابد و مترصد فرصتی برای بروز و ظهور مجدد، و این بار البته قوی‌تر، می‌ماند. **الان در ایران این بیش‌تر محتمل است.** اما اگر ماشین سرکوب ضعیف و ناکارآمد شود، آن‌گاه تعداد بیش‌تری از ناراضیان به معترضان میدانی می‌پیوندند و جنبش اجتماعی به پیروزی و دست‌آورد ایجابی نزدیک‌تر می‌شود. **اگر چنین چیزی بخواهد در ایران رخ دهد، قاعدتاً در سال ۱۴۰۲ خواهد بود.** این دست‌آورد ایجابی می‌تواند شکلی از عقب‌نشینی نظام سیاسی باشد؛ اعلام پذیرش حدی از اعمال تغییر و اصلاح. اما در شرایط جنبش‌سازش‌ناپذیر، معمولاً پذیرش اصلاحات وسط جنبش اجتماعی سراسری و نیرومند و آن‌هم از سر ضعف و ناتوانی حکومت، معمولاً مورد پذیرش معترضان قرار نمی‌گیرد؛ مگر این که اصلاح پیش‌نهادی به‌قدر کافی رادیکال و بنیادی باشد، نظیر اعلام اجرای فراندوم. اما پذیرش اصلاحات رادیکال نیز معمولاً از سوی نیروهای خود نظام سیاسی در این شرایط محتمل نیست، زیرا می‌تواند اقدامی اساسی علیه نظام باشد و منجر به انحلال آن گردد. این است که به‌نظر می‌رسد در این شرایطی که اکنون در آن به‌سر می‌بریم، تقابل خشونت‌بار دو طرف ادامه می‌یابد و هزینه‌های بسیار بزرگ‌تری به کشور تحمیل می‌گردد.

اما خشونت‌گری و سرکوب‌گری هم فنون و دانش خاص خود را لازم دارد و راه‌برد می‌خواهد. به‌عنوان مثال، در انقلاب پنجاه و هفت، رژیم شاه گزینه‌ی سرکوب را انتخاب کرد، اما در نحوه‌ی انجام آن وضعیت روشنی نداشت. گاه با نیروهای معترض بسیار خشن و گاه بسیار ملایم‌تر برخورد می‌کرد. از سوی دیگر، اعمال خشونت بیش از حد نه تنها همیشه مرعوب‌کننده

و برای نظام سیاسی ثمربخش نیست، بل که می‌تواند به‌منزله‌ی عاملی شتاب‌زا عمل کند و به نتایجی علیه سیستم بیانجامد. اقداماتی که در زاهدان (شلیک به نمازگزاران) و در ایزه (شلیک به اعضای یک خانواده در ماشین پراید) انجام گردید، عملاً نقش عامل شتاب‌زا را در درون جنبش اجتماعی‌ی اخیر ایفا کرد (در این مورد می‌توانید به نکات ارزش‌مند **عباس نعیمی‌ی جورشوری** در کانال تلگرامی‌شان نیز مراجعه کنید. او نیز به این نکته به‌درستی اشاره کرده است). در واقع **خشونت‌های بیش از حد و فاقد زمینه‌ی مساعد در فرهنگ جامعه، می‌تواند جریحه‌دارکننده‌ی احساسات بخش وسیعی از مردم جامعه شود و افراد بس بیش‌تری را به ورود در میدان اعتراضات تحریک کند.** غلیان عواطف در این شرایط هر قدر که بیش‌تر باشد، بیش‌تر به ضرر نظام سیاسی خواهد بود.

این‌جا است که می‌توانیم از **پی‌آمد پنجم** انتخاب‌گزینه‌ی سرکوب از سوی نظام سیاسی سخن بگوییم. این‌ها پی‌آمدهایی هستند که زنجیروار یکی پس از دیگری از راه می‌رسند و یکی، آن دیگری را یحتمل فرا می‌خواند. سرکوب تام از سوی نظام سیاسی وقتی که از حدی بالاتر می‌رود، **امکان و شرایط اعتراض و واکنش یا حتاً مداخله‌ی احتمالی‌ی نیروهای محیط خارجی‌ی نظام اجتماعی** (محیط داخلی همان جامعه‌ای است که حکومت می‌خواهد کنترل اش کند و محیط خارجی، کشورهای منطقه و جهان هستند) را **پدید آورد.** وقتی که سرکوب یک جنبش اجتماعی بسیار افزایش می‌یابد و خشونت زیادی به‌کار گرفته می‌شود، بخشی از نیروهای جنبش ممکن است متوجه نیروهای محیط خارجی شوند و از آن‌ها کمک بخواهند. کاستلز از نیروهای محیط خارجی با عنوان «محیط ژئوپولیتیکی» یاد می‌کند (کاستلز، ۱۳۹۶: ۹۲). نیروهای این محیط اگر مداخله‌ی غیرمستقیم بکنند و به‌نحو غیرمستقیم به جنبش اجتماعی کمک کنند و علیه نظام سیاسی‌ی مستقر عمل کنند، آن‌وقت باید دید این مداخله‌ی غیرمستقیم چه‌قدر می‌تواند مؤثر باشد. اقداماتی نظیر محکوم کردن نظام سیاسی در سازمان ملل و اقدام به تحریم‌ها و تنگ‌تر کردن دایره‌ی تحریم‌ها، بیرون کشیدن سفا و قطع روابط سیاسی و قطع هر گونه مذاکره و مبادله با نظام سیاسی موجود، از جمله‌ی این نوع مداخله‌ی غیرمستقیم در تقابل جنبش اجتماعی و نظام سیاسی است. در این وضعیت به خاطر وجود شرایط برادری‌ی رنج^۱ که محصول وضعیت فاجعه‌بار ناشی از این تقابل خشونت‌بار است، وحدت ملی در کشور به‌خطر نمی‌افتد. اما گاهی نیروهای محیط خارجی یا همان «محیط ژئوپولیتیکی» به مرحله‌ی مداخله‌ی مستقیم در کشور وارد می‌شوند و این دقیقاً اتفاقی است که در کشورهای نظیر لیبی، عراق، افغانستان، سوریه، و یمن در دو دهه‌ی اخیر رخ داده است. در این شرایط است که بستر نسبتاً مساعدی برای تجزیه‌ی کشور شکل می‌گیرد. در این حالت وقتی تجزیه یک گزینه‌ی محتمل‌الوقوع می‌شود که نیروهای مداخله‌ی کننده‌ی خارجی یک پارچه نباشند و با هم تخاصم داشته باشند. نمونه‌ی برجسته‌ی این پدیده، دو کشور یمن و سوریه هستند. کاستلز به‌خوبی این وضعیت را در مورد سوریه تشریح کرده است (همان: ۹۲).

در این محیط خارجی، نظام سیاسی‌ی ما هم‌اکنون به کشورهایایی مثل روسیه که هم‌سایه‌ی ایران است و نیز به چین متکی شده است. اما چین معمولاً در وضعیت تنش بین‌المللی حمایت فوق‌العاده نمی‌کند و بیش‌تر می‌کوشد منافع خود را حفظ

¹ . brotherhood of pain

کند^۱ و روسیه نیز اینک در ضعیف‌ترین شرایط خود قرار دارد و در باتلاق جنگ با اوکراین گرفتار آمده است. هم‌کاری نسبی‌ی حکومت ایران با روسیه در این وضعیت نیز بیش از پیش محیط خارجی را علیه آن کرده است. لاجرم انتخاب گزینه‌ی سرکوب پی‌آمدهای بس متنوعی دارد و طیفی از سقوط اخلاقی تا سقوط سیاسی و تا تجزیه‌ی کشور را می‌تواند پوشش بدهد و این همه بسته‌گی به روندی دارد که طی می‌شود؛ این که نیروهای این تقابل و نیز نیروهای محیط داخلی و خارجی چه‌گونه عمل خواهند کرد.

این‌جا چشم‌انداز نظری‌ام در باره‌ی جنبش‌های اجتماعی ایران در کلیات به پایان می‌رسد؛ اگرچه بحث از جزئیات می‌تواند با تفصیل بیش‌تر دنبال شود؛ مثل طرح پرسش‌هایی نظیر این که رهبران عملیاتی و میدانی و فکری‌ی جنبش اجتماعی چه‌گونه پیدا می‌شوند و در چه مراحل ظاهر می‌شوند؟ یا چرا افرادی که سرمایه‌ی ناظر به شهرت دارند (نظیر «سیلبرتی»ها) در این جنبش نقش مهم‌تری از بسیاری از گروه‌های مرجع دیگر دارند؟ اکنون مهم‌ترین استنباطات نظری‌ام را بر مبنای بحث‌های پیشین صورت‌بندی خواهم کرد و بحث را به پایان خواهم برد.

مفاهیم اصلی، مفروضات، و نتیجه‌گیری

من از سال ۱۳۸۸ به‌نحو جدی درگیر بحث خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی شده‌ام و هر بار در باره‌ی آن‌ها نوشته‌ام. اینک طی‌ی بحثی طولانی که مفاد و محتوای آن در بحبوحه‌ی چند خیزش و جنبش پرورده شده و در میانه‌ی یک جنبش سراسری نوشته شده (از ۲۸ مهر ۱۴۰۱ تا ۱۱ آذر ۱۴۰۱) و مبتنی است بر مطالعه‌ی مجموعه‌ی خیزش‌ها و جنبش‌هایی که در ایران بعد از انقلاب رخ داده است، کوشیدم چشم‌اندازی نظری برای تحلیل خیزش‌ها و جنبش‌های ایرانی در چهار دهه‌ی اخیر ارائه کنم. اکنون نخست مفاهیم و قضایای پایه و مفروضات و سپس استنباطات نظری‌ی حاصله از آن را صورت‌بندی می‌کنم.

نخست از خیزش اجتماعی سخن گفتم و آن را از جنبش متمایز ساختم. خیزش اجتماعی عبارت است از کنش‌های جمعی‌ی خودانگیخته‌ای که ناشی از نارضایتی‌ی اجتماعی اند و در آن نارضایتی‌ی گروهی از افراد به‌نحو جمعی امکان بروز می‌یابد. برخلاف جنبش اجتماعی، خیزش فاقد هر گونه برنامه‌ریزی و مدیریت و سازمان‌یافته‌گی و هدف است و یک مقصر را به‌منزله‌ی نشان‌گاه یا آماج در برابر خود بر ساخت‌شده دارد. مفهوم پایه در این چشم‌اندازی نظری، نارضایتی‌ی اجتماعی بود که آن را بر اساس ناخشنودی افراد از عمل کرد یک نظام اجتماعی توضیح دادم و سه علت برای ناخشنودی برشمردم. بر این اساس، انواع نارضایتی را ذکر کردم و آن‌ها را به نارضایتی‌ی فردی شخصی، نارضایتی‌ی فردی اجتماعی، نارضایتی‌ی اجتماعی جمعی، نارضایتی‌ی اجتماعی جزنگر و نارضایتی‌ی اجتماعی کل‌نگر، نارضایتی‌ی اجتماعی غیرمزمّن، نارضایتی‌ی اجتماعی مزمّن، نارضایتی‌ی اجتماعی مدیریت شده، و نارضایتی‌ی اجتماعی رها یا غیرمدیریت‌شده تقسیم کردم و برخی از آن‌ها، نظیر نارضایتی‌ی اجتماعی متمرکز و نارضایتی‌ی اجتماعی مدیریت نشده و نارضایتی‌ی اجتماعی مزمّن را در مقایسه با دیگر اشکال نارضایتی برای نظام اجتماعی درگیر، بیش‌تر تهدید کننده دانستم. بر پایه‌ی این مفاهیم، از شکل‌گیری انباشت نارضایتی و وضعیت نارضایتی‌ی انفجاری در طی‌ی یک روند نسبتاً طولانی سخن گفتم. انباشت

^۱ این نکته قبل از موضع‌گیری‌ی رییس جمهور چین علیه ایران (در دیدار با مقامات عربستان سعودی) نوشته شده است.

نارضایتی اجتماعی را نیز به دو نوع غیرمتمرکز و متمرکز تقسیم کردم و سپس از این بحث کردم که انباشت نارضایتی اجتماعی می‌تواند از ره‌گذر افزایش در گستره (نارضایتی اقشار متنوع جامعه) و افزایش در شدت (مدت نارضایتی ضرب در تعدد نارضایتی)، وضعیت نارضایتی انفجاری پدید آورد. آن‌گاه با توجه به آن‌چه در دهه‌های اخیر در ایران رخ داده، خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی را واجد دو وجه زیرین و زیرین (به ترتیب، اولی شکل و ریخت و دومی، کالبد یا بدنه) دانستم و در وجه زیرین یا بدنه‌ی خیزش (یا جنبش) از چند متغیر انباشت نارضایتی، حافظه‌ی اجتماعی سلبی، و بر ساخت اجتماعی مقصّر بحث کردم و در وجه زیرین از عامل ماشه و سپس از عامل شتاب‌زا و تغذیه‌کننده سخن گفتم و انواع عامل ماشه و نیز کارکردهای آن را شرح دادم.

در سوبه‌ی دیگر بحث، مؤلفه‌ها و مشخصه‌های یک نظام اجتماعی را مورد بحث قرار دادم و گفتم که هر نظام اجتماعی دست‌کم از چهار ساز و کار تغذیه‌کننده‌ی مادی و فرامادی، تنظیم‌کننده و هم‌آهنگی‌آفرین، ساز و کار اعمال قدرت، و ساز و کار تدبیر تشکیل شده است و **واجد سه نوع بقای محیطی و درونی و مکانیکی است** و اینک بقای محیطی آن بسیار نامطلوب و دچار مشکل جدی است و بقای درونی آن به خطر افتاده و توانش تدبیر آن نیز بسیار پایین است، زیرا نظام سیاسی دچار خلأ خبره‌گانی است. نظام سیاسی با روندی از عمل‌کرد نامطلوب و کژکارکرد، نیروهای محیط داخلی و خارجی را علیه خود بسیج کرده است. در سال ۱۴۰۰ با یک‌دست‌سازی حکومت بدترین تصمیمات ممکن گرفته شد (برخلاف تحلیل گمراه‌کننده‌ی امثال دکتر احمد زیدآبادی که یک‌دست شدن نظام را مطلوب تحلیل می‌کرد، من آن را برای نظام سیاسی فاجعه‌بار می‌دانستم). سپس به اشکال مواجهه با جنبش اجتماعی پرداختم و توضیح دادم که در این وضعیت، مواجهه‌ی از نوع مداخله و برخورد مستقیم از نوع سرکوب تام برگزیده شده است و این امر در پی‌ی سرکوب خیزش‌ها و جنبش‌های متعدد، یک «جنبش سازش‌ناپذیر» را به تعبیر مانوئل کاستلز شکل داده و راه‌های مذاکره‌ی احتمالی را بین دو طرف مسدود کرده است. انواع سه‌گانه‌ی سرکوب و وجوه شش‌گانه‌ی سرکوب مورد بحث قرار گرفت و آن‌گاه جدول انواع تقابل جنبش اجتماعی و انواع نظام اجتماعی را ترسیم کردم و نوع تقابل میان جنبش اجتماعی و نظام سیاسی را در وضعیت کنونی مورد بحث قرار دادم. همچنین، کل بحث من چند مفروض بنیادی داشت:

(۱) خیزش‌ها در صورت تداوم، می‌توانند به جنبش اجتماعی بدل شوند. جنبش اجتماعی برخلاف خیزش اجتماعی، واجد حدّ اقلی از سازمان‌دهی، برنامه‌ریزی، مدیریت و نیز واجد اهدافی معین است.

(۲) هستی‌ی هر خیزش اجتماعی و هر جنبش اجتماعی با هستی‌ی یک نظام اجتماعی پیوندی گریزناپذیر دارد. بنابراین، بحث از روند تحوّل یک خیزش اجتماعی یا یک جنبش اجتماعی و بحث از آینده‌ی آن بدون توجه به وضعیت و عمل‌کرد نظام اجتماعی مربوطه بحثی ناقص و ابتر است و به خطاهای فاحشی می‌انجامد.

(۳) هر نظام اجتماعی و از جمله نظام سیاسی، خواهی نخواهی، نارضایتی اجتماعی می‌آفریند. حکمرانی بدون ایجاد نارضایتی اجتماعی غیرممکن است. وعده‌ی یک حکمرانی بدون نارضایتی، وعده‌ای کذب است یا فریبی بیش نیست. آن‌چه نظام‌های اجتماعی را از این نظر از هم متمایز می‌سازد، نحوه‌ی ایجاد نارضایتی و نیز نحوه‌ی مواجهه‌ی با آن است.

۴) نارضایتی حاکی از نوعی ناخشنودی است و در ناخشنودی، خواست تغییر نهفته است. به محض این که ما از چیزی ناخشنود می‌شویم، این معنا در ما زاده می‌شود که کاش وضع این گونه نبود و امر ناخشنود کننده تغییر می‌یافت.

۵) انباشت نارضایتی اجتماعی افراد عضو اقشار مختلف جامعه، برای تبدیل از امری فردی به کنشی جمعی، نیازمند دو نوع **پیوند دهنده‌ی عینی و انفسی** (ابژکتیو و سوبرژکتیو) است. عامل ماشه پیوند دهنده‌ی عینی و حافظه‌ی اجتماعی سلبی و نیز بر ساخت اجتماعی مقصر، پیوند دهنده‌های سوبرژکتیو اند.

۶) هر خیزش اجتماعی یا جنبش اجتماعی از رسانه‌های زمانه‌ی خودشان استفاده می‌کند. رسانه‌ها معمولاً در خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی فاقد نقش علی‌اند، بل که در بستری از انباشت نارضایتی اجتماعی، نقشی کمکی و تقویت کننده دارند و چنانچه بستر واجد انباشت نارضایتی فراهم نباشد، رسانه‌ها از ایجاد خیزش یا جنبش اجتماعی ناتوان اند و فقط در برخی موارد که زمینه‌ای اجتماعی برای امری فراهم باشد، می‌توانند آشکالی از کنش جمعی بسیار کم‌توان و کوتاه‌مدت نظیر شیدایی و تجمعات محدود و ضعیف و پراکنده پدید آورند.

۷) خیزش‌های اجتماعی نمی‌میرند بل که ممکن است بروزات میدانی‌شان از بین برود، اما برخی از مؤلفه‌ها و نیروهایش در قالب‌های اجتماعی جدیدی به حیات خود ادامه می‌دهند. تنها از ره‌گذر از بین بردن نارضایتی‌ها یا از بین رفتن نظام اجتماعی است که بدنه‌ی خیزش‌های اجتماعی کم و بیش از بین می‌رود. با این حال، باز هم خاطره‌های خیزش‌ها و جنبش‌ها در حافظه‌ی اجتماعی به‌نحوی به حیات خود ادامه می‌دهند.

نتیجه‌گیری: استنباطات نظری‌ی نیازمند بررسی‌ی تجربی

هر چشم‌انداز یا چارچوب نظری می‌بایست سرانجام به طرح برخی قضایای نظری یا تئورم‌ها در باره‌ی موضوع ختم شود و امکان بررسی‌ی تجربی‌ی آن چشم‌انداز نظری را فراهم سازد. در غیر این صورت، فقط در حد یک تحلیل یا اظهار نظر شخصی در باره‌ی موضوع باقی می‌ماند و به حدّ یک چارچوب نظری ارتقا نمی‌یابد. بر اساس آن چه گفته شد، اکنون می‌توانم نتایج نظری‌ی بحثام را در فرازهای زیر صورت‌بندی کنم:

۱) این جنبش اجتماعی، جنبشی بزرگ‌مقیاس و کشوری است، زیرا محصول وضعیّت نارضایتی‌ی انفجاری است. هم گستره‌ی نارضایتی در آن وسیع است و هم شدت نارضایتی در آن بالا است. نشانه‌های کشوری بودن جنبش صرفاً در تعداد زیاد شهرهای درگیر در جنبش نیست، بل که درگیری‌ی انفسی یا سوبرژکتیو برخی اعضای اکثریت خانواده‌های کشور نیز نشانه‌ی مهمی است.

۲) نارضایتی‌ی اجتماعی در این خیزش هم به صورت انباشت منتشر و غیرمتمرکز و هم به صورت انباشت متمرکز وجود دارد. از این رو، منبع سوخت یا تغذیه‌ی این خیزش اجتماعی، نیرومند و مستمر است. حتّاً اگر جنبش مهار شود، این منبع تغذیه برای خیزش‌های بعدی کار خواهد کرد و آن‌ها را هم تغذیه خواهد نمود و تا زمانی که این نارضایتی‌ها مدیریت مؤثری نشوند (یعنی خواسته‌های ناراضیان برآورده نشوند)، می‌توان احتمال وقوع خیزش‌های بعدی را داد.

۳) نارضایتی‌ها در حال حاضر بیش‌تر کل‌نگر است و معطوف به کلیت سیستم اجتماعی‌ی مربوطه (یعنی حکومت) و اساس آن است. از این رو، سویه‌ای رادیکال دارد. ما اکنون به‌خاطر بسته شدن تمام راه‌های اصلاح (که از سال ۱۳۷۶ تا ۱۴۰۰ دنبال شده است)، در وضعیتی رادیکالیستی به‌سر می‌بریم. در وضعیت رادیکالیستی، جامعه موقتاً میل به دو قطبی شدن می‌یابد و حتاً تیم ملی‌ی فوتبال نیز قربانی‌ی این روند قطبی شدن می‌شود.^۱

۴) خشونت شدید لفظی و فیزیکی‌ای که در این جنبش اجتماعی دیده می‌شود و چه بسا رفته‌رفته بیش‌تر هم بشود، هم ناشی از شدت نارضایتی است و هم ناشی از حافظه‌ی اجتماعی‌ی منفی و هم ناشی از تحقیر ناراضیان توسط نیروهای نظام سیاسی و به‌رسمیت نشناختن آن‌ها است. اما بیش از هر چیز سرکوب تام جنبش است که سبب افزایش خشونت از سوی معترضان می‌شود. بنابراین، هر قدر که حکومت خشونت بیش‌تری به‌کار گیرد، به همان نسبت طرف مقابل را به روی آوری به خشونت‌گری، بیش از پیش ترغیب می‌کند و خشونت‌گری‌ی آن را افزایش خواهد داد. بدین ترتیب، به طرف مقابل، خشونت آموزانده و حتاً دیکته می‌شود.

۵) بدون انجام اصلاحات اساسی و تلاش صادقانه و اعتمادآفرین برای برآوردن نارضایتی‌ها و اجابت خواسته‌ها، امکان حل و فصل وضعیت خصومت‌آمیز بین مردم تغذیه‌کننده‌ی جنبش اجتماعی از یک سو و حکومت از سوی دیگر وجود ندارد. در صورت عدم حرکت در این مسیر، خیزش‌های بعدی نیرومندتر و وسیع‌تر و خشونت‌بارتر و مخرب‌تر خواهند بود. اما مشکل این است که نظام سیاسی‌ی موجود پتانسیل اصلاحات اساسی یا رادیکال را ندارد. اصلاح رادیکال در نظام سیاسی، اصطلاحی تخصصی در علوم سیاسی و جامعه‌شناسی‌ی سیاسی و جاافتاده است. اصلاح رادیکال گاه به‌طور بالقوه می‌تواند منجر به تغییر ماهیت نظام حاکم شود و به‌شیوه‌ی مسالمت‌آمیز منجر به فروپاشی‌ی آن شود. به‌عنوان مثال، در شرایط کنونی اقدامات معطوف به اصلاح رادیکال عبارت اند از: انحلال قوه‌ی قضائیه‌ی فعلی و تشکیل یک قوه‌ی قضائیه‌ی جدید بر مبنای آرای وکلا و قضات و حقوق‌دانان کشور و انتخابی کردن رئیس قوه‌ی قضائیه در میان اجتماع قضات و وکلا و حقوق‌دانان، تشکیل مجلس مؤسسان و تدوین قانون اساسی‌ی جدید، برگزاری‌ی رفراندوم برای ماهیت نظام سیاسی، استعفای مقامات و تشکیل دولت آشتی‌ی ملی برای گذار از این مرحله به مرحله‌ی نظام سیاسی جدید. اما اصلاح غیررادیکال، یعنی انجام اصلاحاتی در درون همین ساختار موجود، در وضعیت کنونی دیگر جواب‌گو نخواهد بود و ۲۴ سال (از ۱۳۷۶ تا ۱۴۰۰) فرصت انجام آن از دست رفته است و به‌نظر می‌رسد جمعیت ناراضیان دیگر به اصلاح غیررادیکال راضی نخواهد شد. اما آیا پتانسیل اصلاح رادیکال در سیستم موجود وجود دارد؟ پاسخ من منفی است. دلیل‌اش این است که نه چنین چیزی به‌منزله‌ی ضرورت در درون سیستم پذیرفته شده است و نه اگر پذیرفته شود، به‌آسانی عملی خواهد بود؛ زیرا گروه‌های ذی‌نفعی که در درون سیستم پدید آمده‌اند و شبکه‌هایی از روابط گروه‌سالار را شکل داده‌اند و در این سالیان، منافع‌شان را از طریق بهره‌بردن از انواع

۱. بنگرید به وضعیت تیم ملی‌ی فوتبال ایران در مسابقات جام جهانی در قطر و نوع مواجهه‌ی مردم معترض و ناراضی با آن!

رانت‌ها تأمین کرده اند و نیز مواضع مهمی را در درون سیستم اشغال کرده اند، در برابر هر گونه تغییرات جدی مقاومت و کارشکنی خواهند کرد و اگر با قدرت کنار زده شوند، می‌توانند ناراضیان جدید نیرومندی را شکل دهند.^۱

۶) به دلیل تهی شدن سیستم اجتماعی (رژیم سیاسی) از خبره‌گان کاربلد، توانش تدبیر سیستم در مواجهه با وضع کنونی و برخورد با ناراضیان نه تنها مطلوب نیست بل که عملاً علیه خود سیستم عمل می‌کند و حیات درونی سیستم را بیش‌تر به خطر می‌اندازد؛ به جای آن که به بقای آن کمک کند. در دهه‌های اخیر نهادهایی چون شورای نگهبان و دیگر سازمان‌های گزینش‌گر به‌شدت ضد کارکردی عمل کرده اند. در حقیقت، شکافی جدی از نظر تخصص و دانش بین نخبه‌گان رسمی و خبره‌گان وجود دارد. خلأ خبره‌گانی یکی از معضلات اساسی این نظام سیاسی است.

۷) معترضان حاضر در خیابان‌ها بخش کوچکی از ناراضیان را تشکیل می‌دهند. ناراضیان را نیز می‌توان به دو گروه بالقوه و بالفعل تقسیم کرد. بخش بزرگ‌تر ناراضیان، مترصد زمانی هستند که ماشین سرکوب ناکارآمد گردد و از هزینه‌های حضور در میدان اعتراض کاسته شود. بسیار محتمل است چنین پدیده‌ای در ماه‌های میانی نیمه‌ی نخست سال جدید دیده شود.

۸) با تداوم جنبش، ساز و کارهای سرکوب به‌تدریج ضعیف‌تر و ضعیف‌تر می‌شود. انتخاب گزینه‌ی سرکوب تام در برابر جنبش‌های سراسری و بزرگ بسیار مخاطره‌آمیز است. اگر سرکوب جنبش روندی فرسایشی و طولانی را طی کند، بسیار مستعد آن است که به ضد خود بدل شود و منجر به ناکارآمدی ماشین سرکوب شود؛ زیرا نیروها می‌بایست به‌لحاظ معنوی و ایده‌ئولوژیک و نیز به‌لحاظ مادی مداوماً تقویت شوند، اما پتانسیل و امکانات نظام برای انجام آن در این شرایط بحرانی کم‌تر و کم‌تر می‌شود.

۹) تداوم طولانی‌ی تقابل خشونت‌بار نیروهای جنبش و حکومت می‌تواند به‌تدریج پای مداخله‌ی نیروهای محیط خارجی (به قول کاستلز محیط ژئوپولیتیکی) را سبب شود و شرایط را برای نظام سیاسی سخت‌تر کند. البته، در مورد این جنبش به‌نظر می‌رسد این مداخلات، غیرمستقیم (نظیر بیرون‌سازی سفرآ و فشارهایی از این دست) خواهد بود و به ساز و کارهای سیاسی بسنده خواهد شد و منتهی به مداخله‌ی مستقیم نیروهای خارجی در کشور نمی‌شود. به همین دلیل خطر تجزیه برای کشور تقریباً غیرمحتمل خواهد بود، زیرا در شرایط کنونی فرآیند اجتماعی فعال شده در شرایط فاجعه‌بار، یعنی برادری رنج، هم‌بسته‌گی اجتماعی نیرومندی را در میان مردم درگیر پدید آورده است.

۱۰) در بستر اجتماعی‌ای که رسانه‌های الکترونیک در آن نقش مهمی دارند، جنبش‌های سراسری و بزرگ جدید واجد پنج نوع رهبری هستند: رهبران برنامه‌ریز که دانش مبارزه را عرضه و توزیع می‌کنند و ادبیات مبارزه را خلق می‌کنند، رهبران انگیزه‌بخش و نمادینی که الهام‌بخشی می‌کنند و موجب تقویت انگیزه‌ی افراد برای پیوستن به جنبش و تداوم و پی‌گیری آن می‌شوند و بیش‌تر کار رسانه‌ای می‌کنند، رهبران عملیاتی که در درون میدان وارد کار عملیاتی می‌شوند و هدایت میدان را

^۱ بحث از اصلاح رادیکال را در اثر گفت‌وگو با سرور گرامی و ارج‌مند آقای دکتر عباس آخوندی تکمیل کرده ام و از ایشان به خاطر ورود به این بحث بسیار تشکر می‌کنم! البته در جلسه‌ی نقد مقاله در کلاب هاوس نیز این قسمت از بحث مورد بحث قرار گرفته بود و ابهاماتی در آن دیده شده بود و ضرورت داشت به‌نحو دقیق‌تری بدان پرداخته شود.

عملاً به دست می‌گیرند، و رهبران فکری و ایده‌نولوژیک که انسجام فکری ایجاد می‌کنند و اهداف را به‌نحو نظری مورد بحث قرار می‌دهند و خط و مشی‌ها را تئوریزه می‌کنند، و رهبران سیاسی که سرانجام هدایت عملی حرکت را به دست می‌گیرند و بقیه را به اطاعت فرا می‌خوانند و با نیروهای مختلف داخلی و خارجی وارد گفت‌وگو و مذاکره می‌شوند. در جنبش‌های کلاسیک حداکثر دو نوع رهبری فکری و سیاسی وجود داشت که گاهی این دو نقش نیز در فرد معینی جمع می‌شد. اما وضع در جنبش‌های جدید بسیار متفاوت است. نسبتی هست بین قدرت جنبش و پیدایش رهبر سیاسی آن از دل نیروهای اپوزیسیون. هر قدر جنبش نیرومندتر باشد و بیش‌تر طول بکشد، فرآیند یک‌پارچه و متحد شدن اپوزیسیون متکثر موجود بیش‌تر پیش می‌رود و بستر پیدایش رهبران سیاسی جنبش فراهم‌تر می‌شود.

اکنون نکته‌ی مهم این بحث این است که در شرایطی که ماشین سرکوب بسیار نیرومند است، این دسته‌ی آخر یعنی رهبران سیاسی در ابتدای امر ظاهر نمی‌شوند و زمانی پیدا می‌شوند که امکان فعالیت و رهبری‌شان فراهم شود. بنابراین، رهبری نوع پنجم یعنی رهبران سیاسی در این نوع جنبش‌ها ممکن است بسیار دیرتر ظهور کنند و به صحنه بیایند؛ یعنی در زمانی که افق امن‌تری برای فعالیت این‌گونه افراد شکل می‌گیرد. انتظار می‌رود برای این جنبش در پنج یا شش ماه بعدی، یعنی در اواخر بهار ۱۴۰۲، تبلور و ظهور این چهره‌های سیاسی را ببینیم.

مصداقی از رهبری برنامه‌ریزانه‌ی جنبش در جنبش ۱۴۰۱

فراخوان به تظاهرات و تجمع بزرگ در شهرهای سیستان و بلوچستان در روز جمعه ۲۳ دی ماه ۱۴۰۱، فراخوان جوانان به تجمع اعتراضی در شهرهای مختلف سیستان و بلوچستان در همبستگی با قیام سراسری مردم ایران و حمایت از مولوی عبدالحمید در پاسخ به توهین‌های محمدجواد لاریجانی به مسجد مکی زاهدان. فعالان اجتماعی و رسایر اقبشار اعلام کرده‌اند که این تجمعات در حمایت از زندانیان مظلوم و بی دفاع سیستان و بلوچستان و دیگر شهرهای ایران می‌باشد و خطاب به جمهوری اسلامی نوشته‌اند که هر چه بیشتر در تلاش برای ایجاد خفقان باشد، مردم بیشتری نسبت به اعدام و سرکوب به خیابان‌ها خواهند آمد. وعده ما: جمعه ۲۳ دی ماه ۱۴۰۱ بعد نماز جمعه در همه شهرهای بلوچستان نه می‌بخشیم و نه فراموش می‌کنیم

منبع: کانال مهدی مهدوی‌فر، <https://t.me/mahdavifar2021/53231>

میدانم که اگر قبضه‌های آب و برق و گاز و تلفن و عوارض و جریمه‌ها و مالیات و تأمین اجتماعی را نپردازید دولت خدمات اش را برای شما قطع می‌کند ولی تا جایی که می‌توانید با تأخیر بپردازید به هر طریق ممکن، گلوی حکومت را بفشارید. ماشین صفر نخرید.

منبع: کانال مهدی مهدوی‌فر، <https://t.me/mahdavifar2021/53246>

۱۱) افرادی که به تعبیر رندال کالینز واجد سرمایه‌ی اجتماعی ناظر به شهرت^۱ هستند («سیلیبرتی»ها)، در این جنبش اجتماعی نقش مهمی دارند؛ برخلاف روحانیان که به خاطر عمل‌کردشان و نوع حضور اجتماعی‌شان در چند دهه‌ی اخیر در

¹ . reputational capital

این جنبش اجتماعی اغلب مغضوب و منفور اند. دلیل آن این است که مطابق با آخرین تحقیقات جامعه‌شناختی‌ای که رسماً توسط وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتشر شده است، هم‌اکنون این مشاهیر رسانه‌ای که در شبکه‌های اجتماعی اعتبار و نفوذ بالایی دارند، جزو مهم‌ترین گروه‌های اجتماعی مرجع کشور هستند و روحانیان جزو دسته‌ی نهم در رتبه‌بندی گروه‌های مرجع اند. این در حالی است که در جنبش انقلابی ۱۳۵۷ روحانیان و روشن‌فکران جزو مهم‌ترین گروه‌های مرجع بوده اند. بنابراین، ایفای نقش رهبری انگیزه‌بخش و الهام‌بخش و نمادین توسط برخی از این مشاهیر رسانه‌ای (برخی از فوتبالیست‌ها و سینماگران) به‌روشنی قابل توضیح دادن است و چنین توضیحی از منطق جامعه‌شناختی قابل دفاعی برخوردار است. نقش روشن‌فکران در حال حاضر در این جنبش بیش‌تر نقشی غیرمستقیم است. آنان در حال حاضر بیش‌تر در حال تحلیل و تبیین و دست‌اندرکار فهم آن هستند و برخی از آن‌ها نیز به‌نحو جدی‌تر درگیر در تولید گفتاری حمایت‌گرانه و تقویت‌بخش برای جنبش هستند اما اگر جنبش ادامه داشته باشد، ممکن است در ماه‌های آینده به‌نحو مؤثرتری وارد فعالیت شوند و نقش‌های رهبری کننده نیز برعهده بگیرند. در حال حاضر برخی از آن‌ها به‌نحو جدی در حال فعالیت اند و حتی بیانی‌ها و متونی تدوین کرده اند و آن‌ها را به شور نهاده اند.

۱۲. در مواجهه با خیزش یا جنبش اجتماعی چند گزینه وجود دارد. گزینه‌های عدم مداخله و پایش و مراقبت و گزینه‌ی مداخله‌ی محدود، راه‌بردهایی هستند که برخی رژیم‌های سیاسی در جوامع به‌لحاظ سیاسی توسعه‌یافته به‌کار می‌گیرند. اما مواجهه‌ی سرکوب‌گرانه بیش‌تر در جوامعی دیده می‌شود که به‌لحاظ سیاسی توسعه نیافته اند.

۱۳. عدم به‌رسمیت شناختن حقوق معترضان سبب غیرمشروع ساختن کلّ قانون در چشم آن‌ها می‌شود و اعتراضات را به سمت غیرمدنی شدن و جنایی شدن سوق می‌دهد. استفاده از روش‌های سرکوب بدون به‌رسمیت شناختن حقوق معترضان نیز اعتراض غیرمدنی پدید می‌آورد.

نکاتی در باره‌ی آینده‌ی جنبش اجتماعی

اما بحث نهایی این که یک چارچوب نظری کارآمد و توان‌مند باید بتواند علاوه بر آن که پدیده‌ی مورد بحث را به‌خوبی توضیح دهد و ابعاد آن را به‌قوت تشریح کند، می‌بایست بتواند پیش‌بینی‌های نسبتاً دقیقی هم ارائه کند و روند حرکت پدیده را به‌نحو نسبتاً درستی حدس بزند. من بر حسب این بینش نظری تاکنون چند پیش‌بینی کرده ام و تا این لحظه دو مورد آن تحقق یافته است. نخستین آن پیش‌بینی‌ای بود که در مناظره‌ی ۱۳ دی ۱۳۹۶ در تلویزیون و در بحبوحه‌ی یک خیزش اجتماعی گفتم و این ادعا را مطرح کردم که از این پس فواصل خیزش‌های اجتماعی کم‌تر خواهد شد. در همان جا بحث‌ام را بر مفهوم نظام اجتماعی متمرکز کردم و تحقق هفت مشخصه را به نظام سیاسی موجود پیش‌نهاد کردم:

«یکم: سازگاری و انسجام: یک نظام مطلوب [مشروع] باید بتواند درون نظام خود سازگاری داشته باشد.

دوم: [معطوف به حل مساله] باشد. پیدا کردن راه‌حلی برای مخاطرات احتمالی درون نظام.

سوم: دارای پویایی درونی باشد. از طریق گردش نخبگانی و آوردن نیروهای تازه نفس به عرصه اجتماعی- سیاسی (خود بازتولید کنندگی).

چهارم: عقلانیت داشته باشد. از حداقلی از عقلانیت برخوردار باشد تا بتواند مسائل‌اش را بازشناسی کرده و برای بقای خودش تامین منابع بکند.

پنجم: [واکنش مناسب داشته باشد]. نسبت به تغییرات محیط واکنش‌های مناسب داشته باشد.

ششم: [بازخوردپذیر باشد]. باید قادر باشد تا از محیط خودش [جامعه] باز خورد دریافت کند. نسبت به اتفاقاتی که در محیط روی می‌دهد بی‌اعتنا نباشد و به آن‌ها واکنش مطلوب نشان دهد.

هفتم: [خوداندیش] باشد. باید بتواند خودش را تبدیل به موضوع خودش بکند و در باب خودش بازنندیشی کند».

اما اکنون فرصت برای تحقق این موارد از دست رفته است. من هم‌چنین، در ۶ خرداد ۱۴۰۱ (۱۱۲ روز قبل از وقوع خیزش اجتماعی ی ۲۵ شهریور ۱۴۰۱) از احتمال بالای وقوع یک خیزش اجتماعی نوخیز و خواهان تجدید نظر اساسی در شرایط شدم:

«وقتی وضعیت این‌گونه می‌شود، هر اتفاقی در هر ابعادی که رخ دهد (حتا فرو ریختن یک ساختمان در یک شهر)، نیز به مدیریت کلان ربط داده می‌شود و مقصر، درست یا غلط، در کلان‌ترین سطح جست‌وجو می‌شود. باری، وضعیت نارضایتی انفجاری تجدید نظری اساسی را طلب می‌کند. من دست‌کم پیش‌نهاد می‌کنم هر چه سریع‌تر پژوهش‌هایی جامعه‌شناختی در مورد سنجش میزان نارضایتی در دستور کار قرار گیرد. حاجت به تکرار نظرات کارشناسان متعددی اقتصادی برای اقدام عاجل برای بهبود وضع اقتصادی مردم نیست. تکرار آن توضیح‌واضحات به‌نظر می‌رسد» (محدثی، ۱۴۰۱).

دست‌کم انتظار می‌رفت نظام سیاسی، فشار اقتصادی بر مردم را با نیل به توافق با طرف‌های مذاکره‌ی بین‌المللی (معاهده‌ی موسوم به برجام) تا حدی مرتفع می‌کرد، اما از این مهم نیز کاملاً غفلت شد. هر دو پیش‌بینی‌ی فوق‌قبل از وقوع جنبش انجام گرفته و منتشر شده‌اند. اما آیا دیگر پیش‌بینی‌های این چشم‌انداز نظری تحقق خواهد یافت یا خیر؟ این چیزی است که نیازمند گذشت زمان خیلی بیش‌تری است و باید منتظر بمانیم و روی داده‌های سال ۱۴۰۲ را نظاره کنیم. اکنون (۱۱ آذر ۱۴۰۱) صد و نوزده روز تا آغاز سال جدید فاصله داریم.

پی‌نوشت

۱. در یادداشت «پی‌آمدهای اعدام معترضان در بحبوحه‌ی جنبش اجتماعی سراسری» که در تاریخ ۱۸ آذر ۱۴۰۱ در کانال تلگرامی‌ام منتشر شده نوشته‌ام:

«همان‌طوری که محتمل می‌نمود، حکومت در مسیر اجرای گزینه‌ی سرکوب‌تام که شش وجه آن را قبلاً شرح داده‌ام، آخرین اقدام کوچک مقیاس را در سطح فردی آزمود و یکی از معترضان را به اتهام محاربه اعدام نمود. من در مورد مسائل حقوقی

چیز چندانی نمی‌دانم و در باره‌ی آن سخن نمی‌گویم. در این باره دیگران قطعاً اولاتر به سخن‌گویی هستند. اما می‌توانم از پی‌آمدهای اجتماعی و سیاسی این اقدام سخن بگویم. پی‌آمدهای این اقدام چیست؟

پی‌آمد اول: همان‌طور که هم‌کار عزیز ام‌آقای عقیل دغاغله به‌درستی نوشته‌اند، حکومت کوشید برای کشته‌شده‌های جنبش اجتماعی روایت رسمی بسازد و مسوولیت کشته‌شدن آنان را به‌گردن نگیرد. برای نخستین بار در زبان فارسی کلمه‌ای جدید برای این کار ساخته شد: «کشته‌سازی». من در جست‌وجوهایم در تاریخ زبان فارسی چنین اصطلاحی را به این معنا پیدا نکرده‌ام (اگر کسی در این باره اطلاعاتی دارد مرا نیز لطفاً مطلع سازد). اما اعدام معترضان را دیگر نمی‌توان به پای کس دیگری نوشت یا از بیماری‌های روانی و غیر روانی و زمینه‌ای سخن گفت. مسوولیت چنین اقدامی رسماً بر عهده‌ی حکومت نهاده می‌شود.

پی‌آمد دوم: اما اگر بپذیریم که اعدام معترضان به قصد مرعوب کردن آنان صورت گرفته باشد، باید گفت که نه تنها این هدف محقق نمی‌شود بل که بر عکس اعدام معترضان، خشم و خشونت معترضان و ناراضیان را بیش‌تر می‌سازد و مردم مخالف حکومت را بیش از پیش در اهداف رادیکال‌شان متحد می‌سازد. این اقدام به مردم معترض پیام می‌دهد که حکومت هرگز حاضر نیست تن به مصالحه بدهد و می‌خواهد با مخالفان خود تا انتها بجنگد. چنین پیامی می‌تواند به چرخه‌ی خشونت و انتقام‌گیری دامن بزند و وضع خطرناک‌تری را برای جامعه رقم بزند. اعدام معترضان در وضعیت جنبش سراسری و وضعیت رادیکالیستی عملاً سوخت رساندن به جنبش اجتماعی و شتاب بخشیدن به آن است و هم‌چون عامل شتاب‌زا عمل می‌کند.

پی‌آمد سوم: نتیجه‌ی دیگر اعدام معترضان متحد کردن محیط خارجی یا «محیط ژئوپولیتیک» (نظام سیاسی به تعبیر کاستلز) علیه نظام سیاسی است و می‌تواند کشورهای متحد غربی و هم‌پیمانان‌شان را به اقدامات شدیدتری علیه نظام سیاسی برانگیزاند.

پی‌آمد چهارم: پی‌آمد چهارم این است که نظام سیاسی با ناکارآمد شدن انتخاب‌های قبلی به این نتیجه برسد که باید به مرحله‌ی بعد برود و شکل بسیار خشن‌تر و بزرگ‌مقیاس‌تری را برای سرکوب برگزیند. این چنین انتخابی می‌تواند شرایط را برای خود نظام سیاسی هر چه دشوارتر سازد و تمام راه‌های برگشت را برای تصمیمات اصلاح‌گرانه ببندد و هیچ راه بازگشتی برای سیستم باقی نگذارد.

بنابراین، پیش‌نهاد من این است که همه‌ی اشکال سرکوب هر چه سریع‌تر متوقف شود. این راه هرگز به نتیجه‌ی مطلوبی برای کشور و برای خود نظام سیاسی نمی‌انجامد. تنها راه کم‌هزینه پذیرش آشکالی از اصلاح رادیکال است.»

منابع و مأخذ

ایزدی، مصطفی (۱۳۹۸) «شورش ۷۱ شهید، چرا و چگونه؟» پای‌گاه اینترنتی شبکه‌ی شرق، ۱ فروردین ۱۳۹۸،
<https://www.sharghdaily.com/fa/tiny/news-768047>

پیران، پرویز (۱۳۸۴) «فقر و جنبش‌های اجتماعی در ایران». فصل‌نامه‌ی علمی-پژوهشی رفاه اجتماعی. سال پنجم، شماره‌ی
۱۸. صص ۶۲-۱۷.

جنتی، علی (۱۴۰۰) «پشت پرده اعتراض ۱۳۷۱ شهید از زبان علی جنتی». ۱۴ آبان ۱۴۰۰، پای‌گاه اینترنتی آخرین خبر،
<https://akharinkhabar.ir/analysis/8454308>

کاستلز، مانوئل (۱۳۹۶) شبکه‌های خشم و امید: جنبش‌های اجتماعی در عصر اینترنت. ترجمه‌ی مجتبی قلی‌پور. تهران: نشر
مرکز. چاپ سوم.

کسروی، احمد (۱۳۸۸) تاریخ مشروطه ایران. تهران: مؤسسه‌ی انتشارات نگاه.

محدثی ی گیلوایی، حسن (۱۴۰۱) «وضعیت نارضایتی انفجاری». کانال تلگرامی ی زیر سقف آسمان، ۶ خرداد ۱۴۰۱،
<https://t.me/NewHasanMohaddesi/7320>

محدثی ی گیلوایی، حسن (۱۳۸۸) خدا و خیابان: نسبت امر متعال و نظم اجتماعی-سیاسی. تهران: نقد فرهنگ.

محمدی، رحیم (۱۴۰۱) «بجٹی در ریخت‌شناسی جنبش کنونی، استراتژی سرکوب و آینده». کانال تلگرامی ی جامعه‌ی
ایرانی، ۱۰ آبان ۱۴۰۱، <https://t.me/RahimMohamadi/1518>

نعیمی ی جورثری، عباس (۱۴۰۱) «عامل شتابزا در جنبش‌های اجتماعی ایران». کانال تلگرامی ی جامعه‌شناسی صلح.
<https://t.me/abbasnaeemi/3121>

Barkun, Michael (1974) *Disaster and the Millenium*. New Haven: Yale University.

Kasarda, John D. (1974) "The Structural Implications of Social System Size: A Three-Level Analysis". *American Sociological Review*. Vol. 39, No. 1 (Feb., 1974), pp. 19-28 (10 pages).